

محتوای تبلیغی ایام محرم

# فهم مجتهدانه از عوامل غیبت کبری؛

زمینه

## تلاش مجاهدانه برای ظهور ولایت عظمی





فهم مجتهدانه از عوامل غیبت کبری؛ تلاش مجاهدانه برای ظهور ولایت عظمی

برگرفته از مباحث پژوهشی مرحوم آیت الله علامه سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی و  
مرحوم حجة الاسلام والمسلمین استاد مسعود صدوق

تنظیم: حجة الاسلام محمدصادق حیدری

کارشناسان: حجج اسلام روح الله صدوق و احمد زیبایی نژاد

تاریخ مباحث: تابستان ۱۳۹۸

تاریخ تدوین: پاییز ۱۳۹۸

ویرایش جدید و انتشار: تابستان ۱۴۰۲

تماس با کارشناسان: ۰۹۱۹۲۵۳۸۴۶۹ - ۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸

<https://hosseiniehandisheh.ir>

 @HossinieAndisheh

## فهرست اجمالی

مبحث اول: ضرورت ارتقاء درک جامعه دینی از «مسأله ظهور» برای جهت‌دهی به

چشم‌اندازهای نظام جمهوری اسلامی، در مقابل چشم‌اندازهای متداولِ مادی / ۵

مبحث دوم: نقد «کفایت عمل به واجبات و محرمات توسط آحاد مکلفین برای رفع عوامل

غیبت و تحقق ظهور» با تکیه بر ادله عقلی، نقلی و تاریخی / ۱۹

مبحث سوم: تحلیل جدید از دعای «اللهم کن لولیک»: دعای همدردی با «مصائب

حضرت ولی عصر (عج)» ناشی از ضعفِ «قدرت مؤمنین» در مقابل «قدرت دستگاه

طغیان» / ۳۱

مبحث چهارم: ابعاد همه‌جانبه‌ی دستگاه طغیان و مصائب و بلاهای ناشی از آن برای

دستگاه ایمان در فرهنگ قرآن و روایات، رکنی اساسی برای فهم عوامل غیبت و موانع

ظهور / ۴۹

مبحث پنجم: نقد «تحلیل رایج» از روایات ناگهانی بودن ظهور (بَغْتَةً: الف) انصراف آن به

محاسبات کفار و منافقین؛ ب) تنافی با روایات وابستگی «ظهور» به «روند امتحانات

طولانی مؤمنین» (تمحیص) / ۶۹

مبحث ششم: ضرورت فهم اجتهادی از عوامل غیبت بر اساس آیات و روایات (فقه فرج) و

دسته‌بندی اولیه از روایاتِ دالّ بر علت غیبت: الف) عدم بیعت با طواغیت؛ ب)

تمحیص شیعه؛ ج) خوف از قتل / ۸۵

مبحث هفتم: جایگاه محوری «خوف» در میان عوامل غیبت و تبیین موضوع خوف حضرت ولی عصر (عج) به «خوف از ضعف مؤمنین در توازن قوا با کفار و منافقین»؛ بر اساس فرهنگ آیات و روایات/۹۷

مبحث هشتم: بازگشت «روایات تمحیص» به «روایات خوف و مسأله توازن قوا» بر اساس قرائن نقلی و عقلی؛ زمینه‌ای برای درک جدید از چالش‌های انقلاب اسلامی از دوران مبارزه تا کنون/۱۲۱

مبحث نهم: تعریف «دنیا» در روایات به «دار بلاء» به معنای بلاهای ناشی از قدرت دستگاه طغیان و تسلط آن بر دستگاه ایمان و ارتباط آن با مسأله «توازن قوا» و دوران ظهور و رجعت/۱۵۱

مبحث دهم: بیان نشانه‌هایی از «مراحل تغییر توازن قوا» از طریق ساخت «امت دینی» و ایجاد «حاکمیت الهی» در آیات و روایات و آثار آن در تبیین هویت تاریخی شیعه و تعیین امتحانات پیش‌رو (قسمت اول)/۱۷۱

مبحث یازدهم: بیان نشانه‌هایی از «مراحل تغییر توازن قوا» از طریق ساخت «امت دینی» و ایجاد «حاکمیت الهی» در آیات و روایات و آثار آن در تبیین هویت تاریخی شیعه و تعیین امتحانات پیش‌رو (قسمت دوم)/۱۹۷

## مبحث اول

# ضرورت ارتقاء درک جامعه دینی از «مسأله ظهور» برای جهت‌دهی به چشم‌اندازهای نظام جمهوری اسلامی، در مقابل چشم‌اندازهای متداول مادی

هر انسانی در زندگی خودش و لو به ساده‌ترین شکل، به گذشته و حال و آینده خود توجه دارد. به زمان گذشته توجه می‌کند و به یاد خاطره‌هایش می‌افتد. به زمان حاضر توجه می‌کند؛ مشکلات یا موفقیت‌های خود را می‌بیند و شکر می‌کند یا کفران می‌ورزد. به آینده توجه می‌کند و در او بیم‌ها و امید‌هایی شکل می‌گیرد؛ آرمان‌هایی برایش متبلور می‌شود و برای رسیدن به آن‌ها تصمیم می‌گیرد تغییراتی در خود ایجاد کند. بنابراین هیچ انسانی نمی‌تواند از توجه به گذشته و حال و آینده‌ی خود به دور باشد.

این امر فقط به فرد فرد انسانها اختصاص ندارد بلکه در جوامع و حاکمیت‌ها و تمدن‌ها نیز جاری است. حاکمیت‌ها و تمدن‌ها نمی‌توانند بی‌توجه به گذشته و حال و آینده خود باشند بلکه گذشته را جمع‌بندی می‌کنند و تمام تلاش خود را انجام می‌دهند تا آن مسیر طی شده را در زمان حال خود اصلاح و بهینه کنند و سپس آن را زمینه‌ی رسیدن به آینده‌ی مطلوب‌تر و بهتر قرار دهند. بنابراین از

منظر کلان، گذشته و حال و آینده را مرتبط و در هم تنیده می‌بینند و الا حرکتشان ناهماهنگ خواهد بود و به چالش‌هایی مبتلا خواهند شد. متناسب با همین واقعیت است که مقام معظم رهبری در دیدار رمضانی خود با دانشجویان، بیانیه گام دوم را یک جمع‌بندی از گذشته، حال و آینده انقلاب اسلامی دانستند. ایشان در بیانیه گام دوم سعی داشتند برای ملت فهیم و صبور و مجاهد ایران درک مشترکی از گذشته و حال و آینده ایجاد کنند. در واقع حاکمیت‌ها نه تنها نمی‌توانند به این امر بی‌توجه باشند بلکه به صورت تخصصی و علمی - نه عرفی و عوامانه - به آن می‌پردازند. «فلسفه تاریخ» همان تخصص ریشه‌ای است که در آن، درک کلانی از گذشته، حال و آینده ارائه می‌شود تا حرکت جوامع، حاکمیت‌ها و تمدن‌ها سامان یابد.

لذا در عزاداری سال‌های گذشته، دو مجموعه بحث «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن» و «ساختارهای اجتماعی قاتل امام؛ ساختارهای اجتماعی برانداز نظام» ارائه شد تا با تبیین نسبت بین قیام عاشورا و نهضت الهی حضرت امام، گذشته و حال ملت ایران و نظام اسلامی در قالب یک هویت تاریخی به هم مرتبط و متصل شود. زیرا هویت اساسی جامعه شیعه، عاشورا است و اگر ارتباط این موضوع با شرایط کنونی جامعه شیعه - که محور آن خواسته یا ناخواسته، انقلاب اسلامی است - روشن نگردد، عزاداری‌ها ناقص انجام خواهد شد و درک از مصائب هم در سطح

پایینی باقی خواهد ماند و عبور از امتحانات پیش روی جامعه و نظام میسر نخواهد شد.

اما به حول و قوه الهی در بحث امسال، به بحث از جامعه شیعه و حاکمیت نظام جمهوری اسلامی با محوریت آینده خواهیم پرداخت و از آن جا که محور اصلی آینده از منظر شیعیان و محبین اهل بیت علیهم السلام «ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف» است، لذا عنوان محوری مباحث پیش رو عبارت است از:

«فهم مجتهدانه از عوامل غیبت کبری؛ زمینه‌ی تلاش مجاهدانه برای ظهور ولایت عظمی»<sup>۱</sup>؛ یعنی چگونه فهم ما نسبت به عوامل غیبت کبری از فهم‌های ساده و عرفی و غیر دقیق به یک درک عمیق ارتقا یابد تا تلاش‌های جهادی مان برای ظهور در سطح جامعه و نظام، سمت و سو و نظم و قاعده‌ی مشخص بگیرد و تنظیم شود.

به عنوان مقدمه باید گفت: آنچه که برای ارتقای ادراک از مسئله‌ی ظهور ضروری است، دقت و تأمل بیشتر در مورد نسبت «نگاه شیعی به مساله‌ی ظهور» با «نگاه متداول در دنیا به آینده» است. به عبارت دیگر این دو نمی‌توانند هیچگونه نسبتی به یکدیگر نداشته باشند بلکه باید ایمان جامعه شیعی

---

۱. متناسب با عبارت مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم که تعبیر زیبای «آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فدای)» را به کار بردند.

بروز و ظهوری در مقابلِ اهل دنیا داشته باشد. و غیر ممکن است که آخرت‌گرایان و خداپرستان در یک فضای ایزوله به کار خود پردازند و رفتار موحدین هیچگونه برخوردی با کفر کفار و نفاق منافقین نداشته باشد. البته ملت ایران - که آوازی او در جهان پیچیده است - از این درک‌های ابتدایی گذر کرده اما شایسته است که همچنان تأمل و دقت خود را در این باره بیشتر و عمیق تر بکنیم.

آینده در نزد اهل دنیا و عرف متداول معنای مشخصی دارد که در آن خبری از ظهور نیست. آنان در علم آینده پژوهی تخمین‌هایی نسبت به تغییرات آینده مطرح می‌کنند و سپس به چشم‌انداز نویسی می‌پردازند و برای تحقق آن تغییرات، کارهایی را ضروری می‌پندارند. در مقابل این وضعیت، آیا قابل قبول است که نگاه ما نسبت به مسأله‌ی ظهور در سطحی باقی بماند که به چشم‌اندازِ جامعه و حاکمیت مان جهت‌دهی نکند؟

در صلوات عصر جمعه - که در مفاتیح الجنان آمده است و به خواندن آن بسیار سفارش شده - می‌خوانیم: «[اللّٰهُمَّ] وَ اهْدِمْ بَعْرَهُ كُلَّ ضَالٍّ وَ اَقْصِمْ بِهِ



كُلَّ جَبَّارٍ وَ اٰخِمْدُ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَاَهْلِكَ بِعَدْلِهِ كُلَّ جَوْرٍ وَ اَجْرٍ حُكْمَهُ عَلٰى كُلِّ  
حُكْمٍ وَ اَذَلَّ بِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ»<sup>۱</sup>

یعنی شأن حضرت ولی عصر (عج) این است که بر تمامی حاکمیت‌ها حاکم شوند و بر تمام سلطه‌ها مسلط گردند. اگر ایشان چنین شأنی دارند، آیا می‌شود دنیاپرستان و هوسبازان آینده‌ای را برای بشریت رقم بزنند و به آن سمت حرکت بکنند، ولی ادراک ما از ظهور ناظر به آن نباشد بلکه ظهور در نزد ما حالتی اساطیرگونه داشته باشد و همانند یک آرمان شهر باشد که بالاخره روزی محقق خواهد شد و معلوم نباشد چه ارتباطی به وضعیت امروز ما دارد و چه باید بکنیم تا آن اتفاق بیافتد؟ اگر چنین تصویری در ذهن ما شکل می‌بندد به دلیل ادراک ناقص ما است و الا شأن ایشان علیهم السلام این نیست بلکه ادراک ماست که باید ارتقاء پیدا کند.

ظهور باید به گونه‌ای تفسیر شود که حاکم بر چشم اندازه‌های جمهوری اسلامی و امت شیعه باشد. درک ما از ظهور باید بتواند به تدوین اسناد بالادستی نظام و طراحی چشم‌اندازها جهت‌دهی کند. ظهور باید سمت و سوی نظام جمهوری اسلامی را معین کند. چون نزد دنیاپرستان عالم، خدای

---

۱. «[خدایا] هر گمراهی را با دوران عزتش [حضرت حجت (عج)] نابود ساز و هر گردنکشی را بدست او در هم شکن و به شمشیر او آتش هر فتنه را خاموش گردان و به عدل او جور ستمکاران را از زمین بر انداز و او را بر سر همه حاکمان فرمانروا کن و به سبب سلطنتش هر سلطنتی را ذلیل ساز».

متعال و انبیای عظام و مسئله‌ی ظهور هیچ جایگاهی در تعریف گذشته، حال و آینده‌ی نظام‌ها و تمدن‌ها ندارد. البته اگر مؤمنین معارف الهی را به عنوان اعتقاد در زندگی فردی خود داشته باشند از نظر آنها هیچ مشکلی نیست ولی به هیچ وجه نخواهند پذیرفت که این معارف در تعیین سرنوشت بشریت و در سطح اسناد جهانی و بین‌المللی و استراتژی‌های جهانی سازمان ملل و امثال ذلک حضور پیدا کند در حالی که اگر اموری مربوط به سرنوشت بشریت و سعادت و شقاوت انسان‌ها، امت‌ها و حاکمیت‌ها باشد، آن‌جا مهم‌ترین عرصه برای حضور اراده‌ی الهی و اولیای معصومین علیهم السلام و معارف الهی - شیعی است.

اما به چه دلیل ادعا شد که طراحی چشم‌اندازها و آینده‌پژوه‌های متداول مادی است؟ پاسخ به این سوال بحث مفصلی می‌طلبد اما به طور مجمل باید گفت در روند معمول جهانی، محور اصلی در نگارش چشم‌اندازها «تغییر نسل تکنولوژی» است و این که انسانها، جوامع و خلیقات، روحيات، افکار و اعمالشان باید چه گونه باشند و چه شرح صدر و چه توانایی ذهنی و عملی پیدا کنند تا بتوانند توسعه تکنولوژی را رقم بزنند. به همین دلیل است که چشم‌اندازها برای بازه زمانی بیست ساله طراحی می‌شوند<sup>۱</sup> چون معمولاً تغییر

---

۱. نظام جمهوری اسلامی نیز چشم‌اندازهای ۲۰ ساله دارد اما با تلاشهایی سعی کرده است از آن ارتکاز متداول دنیا فاصله بگیرد و البته باید بهینه و تکمیل شود.

نسل تکنولوژی در بازه‌های بیست ساله اتفاق می‌افتد در حالی که تکنولوژی، ابزار است و نه محور و نباید محور تعیین سرنوشت بشری باشد.

اساساً این که کافر دچار ناهنجاری در عمل و پوشاندن حقیقت است، به خاطر همین است که ابزار را محور قرار می‌دهد. همان‌طور که کفارِ زمانِ انبیاء، سنگ و چوب را محور قرار می‌دادند و انبیا مدام به آنها می‌گفتند که سنگ و چوب وسیلهٔ زندگی شماست و نباید مورد پرستش شما قرار بگیرند؛ امروز هم تکنولوژی را محور چشم‌اندازها و تعیین سرنوشت بشریت قرار می‌دهند و رشد انسانی را به تبع آن تعریف می‌کنند و این‌گونه بت پرستی مدرن و پیچیده‌ای به راه انداخته‌اند؛ یعنی هیچکدام از این افراد برای تعظیم و خضوع، خود را جلوی بت‌هایی که در منطقه‌ی بت و امثال آن هستند به زمین نمی‌اندازند و بت پرستی به نحو سابق جریان ندارد اما کیفیت جدیدی از بت پرستی ایجاد شده است. این که ابزارِ زندگی، محور و هدف زندگی بشر شده و رشد انسان و جامعه به تبع آن تعریف شود، شکلی پیچیده و جدید از بت پرستی قدیم است.

حال آن که آینده بشریت و اقلّاً آینده مؤمنین، محبین و ملت انقلابی ایران باید بر این پایه استوار باشد که می‌خواهند چه سطحی از ارتقای روحی، ذهنی و عملی در خدمت به آستان معصومین علیهم السلام پیدا بکنند تا بر اساس آن معین گردد که ابزار و فناوریِ رسیدن به مقصود چیست؟ بنابراین اگر ادراک ما

نسبت به ظهور به گونه‌ای باشد که نسبت به این بت‌پرستی جدید موضعی نداشته باشد و نتواند آن را تغییر دهد، حتما ناقص است و باید ارتقاء یابد.

لذا مسئله ظهور حضرت بقیه‌الله (عج) به زمانه‌ی کنونی ما مرتبط است. همانند مسابقات دو امدادی که یک شیء را از نفر قبلی می‌گیرند تا به نفر بعدی برسانند، ما هم باید بدانیم در مرحله‌ی کنونی از تاریخ چه نقشی باید ایفاء کنیم تا به ظهور نزدیک شویم. باید بدانیم همین امروز ما نسبتش با ظهور چیست؟ همان‌طور که حسب ادعیه، غیبت در همین امروز ما تأثیرات بزرگی دارد: «الهی عظم البلاء و برح الخفاء و انکشف الغطاء و انقطع الرجاء و ضاقت الارض و منعت السماء<sup>۱</sup>» امروز با غیبت حضرت ولی‌عصر علیه السلام نه تنها در وضعیت هدایت بشریت، ضربه‌های سنگین و چالش‌های عظیمی ایجاد شده است بلکه در تکوین عالم هم اتفاقاتی افتاده است. پس باید بدانیم همین امروز ما چه نسبتی با ظهور دارد نه این که ظهور را یک آینده‌ی اساطیرگونه بدانیم که زمانی به آن خواهیم رسید و معلوم هم نیست که چگونه و در چه مسیری و با طی چه گام‌هایی به آن خواهیم رسید.

ممکن است گفته شود: «اگر آحاد مکلفین واجبات و محرمات الهی را مراعات کنند، حضرت ولی‌عصر (عج) از ما راضی خواهد بود و ما در حال

---

۱. «خدایا! بلا و مصایب ما بزرگ شد و بیچارگی ما بسی روشن و پرده از روی کار برداشته شد و امیدم ناامید شد و زمین (با همه پهناوری) بر ما تنگ آمد و آسمان، رحمتش را از ما منع کرد...»

زمینه‌سازی برای ظهور او هستیم». گرچه بخشی از این ادعا صحیح است و احکام فردی نیز احکام خدای متعال هستند اما این ادراک رایج، بسیار ناقص است و ابداً در وضعیت کنونی کفایت نمی‌کند، ولی اگر چنین باشد مجموعه ای از سوالات قابل طرح است:

اگر صرف انجام واجبات فردی و دوری از محرمات فردی زمینه ظهور را فراهم کند، این هدف از چه طریقی باید محقق شود؟ آیا به صرف بیان احکام در منابر، این اتفاق محقق می‌شود؟ افراد مقید به احکام باید به چه تعداد برسند و چند درصد از جوامع را تشکیل دهند تا ظهور حاصل شود؟ ۱۰٪؟ ۲۰٪؟ ۵۰٪؟ ۷۰٪؟ ... آیا در گذشته از این افراد نداشته‌ایم؟ در مقابل، آیا آن کسانی که نسبت جامعه و حاکمیت‌شان را با آینده مشخص می‌کنند و آینده بشریت را با چشم اندازه‌های خودشان رقم می‌زنند، صرفاً رفتارهایی فردی از شهروندان خود طلب می‌کنند و این گونه بشریت را به سمت آینده مطلوب مادی و دنیاپرستانه خودشان می‌برند؟ یا اینکه بشریت را در ساختارها، ساز و کارها و کانال‌هایی قرار می‌دهند تا با آینده‌ی مدنظرشان هماهنگ شوند؟ آیا در مقابل چنین حریفِ آینده‌سازی، می‌توان به سطوح ابتدایی و اولیه و فردی اکتفا کرد؟ اگر هر کسی به تنهایی کار خودش را انجام دهد، آیا در مقابل آنان خواهیم توانست آینده را تغییر دهیم و از دست آنان بگیریم؟ آیا مضمون آن فقره از زیارت عصر جمعه که نقل شد: «أَجْرُ حُكْمِهِ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَأَذِلُّ بِسُلْطَانِهِ

كُلَّ سُلْطَانٍ» یعنی گرفتن تمام حاکمیت‌ها، صرفاً با اینکه هر کسی وظیفه‌ی فردی خودش را انجام دهد محقق می‌شود؟ یا یک وظایف اجتماعی و یک وظایف حاکمیتی وجود دارد؟

البته برای فهم و عمل به وظایف حکومتی و تمدنی، جامعه شیعه گامه‌ایی را به صورت وجدانی برداشته ولی این گام‌ها باید دقیق‌تر، واضح‌تر، قاعده‌دارتر شود و تعمیم پیدا کند و تکرار شود. به عنوان نمونه، ملت انقلابی ایران با قدرت ایمانی خود و با پیروی از منزلت نیابت عامه حضرت ولی عصر (عج) که امروزه در وجود حضرت امام و مقام معظم رهبری تجلی یافته، توانسته است در آینده‌ی دنیاپرستان تصرف کند. در واقع حضرت ولی عصر (عج) از طریق نورانی کردن قلوب نواب عامّ خود، امت دینی را در مقابل دنیاپرستان به حرکت درمی‌آورند تا امنیت را از دنیاپرستی آنان سلب کنند و یا حداقل امنیت را برای خداپرستی فراهم کنند؛ در نتیجه آنان احساس خطر می‌کنند و ناچار می‌شوند هزینه‌های گزافی را که قصد دارند برای به دست گرفتن آینده‌ی بازار و نبض تکنولوژی و تحمل ریسک «شکست تحقیقات جدید» صرف کنند، در جای دیگر هزینه کنند.

نمونه‌ی این تصرف گفته‌ی ترامپ – رئیس جمهور کنونی آمریکا – در زمان مبارزات انتخاباتی است که اعلام کرد: دولتهای سابق آمریکا هفت هزار میلیارد دلار برای کنترل خاورمیانه خرج کرده‌اند ولی هیچ فایده‌ای نداشته است و

زیرساخت‌های ما کهنه و قدیمی مانده است. به عبارت دیگر پس از قدرت گرفتن ملت موحد ایران به رهبری حضرت امام رحمه الله علیه، دنیاپرستان عالم احساس خطر کردند و هزاران میلیارد از پول‌هایی را که قصد داشتند برای آینده‌ی خود، ارتقاء زیرساخت‌ها و لذت بیشترشان از دنیا صرف کنند، در این منطقه و برای تأمین امنیت خود خرج کردند و باز هم نتیجه‌ای نداشت به گونه‌ای که رئیس جمهور آمریکا مجبور شد برای سفر به این منطقه، بدون اعلام قبلی حرکت کند و با هواپیمای چراغ خاموش و در یک پادگان دور از بغداد فرود بیاید.

بنابراین ملت ایران چنین عملکردی از خود به جا گذاشته است و به خاطر همین است که آنان از غیض و عصبانیت به خود می‌پیچند و به تعبیر زیبای قرآن کریم: «فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ»<sup>۱</sup> (انفال/۳۶). کفار برای دنیای خود خرج می‌کنند ولی آن هزینه‌ها با قدرت مؤمنین به حسرتشان تبدیل می‌شود و در نهایت به جهنم خواهند رفت. آن جایی که امت، نواب عام حضرت را همراهی کنند، خواهند توانست آیات قرآن را در زمان و مکان خود اقامه کنند. این، عینیت ولایت

---

۱. «آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده‌اند، در این راه) مصرف می‌کنند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد؛ و سپس شکست خواهند خورد؛ و (در جهان دیگر) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد».

حضرت ولی عصر عجل نسبت به جامعه شیعه و هدایت آنان در به هم زدن چشم اندازهای جامعه کفر و اهل دنیا و ناکام گذاشتن آینده پژوهی مادی است. البته نظام اسلامی با وجود چنین موفقیت‌هایی با چالش‌هایی هم روبرو است که باید حل شود. حل این مشکلات وابسته به درک ایمانی از گذشته و حال و آینده و تنظیم برنامه‌ها و سیاست‌ها بر این اساس است. یعنی برای این که حرکت جامعه، ساختارها و ساز و کارهای حکومتی به سمت ظهور تنظیم شود، باید ادراکمان نسبت به ظهور به گونه‌ای ارتقاء یابد که به اسناد بالادستی و چشم اندازهای نظام اسلامی جهت‌دهی کند و اثرش را در وضعیت امروز ما معین کند و به عبارت دیگر ضروری است که روشن گردد وظایف امت برای مرتبط شدن گذشته، حال و آینده انقلاب اسلامی به یکدیگر چیست. در واقع عدم تحقق ظهور در طول ۱۰۰۰ و اندی سال و مبتلا شدن به غیبت کبری عواملی دارد که گاه فهم ما از این عوامل، عرفی و عوامانه است و قطعاً چنین فهمی برای امروز ما کافی نیست. البته وقتی امت شیعه دوران انزوا را سپری می‌کرد و حاکمیت به دست قدرتهای مادی بود، آن درک ساده کفایت می‌کرد و حتی عمل به احکام فردی کافی بود ولی امروز که حاکمیت دست مؤمنین است نیازمند درک عمیق‌تر از عوامل غیبت هستیم.

از طرف دیگر، اهل دنیا از گذشته و حال و آینده تعاریفی ارائه می‌دهند که در آن هیچ خبری از خدا، پیامبر (ص)، ظهور و درجات ایمانی نیست و حتماً



در صورت نقصان ادراکاتِمان دچار انفعال خواهیم شد. آنان بر محور تغییرات ابزار و تکنولوژی، «گذشته، حال و آینده» را معنا کرده و مثلاً می‌گویند گذشته‌ی شما عصر مفرغ، عصر آهن، عصر کشاورزی و عصر صنعت بوده است؛ الان عصر انفجار ارتباطات است و در آینده هم به تکامل همین روند خواهیم پرداخت. در این میان از آن جا که ادراکات ما عمیق نشده است، گاهی روایات را بر اساس تعاریف آنان تفسیر می‌کنیم.

به عنوان مثال بعضی روایات دال بر آن است که در زمان ظهور، وقتی حضرت صحبت می‌کنند شرق و غرب عالم صدای ایشان را می‌شنوند. گاه بعضی افراد این روایات را بر استفاده از ماهواره‌ها حمل می‌کنند؛ یعنی آینده و مدیریت ایمانی حضرت حجت (عج) را بر پایه‌ی وضعیت امروز تأویل می‌شود! در صورتی که حداقل باید این معنا به عنوان یک احتمال در کنار سایر احتمالات باشد نه این که معنای روایت حصر در آن گردد.

چرا که ممکن است در زمان ظهور به خاطر رشدی که پیش از آن در جامعه مؤمنین حاصل شده است، بخش زیادی از ابزارهای متداول جهانی که برای تمتع بیشتر از دنیا استفاده شده است تا آن هنگام به موزه رفته باشد همان طور که کاسه‌های سفالین و رنگین سلاطین گذشته، امروز در موزه هاست؛ و همان گونه که قدرت ملت ایران در ۸ سال جنگ تحمیلی و الگوگیری نیروهای مقاومت در منطقه (حزب الله و فلسطین و سوریه و یمن) سبب شده است بمب اتم به موزه برود و کارآمدی خود را از دست بدهد؛ یعنی کشورهای زورگوی عالم دارای بمب اتم هستند ولی ملت‌هایی تربیت شده‌اند که از آن

نمی‌ترسند و معادله‌ی ترس از بمب اتم عملاً بی‌فایده شده تا جایی که بادی‌های آتش‌زای فلسطینیان آنان را تحقیر کرده است!<sup>۱</sup> اساساً اهل دنیا از این می‌ترسند که دنیایشان به هم بخورد بنابراین یک ابّهت مادی برای خود درست می‌کنند تا همه عقب بنشینند ولی اگر امتی به محوریت نواب عام حضرت ایجاد شود و مقاومت کنند آنان مفتضح خواهند شد.

بنابراین از آن جا که اهل دنیا برای گذشته، حال و آینده تعاریف خودشان را دارند، مومنین هم باید گذشته، حال و آینده‌ی ایمانی را معنا کنند و مسیر امت و حکومت را مشخص نمایند. شأن منتقم خونِ ثارالله (ع) و ظهور آن حضرت به همین مطلب بازمی‌گردد. عوامل غیبت هم بر همین اساس توضیح داده می‌شود؛ یعنی از آن جا که ما ضعف‌ها و ناتوانی‌هایی در این مساله داریم گرفتار غیبت شده‌ایم.

این بحث به مثابه استدلالی بود بر ضرورت فهم دقیق، روشن، غیرعرفی و غیرعوامانه از عوامل غیبت و موانع ظهور؛ تا زمینه‌ای باشد جهت دقیق‌تر شدن تلاش‌های مجاهدانه برای ظهور حضرت حجت (عج).

---

۱. فلسطینیان بادی‌هایی را آتش زده و به سمت مناطق صهیونیست‌نشین می‌فرستادند و زمین کشاورزی، کارگاه و بعضاً کارخانه‌ی شهرک‌نشینان اسرائیلی آتش می‌گرفت. این کار، آنان را ناچار کرد تا به مصر بروند و مصر را به عنوان میانجی برای مذاکره با فلسطینیان بفرستند تا آنان دیگر از چنین بادی‌هایی استفاده نکنند.

## مبحث دوم

### نقد «کفایت عمل به واجبات و محرمات توسط آحاد مکلفین

### برای رفع عوامل غیبت و تحقق ظهور»

### با تکیه بر ادله عقلی، نقلی و تاریخی

در مبحث اول، مقدمه‌ای درباره‌ی ضرورت ارتقای ادراک از مسأله‌ی ظهور و عوامل غیبت بیان شد به این معنا که مسأله‌ی ظهور و آینده‌ی موعود برای جامعه‌ی شیعه نباید به صورت اساطیری و آرمان‌شهری تلقی شود که ارتباط آن با زمان حال روشن نیست و فقط معلوم است که بالاخره و در زمانی محقق خواهد شد. بلکه همان‌گونه که اهل دنیا آینده‌ی مد نظر خود را تخمین زده و لوازم آن را در زمان کنونی می‌سنجند و از طریق آینده‌پژوهی و طراحی چشم‌اندازها تغییرات مناسب با آینده را در حرکت اجتماعی خود ایجاد می‌کنند، اهل ایمان نیز باید قدرت هموردی با آنان داشته باشند و عوامل غیبت و ظهور را به مبنایی برای جهت‌دهی به چشم‌اندازها و حرکت آینده نظام اسلامی تبدیل کنند. اساساً شأن حضرات معصومین (ع) و حضرت ولی عصر (عج) این است که اراده آنان در هر مسأله‌ای که سرنوشت عباد را رقم می‌زند، حاضر باشد. همه

اینها در حالی است که ضعف ادراک جامعه نسبت به عوامل غیبت و ظهور باعث شده چشم‌اندازهای نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز از سوی ادبیات مادی متداول در طراحی چشم‌اندازها ضربه‌پذیر شود.

پس از طرح این ضرورت و برای ورود به اصل بحث، ابتدا باید تصورات رایج پیرامون عوامل غیبت و ظهور مورد نقد و بررسی قرار گیرد: رایج‌ترین تصور در این باره آن است که اگر آحاد مکلفین و محبین اهل بیت (ع) به وظایف فردی خود عمل کنند و از محرّمات دوری کنند و به واجبات عمل نمایند، در واقع آمادگی خود را برای اطاعت و فرمانبری از امام زمان (عج) نشان داده‌اند و به این صورت، زمینه ظهور را فراهم کرده‌اند. یعنی رعایت واجبات و محرّمات برای انجام وظیفه در جهت رفع عوامل غیبت و ایجاد زمینه ظهور کفایت می‌کند. بر همین اساس، آن چه در ضرورت بحث به عنوان ارتقاء درک از ظهور برای جهت‌دهی به چشم‌انداز جامعه و حاکمیت مطرح شد، بی‌دلیل و غیرلازم شمرده می‌شود.

البته روشن است که این تصور را به صورت مطلق نمی‌توان نفی کرد؛ یعنی حتماً خواندن نماز، گرفتن روزه، رفتن به حج، ادای خمس، ترک محرّمات چشم و گوش و زبان، اقامه عزای اهل بیت (ع) و... احکام نورانی خدای متعال هستند و عمل به آنها ضروری است اما مسأله این است که اکتفاء به این امور و صرف عمل به وظایف فردی برای رفع موانع غیبت کفایت می‌کند یا خیر؟ همچنین

روشن است که این تصور در دورانی که شیعه مطرود بوده و زندگی چریکی و پارتیزانی داشته و قدرت در دست طواغیت و حکام جور بوده، کفایت می‌کرده؛ چون شیعه قدرتی نداشته تا به چیزی غیر از وظایف فردی توجه کند و مسأله حاکمیت و قدرت و لوازم آن را مورد لحاظ قرار دهد و علی‌رغم این که زعمای شیعه و نواب عام حضرت ولی عصر (عج) به وظایف اجتماعی و غیرفردی نیز اهتمام داشته‌اند اما عموم مردم به چیزی غیر از رعایت واجبات و محرمات مکلف نبوده‌اند. اما آیا حال که شیعه به قدرت رسیده و مکتب در مسند حاکمیت قرار گرفته، چنین تصویری از عوامل غیبت و ظهور کفایت می‌کند؟

لذا قائلین به کفایت عمل به احکام فردی برای رفع عوامل غیبت در زمان حاضر، باید حداقل به دو نوع سوال پاسخ دهند:

اولاً عمل به احکام باید به چه میزان کمی یا کیفی - و لو تخمیناً - برسد که موانع ظهور را رفع کند؟ روشن است که بخشی از جامعه اساساً اهل عمل به احکام نیستند و بخشی دیگر با مسامحه، به احکام عمل می‌کنند و بخشی در این زمینه جدیت و مواظبت دارند؛ هر یک از این اقشار (میزان کیفی) باید به چه تعداد (میزان کمی) برسند تا بتوان گفت عوامل غیبت رفع شده است؟ آیا در گذشته، این تعداد از عاملین به احکام در میان جامعه شیعه وجود نداشته است؟ مگر برخی - که به نظر می‌رسد دچار تحجر هستند - معتقد نیستند که عاملین به احکام و تقیّد به شریعت در دهه‌های گذشته بیشتر از زمان کنونی بودند، پس

چرا ظهور واقع نشده است؟! بر فرض که یک تصویر کمی و کیفی از میزان عمل به احکام - و لو تخمیناً - از سوی قائلین به این مطلب ارائه شود و نسبت آن با گذشته نیز پاسخ مناسبی بیابد، ثانیاً این سوال مطرح می‌شود که آیا نباید آماری از وضعیت این اقشار داشت تا بر اساس آن، وضعیت عمل به احکام بهبود پیدا کند؟ پس از دستیابی به این آمار، با چه تدبیرهایی می‌توان وضعیت موجود را تغییر داد؟ با ابلاغ احکام و معارف در منابر چنین تغییری حاصل می‌شود؟ آیا به سنجش آماری از میزان تاثیر منابر پرداخته شده تا بتوان مقدار قوت و ضعف آن را در افزایش عاملین به احکام سنجید و نقایص این راهکار را برطرف کرد؟ یا اساساً راهکارهای جدید دیگری نیز ضرورت دارد؟ آیا کسانی که هم اکنون آینده‌ی دنیا را رقم می‌زنند و با طراحی چشم‌اندازها، روندهای جهانی را در ده یا بیست سال آینده مدیریت می‌کنند، با آحاد مردم همین گونه برخورد می‌کنند و صرفاً از آنان می‌خواهند کارهای بد را ترک کنند و کارهای خوب را انجام دهند؟! در واقع نوع دوم از سوالات ناظر به این است که حتی اگر در مقام نظر، چنین تحلیلی از عوامل غیبت صحیح باشد، چرا به لوازم عملی آن توجهی نمی‌شود؟ و آیا اگر لوازم عملی آن پیگیری شود، وظایف جدیدی فراتر از وظایف فردی رقم نخواهد خورد؟ آیا صحیح است که دائماً از دوری امام زمان (عج) و فتنه‌های دوران غیبت دم زده شود اما این سوالات و پاسخ‌های آن، موضوع بررسی و دقت و گفتگو در منابر و مجالس عزا و مساجد و هیأت قرار نگیرد؟

فارغ از سوالات فوق و برای نقد تصور رایج در این زمینه، می‌توان به نمونه‌های تاریخی نیز توجه کرد: امروزه در میان جامعه متدینین معمولاً کسانی که اهل پرداخت خمس و سهم امام هستند، از متعهدترین افراد به رعایت احکام فردی محسوب می‌شوند و در عرف مومنین، مؤدیان خمس از کسانی به شمار می‌روند که در درجات بالای تعهد و مراقبت نسبت به حلال و حرام هستند اما شواهد تاریخی و بعضی روایات نشان می‌دهد که چنین افرادی نه فقط در زمان غیبت بلکه حتی در دوران حضور ائمه هدی (ع) نیز جمعیت بالا و قابل توجهی داشته‌اند. لذا نقل شده<sup>۱</sup> که محمد بن اسماعیل بن جعفر — نوهی امام صادق علیه السلام — خدمت حضرت اباابراهیم موسی بن جعفر (ع) رسید تا در ظاهر از حضرت برای سفر به عراق اجازه بگیرد. حضرت به او اجازه دادند ولی به او گفتند که «از خدا در مورد ریختن خون من بترس». زیرا امام به علم الهی می‌دانست که او قصد دارد تا برای سعایت و بدگویی از ایشان به نزد هارون برود. حتی حضرت کاظم (ع) در چند نوبت، چند صد دینار طلا هم به او دادند تا اتمام حجت کرده باشد و محمد بن اسماعیل به بهانه نیاز مالی و دریافت پول نزد هارون نرود. اما او نزد هارون رفت و برای سعایت و تحریک هارون، این چنین تعبیر کرد: «خلیفتان فی الارض: موسی بن جعفر بالمدينه یجیبی له الخراج و انت بالعراق یجیبی لک الخراج؛ در سرزمین‌های اسلامی دو خلیفه

---

۱. رجال الکشی؛ ج ۲، ص ۵۴۰.

وجود دارند که برای آنها خراج برده می‌شود؛ یکی هارون در عراق و دیگری موسی بن جعفر (ع) در مدینه».

ممکن است گفته شود او چون به دنبال بدگویی از امام و تحریک هارون بوده دست به مبالغه زده، اما روایات نشان می‌دهند که پرداخت خمس به حضرت کاظم (ع) توسط شیعیان واقعا در سطح بالایی بوده به نحوی که مطابق نقل شیخ صدوق، علت شکل‌گیری مذهب واقفیه، میزان زیاد همین اموال بوده است. یعنی در زمان امام موسی بن جعفر (ع)، تعداد شیعیان منضبط به احکام شرعی و مقید به ادای خمس به اندازه‌ای زیاد شده بود که در هنگام شهادت حضرت (ع) مطابق نقل شیخ صدوق<sup>۱</sup>، ۷۰ هزار دینار طلا فقط در اختیار یکی از وکلای ایشان یعنی زیاد قندی و ۳۰ هزار دینار دیگر فقط در دست وکیل دیگرشان علی بن ابی حمزه بود و در مجموع، نزد آن دو نفر صد هزار دینار طلا جمع شده بود. حتی در مصر که فرسنگ‌ها فاصله با حجاز و عراق داشت، نزد وکیل آن حضرت (عثمان بن عیسی) اموال کثیری از سهم امام باقی مانده بود. کثرت این اموال باعث شد که این وکلا به طمع بیفتند و شهادت حضرت کاظم (ع) را رد کنند و مدعی شوند آن حضرت مدتی غائب شده تا مجبور نباشند اموال را به امام بعدی یعنی حضرت رضا (ع) تحویل دهند. بنابراین اصلاً

---

۱. عیون اخبار الرضا؛ ج ۱، ص ۱۱۳.



علت شکل‌گیری مذهب واقفیه و توقف بر امام هفتم، کثرت اموالی بود که به عنوان خمس در اختیار وکلای حضرت قرار داشت.

همه اینها در حالی بود که در زمان امام موسی بن جعفر (ع)، فشار هارون بر شیعیان بسیار شدید بود و به تعبیر اصحاب ائمه<sup>۱</sup>، از شمشیر او خون می‌چکید و شیعه بودن جرم محسوب می‌شد و قاعدتاً در چنین فضایی بسیاری از محبین نمی‌توانستند درآمد بالایی داشته باشند. در این شرایط، باقی ماندن صد هزار دینار طلا فقط در نزد دو نفر از وکلا نشان می‌دهد که تعداد شیعیان مقید به احکام شرعی بسیار قابل توجه بوده است. ولی نکته مهم و محل استشهاد این است که با وجود این تعداد از محبین مقید به احکام شرعی، حضرت کاظم (ع) تنها امامی بود که به صورت رسمی به زندان افتاد و از حداقل حقوق اجتماعی محروم شد و حداقل چهار سال<sup>۲</sup> در زندان‌های بصره و بغداد میان بدترین زندانبانان دست به دست شد و در نهایت در زندان به شهادت رسید. یعنی درک جامعه محبین - گرچه اهل عمل به وظائف فردی باشند - از عرصه قدرت و سیاست الهی و درگیری ائمه (ع) با طواغیت به میزانی نیست که توانایی دفاع از امام و یاری او را داشته باشند. در واقع ایده کفایت عمل به احکام فردی حتی در زمان حضور ائمه معصومین (ع) نیز موجب صیانت نفس نفیس آن بزرگواران هم

---

۱. کافی؛ ج ۸، ص ۲۵۷.

۲. البته معروف است که حضرت کاظم ۱۴ سال در زندان بوده اند ولی ظاهراً این قول دقیق نیست.

نشده است؛ چه برسد به این که در دوران غیبت، موانع ظهور را برطرف کند و عوامل غیبت را از بین ببرد!

پس صرف التزام به احکام فردی را نمی‌توان به عنوان عامل رفع غیبت و زمینه‌ساز ظهور تلقی کرد. در واقع احکام الهی، منحصر در احکام فردی نیست بلکه احکام «امت، حاکمیت و تمدن» نیز تشریح شده و اگر مؤمنین از این احکام درکی نداشته باشند، نه تنها موانع ظهور رفع نخواهد شد بلکه امام معصوم(ع) در زمان ظهورشان نیز چهار سال به زندان می‌افتند و در نهایت به شهادت می‌رسند. روشن است که پرداخت وجوهات به ائمه هدی(ع) در دوران ائمه‌ی بعد از حضرت کاظم(ع) نیز ادامه داشت و حتی می‌توان مدعی شد که گسترش هم پیدا کرد اما هم امامین عسکریین(ع) تحت فشار شدید و حصر خانگی قرار گرفتند و هم در ادامه، حضرت حجت(عج) در پرده غیبت قرار گرفت. اساساً درگیری اصلی ائمه هدی(ع) با حکام جور نیز بر سر احکام امت و حکومت و تمدن بوده و نه صرفاً بر سر بدعتی که در ارکان نماز و مناسک حج و... و رخ داده بود. البته حضرات نسبت به بدعت منافقین در احکام فردی هم موضع می‌گرفتند و آنها را رسوا می‌کردند ولی درگیری ایشان در آن موارد خلاصه نمی‌شد بلکه اصلی‌ترین سطح مبارزه‌ی ائمه(ع)، درگیری با نوع اعمال قدرت و حاکمیت خلفای دستگاه نفاق بوده است. چرا که آنان پس از رحلت نبی اکرم(ص)، خلافت ایشان را از قدرت الهی به قدرت قبیله‌محور

مادی تنزل دادند. همچنین تاثیرپذیری شیعیان از دستگاه فرهنگی خلفای جور- که با تفکیک عبادات از ولایت، پیروان خود را در مناسک غرق کرده و زمام حاکمیت را بر اساس شهوات خود به دست گرفته بودند - سبب شد بسیاری از سوالات محبین از امامان نیز نسبت به فروعات فقهی باشد و درکی از درگیری اساسی حضرات معصومین(ع) و رفتار آنان در این ساحت نداشته باشند. به همین دلیل حتی زمانی که گروه‌هایی از شیعیان به حرکات اجتماعی دست می‌زدند - مانند قیام‌های علوین - ائمه(ع) با آنان همراه نمی‌شدند چرا که بسیاری از علویان نیز گرفتار راهکارهای متداول مادی برای کسب قدرت در عصر خود شده بودند.

البته با گذشت زمان و به لطف تابیدن نور حضرت ولی عصر(عج) بر قلوب نواب عام ایشان، امت شیعه‌ی ایران چنان رشد و بلوغی پیدا کردند که وقتی در سال ۴۲ امام خمینی(ره) و در اوج ظلمات ستمشاهی دستگیر و زندانی شدند، هزاران نفر در قیام پانزده خرداد برای دفاع از ایشان جان خود را فدا کردند با این که امام معصوم یا نائب خاص در خطر نیفتاده بود بلکه منزلت ایشان، نیابت عامه از حضرت ولی عصر(ع) بود و نص خاصی بر ولایت ایشان وجود نداشت. پس با انقلاب اسلامی، ظرفیت ادراکات محبین ارتقا پیدا کرده اما عده‌ای به جای دقیق‌تر و قاعده‌مند کردن این ظرفیت، کماکان به ظرفیت قبلی

جامعه تکیه می‌کنند و بر اکتفا به وظایفی اصرار دارند که صرفاً با وضعیتِ دوران انزوا و عدم قدرتِ شیعه تناسب دارد.

نکته دیگری که باید در نقد تصور رایج بیان کرد این است که حسب روایات و ادعیه، شأن حضرت ولی عصر (عج) و شأن مسأله ظهور، مقوله قدرت و حاکمیت توحید بر سراسر جهان است؛ همان‌گونه که در دعای معروفی که به توصیه حضرت رضا (ع) باید برای حضرت ولی عصر (ع) خوانده شود، آمده: «تجمع له ملک المملکات کلها قریبها و بعیدها و عزیزها و ذلیلها»<sup>۱</sup> حال اگر ماموریت حضرت صاحب الامر (عج)، مسأله قدرت و اعمال حاکمیت بر سرنوشت بشریت است؛ آیا می‌شود صرفاً با نماز خواندن و روزه گرفتن و حج رفتن، آن قدرت را ایجاد کرد و قدرت‌های جهانی ظالم را تکان داد؟! آیا قائلین به نظریه کفایت احکام فردی می‌توانند تصویری ارائه کنند که در آن، صرف انجام اعمال فردی موجب زمینه‌سازی برای شکل‌گیری قدرتی شود که همه جهان را فتح کند؟! عوامل غیبت و عوامل زمینه‌ساز ظهور به کدام یک برمی‌گردد؟ به صرف رعایت احکام فردی یا به استنباط احکام الهی در مورد «امت، حکومت و تمدن» و عمل جمعی به آنها؟ البته محبین اهل بیت (ع) به برکت انقلاب اسلامی وارد عرصه‌هایی شده‌اند که متناسب با شأن حضرت

---

۱. «حکومت بر همه مملکت‌ها، چه مملکت‌های نزدیک و دور و چه مملکت‌های نیرومند و ضعیف را برای او گردآوری». مصباح‌المتهجده؛ ج ۱، ص ۴۱۰.

ولی عصر (عج) و مساله ظهور است؛ همان طور که مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم نیز به چنین مضمونی اشاره می‌کنند که انقلاب اسلامی کلیشه‌های رایج جهانی را از بین برد و تقسیم دنیا به شرق و غرب مادی را در هم شکست و فرعون‌های آرمیده بر تخت قدرت را به تزلزل انداخت و دوگانه شرق و غرب مادی را به دوگانه «اسلام و استکبار» تبدیل کرد. این به آن معناست که اسلام توانسته گام‌های اولیه برای حضور در عرصه قدرت جهانی را بردارد.

بنابراین اکتفا به احکام فردی برای رفع عوامل غیبت با چالش‌های عقلی، نقلی و تاریخی روبروست و البته این به معنای نفی مطلق این احکام نورانی نیست بلکه به این معناست که چنین نظری نمی‌تواند عامل «اصولی و اساسی» در غیبت و سپس در تحقق ظهور را معنا کند. در واقع به هر میزان که احکام امت و حاکمیت الهی محقق شود، فضای تحقق احکام فردی نیز به نسبت افزایش می‌یابد. پس نباید این سوء برداشت پیش آید که احکام فردی ارزش ندارند بلکه باید توجه داشت که احکام خدای متعال سطوح و نظامی دارد که هرچه سطوح بالاتر احکام اقامه شود، به همان میزان، امکان جریان احکام سطوح پایین‌تر نیز ایجاد خواهد شد. لذا این عظمت و گستردگی پدید آمده در عزای حسینی، عزای فاطمی<sup>۱</sup>، شبهای قدر، اعتکاف و دعای عرفه اصلاً پیش از انقلاب وجود

---

۱. یکی از بزرگان قم نقل می‌کرد که مراسم عزای فاطمی پیش از انقلاب در شهر قم - که همواره مرکز شیعه بوده - به چند مجلس زنانه که داخل منازل برگزار می‌شد، محدود بود.

نداشت بلکه وقتی اسلام توانست دوگانه‌ی شرق و غرب مادی را بشکند و وارد جریان قدرت شود، ابهت دنیاپرستی شکست و توجه اجتماعی به آخرت افزایش پیدا کرد و لذا فضا برای عمل به احکام فردی نیز بیشتر فراهم شد. پس احکام فردی نفی نمی‌شود بلکه جایگاه آن به تبع احکام «امت و حکومت» تعریف می‌شود.

**تحلیل جدید از دعای «اللهم کن لولیک»: دعای همدردی با  
«مصائب حضرت ولی عصر (عج)» ناشی از ضعف «قدرت  
مؤمنین» در مقابل «قدرت دستگاه طغیان»**

پرسش ابتدایی این بود که آیا نظرات رایج و تحلیل‌های متداولی که در مورد عوامل غیبت و موانع ظهور مطرح است، به چه میزان دقیق و صحیح هستند و ممکن است دچار چه نقایصی باشند؟ گفته شد یکی از نظریات رایج این است که عامل غیبت، مسامحه و بی‌توجهی افراد به احکام و واجبات و محرماتی است که مراعات آنها برای تک‌تک مکلفین لازم است. اگر آحاد مردم بر انجام وظایفی مثل نماز و روزه و حج و خمس و دوری از گناهان زبان و چشم و گوش و... تمرکز داشته باشند، در معنویت به درجات بالایی دست خواهند یافت و با مرکز معنویت که همان حضرت صاحب‌الامر (عج) هستند، تناسب پیدا می‌کنند و به این صورت، زمینه ظهور فراهم می‌شود. اما با بیان‌های عقلی و تاریخی روشن شد که این تصور گرچه غلط نیست اما بسیار ناقص است و احکام دیگری همچون احکام «اجتماعی و حکومتی و تمدنی» نیز احکام الهی هستند که بخش اصلی سیره حضرات معصومین (ع)

و درگیری آنها با خلفای جور را رقم زده است. این در حالی بود که اکثریت محبین و دوستان اهل بیت (ع) علی‌رغم سلامت نفس و ارادت به امامان، از این احکام ادراکی نداشتند و به همین دلیل ائمه هدی (ع) در مقابله‌های اجتماعی، دچار مظلومیت و غربت و شهادت می‌شدند.

ممکن است سوال شود مقصود از احکام اجتماعی و حکومتی و تمدنی چیست؟ گرچه پاسخ به این سوال در ادامه مباحث روشن خواهد شد اما برای تقریب به ذهن می‌توان احکام غیرفردی را در قالب مثال نیز بیان کرد تا روشن شود وظیفه ما برای ظهور صرفاً با نماز و روزه و گریه برای حضرت سیدالشهدا (ع) و امثال آن ادا نمی‌شود بلکه عمل به احکام باید به یک قدرت منسجم ایمانی در مقابل قدرت‌های کفر و نفاق منجر شود. یعنی اگر تمرکز بر انجام وظایف فردی و به تعبیری حرفه‌ای شدن در معنویت و دستیابی فرد به درجات بالای ایمانی عامل ظهور باشد، باید توجه داشت که حرفه‌ای شدن در هر کاری، حداقل به دو صورت قابل تصور است؛ مثلاً برای حرفه‌ای شدن در بازی با توپ، یک صورت این است که شخصی با تمرین و ممارست عملی و تمرکز ذهنی، به میزانی توانایی بدن خود را افزایش دهد که مقام اول جهان در «روپایی زدن با توپ» را کسب کند؛ یعنی می‌تواند ۱۰ یا ۱۲ ساعت بدون وقفه و بدون این که توپ به زمین بخورد، روپایی بزند. طبعاً او یک کار حرفه‌ای کرده و به همین دلیل، از او تجلیل می‌شود و نامش را در



کتاب رکوردهای گینس ثبت می‌کنند و حتی ممکن است چند ثانیه از توانایی او فیلم بگیرند و در انتهای اخبار ورزشی پخش کنند. این تلاش گرچه به عنوان یک کار حرفه‌ای شناخته می‌شود اما اگر از کسانی که علاقه شدیدی به فوتبال نیز دارند درباره او سوال شود، بعید است کسی حتی اسم این عنصر حرفه‌ای را به یاد داشته باشد!

اما شکل دوم حرفه‌ای شدن در بازی با توپ وقتی است که در یک فضای پر از چالش و درگیری انجام شود. در شکل اول و در هنگام رویایی زدن، رقیبی در مقابل وجود نداشت و تیمی نبود که خط دفاع آن به سمت این عنصر حرفه‌ای تکل برود یا خط هافبک آن با او مواجهه‌ای داشته باشد؛ همچنان که خبری از یاران خودی و داور و تماشاگران و فیلم برداری و پخش مستقیم هم نبود. اما در شکل دوم، حرفه‌ای بودن در وسط زمین چمن و در فینال جام جهانی و در رقابت شدید با یک تیم حرفه‌ای و در هماهنگی با ده نفر از یاران خودی متجلی می‌شود. این هم یک نوع حرفه‌ای شدن در بازی با توپ است که برخلاف رویایی زدن، در یک فضای ایزوله و در خلأ رقم نمی‌خورد بلکه در جام باشگاه‌های اروپا یا جام جهانی و... بروز و ظهور پیدا می‌کند. در چنین فضایی، حرفه‌ای بودن صرفاً به هنر رویایی تعریف نمی‌شود بلکه فردی حرفه‌ای است که از استراتژی مربی در برابر تیم مقابل و از توانمندی یاران خودی درک دقیقی داشته باشد و خود را با این امور

هماهنگ کند. خصوصا این که در هر بازی، تیم جدیدی در مقابل قرار گرفته و در هر هفته، استراتژی تیم توسط مربی در تناسب با نقاط ضعف و قوت حریف تغییر می‌کند و او و همه بازیکنان باید همکاری تیمی را به صورتی کاملا منعطف در هر هفته تغییر دهند: یک هفته باید در لاک دفاعی بازی کنند و هفته بعد باید بازی را در وسط زمین ببندند و یک هفته باید از راست حمله کنند و هفته دیگر باید حملات خود را از عمق دفاع حریف انجام دهند و هر یک از این استراتژی‌ها شکل متفاوتی از هماهنگی را بین خط هافبک و خط دفاع و خط حمله را طلب می‌کند و شکل بازی هر عضو از اعضای تیم را نیز تغییر می‌دهد.

یعنی حرفه‌ای بودن در شکل دوم، به این مجموعه از عوامل باز می‌گردد: هماهنگی با درون (یاران خودی و استراتژی تیم) و انعطاف و تغییرپذیری کامل در رقابت شدید با حریفانی که آنها هم با چنگ و دندان به دنبال فتح جام و افزایش قیمت سهام تیم خود در بازار و سودآوری آن برای مالکان سهام هستند. در این فضا گرچه تمرین‌های عمومی برای تک‌تک اعضای تیم در نظر گرفته می‌شود اما معنا ندارد که مربی به وظیفه‌های یکسان و تمرین‌های یکسان برای اعضای تیم اکتفا کند بلکه اساسا تخصص او این است که برای هر پستی، تدابیر متناسبی معین کند و این پست‌ها و خطوط را در هماهنگی با هم آرایش دهد و دستمزد بالای مربیان هم به همین دلیل است. در واقع

وظایف و نرمش‌های دروازه‌بان با تکالیف و تمرین‌های خط دفاع متفاوت است؛ همان‌طور که نرمش‌ها و تمرین‌های اعضای خط هافبک با اعضای خط حمله تفاوت دارد و... البته فارغ از تمرین‌های مختص به خط دفاع و هافبک و...، مربی تمرین‌های خاصی را هم برای هماهنگی خط دفاع با خط حمله، دروازه‌بان با خط دفاع، خط هافبک با خط حمله و... در نظر می‌گیرد.

پس این نوع حرفه‌ای شدن در بازی با توپ، تفاوت ماهوی با شکل اول از حرفه‌ای شدن دارد به نحوی که همه جهانیان نام بازیکنان فوتبال باشگاه‌های اروپا را می‌دانند و گاهی چند صد میلیون نفر به صورت مستقیم به تماشای بازی آنها می‌نشینند و نه فقط در صدر اخبار ورزشی قرار می‌گیرند بلکه بعضاً به خبر اول سیاسی، فرهنگی، اقتصادی تبدیل می‌شوند. علاوه بر این که دستمزدهای این عناصر سر به فلک می‌کشد، از لحاظ شهرت و محبوبیت نیز نه فقط دختران و پسران کشورهای مختلف دل‌باخته آنها هستند بلکه حتی کودکان و خردسالان نیز لباسی را می‌پوشند که اسم آنها و نشان تیم آنها روی آن حک شده باشد و با این لباس احساس هویت و افتخار می‌کنند. حتی محبوبیت آنها به جایی می‌رسد که می‌توانند در روندهای سیاسی کشورشان تاثیرگذار باشند یا پس از دوران حرفه‌ای‌گری وارد دنیای سیاست شوند. پس حرفه‌ای شدن در فضای ایزوله و بدون رقیب با حرفه‌ای شدن در فضای پر از چالش و درگیری کاملاً با هم متفاوتند و ارزش آن از نظر عقلاء نیز ابداً

یکسان نیست بلکه از زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ تفاوتی که می‌شود آن را در مقایسه‌ی میزان دستمزد و شهرت قهرمانان فنّ روپایی با بازیکنان شاخص تیم‌های فوتبال معروف دنیا مشاهده کرد.

گرچه این مثال ناظر به تلاش‌های اهل دنیا برای پیشبرد صنعت سرگرمی بود و قابل مقایسه با حقایق قدسی و نورانی نیست اما می‌تواند زمینه‌ای برای توجه به این مهم باشد که معنویت فردی و اکتفا به وظایف عمومی و یکسان در یک فضای ایزوله و بدون چالش گرچه فوایدی دارد اما آنچه مسأله اصلی بوده و در سرنوشت بشریت تاثیرگذار است معنویت اجتماعی و احکام اجتماعی و حکومتی است که موجب هماهنگی مؤمنین با هم و ایجاد قدرت ایمانی در مقابل قدرت طواغیت، ائمه‌الکفر، مستکبرین، ملأ، مترفین، اکابر مجرمین (و سایر تعبیر قرآنی) و جامعه مادی آنها می‌شود. در واقع اهل دنیا برای دنیاپرستی و تخلیه شهوات و دسترسی به تمنیات خود به جامعه‌سازی و ساخت حکومت و تمدن اقدام کرده‌اند و قدرتی از کفر و نفاق و دنیاطلبی رقم زده‌اند و نه تنها به جامعه ایمانی بلکه به یکدیگر حمله‌ورند تا بتوانند میزان بیشتری از مقدرات و امکانات لازم برای اهداف مادی خود را به دست آورند و نمی‌خواهند هیچ سطحی از منابع و نوامیس و اموال و نفوس از اختیار و کنترل‌شان خارج شود. پس جامعه ایمانی از ابتدای تاریخ تا امروز لاجرم در مقابل قدرت جامعه کفر و نفاق قرار دارد. برآیند تلاش‌های آنها

برای دنیاپرستی، میزان معینی از قدرت را برای آنها رقم می‌زند و برآیند توانایی‌های مؤمنین برای گسترش توحید نیز میزان معینی از قدرت را نتیجه می‌دهد که این دو قدرت عینی در عالم خارج با هم درگیرند. لذا جامعه ایمان باید همانند تیم فوتبالی که در فینال در مقابل یک تیم قوی دیگر قرار گرفته، عمل کند و علاوه بر وظایف عمومی، وظایف مختص به هر قشر و وظایف ناظر به هماهنگ کردن اقشار با یکدیگر به نحوی معین شده و عمل شود که در نهایت، بر قدرت تیم مقابل غلبه کند یا قدرت آن را کاهش دهد؛ با این تفاوت که موضوع این درگیری، بازی و سرگرمی و کسب جایزه مالی نیست بلکه دفاع از کلمه توحید و حفاظت از خداپرستی در برابر فشار جامعه و حکومت و تمدنی است که توسط دنیاپرستان شکل گرفته. پس به هر میزان که مؤمنین وظایف خود را در ارتباطی معنادار با یکدیگر انجام دهند و به هماهنگی درونی برسند، می‌توانند سطوحی از قدرت آنها را خنثی کنند و دشمن را عقب بزنند و البته از آنجا که قدرت دشمن متغیر است و حيله‌ها و تدبیرهای جدیدی را پدید می‌آورد، مؤمنین باید در این درگیری، در انعطاف و تغییرپذیری کامل باشند و با فهم از توانمندی دشمن و متناسب با تغییرات آن، استراتژی خود را تغییر داده و بهینه کنند؛ نه این‌که صرفاً انجام یک سری وظایف فردی و یکسان را کافی بدانند.

در واقع شأن خدای متعال و نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) این نیست که شیعیان و محبین آنها در خلأ و در یک فضای ایزوله از آنها نام ببرند و به این امر دلخوش باشند؛ بلکه اعلائی کلمه‌ی توحید در صورتی محقق می‌شود که قدرت و نورانیت آن، در مقابل چشم جهانیان به نمایش درآید و کارآمدی آن در شکستن قدرت‌هایی که بشریت را بیچاره کرده‌اند، معلوم شود چون همه بشریت فشار این قدرت‌های ظالم را وجدان می‌کنند و اکثریت مردم تنها زمانی به اعتقادات حقه توجه پیدا خواهند کرد و برای‌شان اتمام حجت خواهد شد که شکستن همان قدرتی را ببینند که توانمندی ظالمانه آن را با تمام وجود و در زندگی روزمره خود حس کرده‌اند. متناسب با همین امر است که در تفسیر آیه شریفه «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» (نبا/۱ و ۲) فرموده‌اند: «نبا و خبر عظیم، امیرالمؤمنین (ع) است» چرا که رفتارها و افعال و موضع‌گیری‌های بی‌نظیرش خبرساز است و در درگیری با قوی‌ترین قدرت‌ها و در اوج مظلومیت، به نحوی عمل کرده که نه در زمان خود بلکه در مقابل تمام تاریخ حادثه‌سازی کرده است و به این صورت، قلب‌ها و چشم‌ها و دل‌ها را پس از قرن‌ها منفعل می‌کند. انقلاب حضرت امام (ره) نیز همین شأن را احیا کرد و از آنجا که در درگیری با ابرقدرت‌ها و در مقابل چشم همه مردم دنیا که همواره تماشاگر وضعیت قدرت هستند، کارآمدی ایمانی خود را نشان داد؛ نه تنها در جهان اسلام جرأت روحی تولید کرد و

مسلمانان را برای بازگشت به اسلام و مناسک آن برانگیخت بلکه گرویدن به دین اسلام را در سراسر جهان به نحوی افزایش داد که اگر آمار آن به صورت نموداری با ۵۰ سال گذشته مقایسه شود، اعداد عجیبی را نشان خواهد داد. پس اکتفاء به وظایف فردی و حواله کردن موضوع غیبت و ظهور به حکمت الهی و اعلام جهل مطلق درباره عوامل آن، قابل قبول نیست؛ بلکه این تحلیل و رفتار، همانند رفتار دیگر مذاهب مسلمین خواهد بود که اعتقادی به ولایت حضرت ولی عصر (عج) نداشته و ظهور منجی را به آینده‌ای نامعلوم احاله می‌کنند که ارتباطی به زندگی کنونی آنها ندارد و تنها به انجام عبادات خود دلخوش هستند.

بر این اساس، دعای «اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...» که معمولاً محبین روزانه چندبار برای امام زمان (عج) می‌خوانند، معنای جدید و دقیق‌تری پیدا می‌کند. اولین نکته در فهم این دعا آن است که توجه شود خواندن آن از اعمال شب قدر است که نه یک بار بلکه باید در آن شب که مهمترین شب سال است، تکرار شود: «تُكْرَرُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ هَذَا الدُّعَاءَ سَاجِدًا وَقَائِمًا وَقَاعِدًا وَعَلَى كُلِّ حَالٍ وَفِي الشَّهْرِ كُلِّهِ وَكَيْفَ أَمَكَّنَكَ وَ مَتَى حَضَرَكَ مِنْ دَهْرِكَ...»<sup>۱</sup> البته همانطور که در افواه

---

۱. «این دعا را در شب بیست و سوم ماه مبارک تکرار کن در حالت سجده و قیام و نشسته و در همه حالاتی که در آن شب داری و در تمام ماه مبارک به هر صورتی که برایت ممکن است آن را تکرار کن و

هم معروف است، ادراک موجود از این دعا آن را به «دعای سلامتی امام زمان» تنزل می‌دهد و چنین معنایی از دعا تناسب زیادی با همان نگاهی دارد که وظیفه محبین را در انجام احکام فردی منحصر می‌دید؛ یعنی محبین باید به اعمال خود مشغول باشند و کاری جز دعا برای سلامتی آن حضرت برای‌شان مقدور نیست. اما اولاً از متن روایت روشن می‌شود که نامگذاری این دعا به دعای سلامتی توسط معصوم انجام نشده و منشأ نقلی ندارد و لذا این نامگذاری قابل نقد و بررسی است. خصوصاً هنگامی که محتوای دعا توجه شود زیرا مضمون آن، درخواست از خدای متعال برای سرپرستی (ولیاً)، حفاظت (حافظاً)، رهبری (قائداً)، یاری (ناصرأ)، راهنمایی (دلیلاً) نسبت به امام زمان است و این که خدای متعال چشم (عیناً) آن حضرت باشد. روشن است که از میان این شش وصف درخواست شده، فقط وصف حافظاً است که با معنای سلامتی تناسب دارد<sup>۱</sup> اما پنج وصف دیگر فاقد

---

هر زمانی از زندگی که این دعا به یاد آمد، آن را تکرار کن» کافی شریف ج ۴ ص ۱۶۲. البته در متن روایت به این ادب اشاره شده که قبل از دعا باید حمد خدای متعال و صلوات بر پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) او به جا آورده شود و سپس دعا آغاز گردد.

۱. البته باید توجه داشت که حتی وصف «حافظاً» صرفاً به معنای سلامتی از بیماری‌ها و امراض نیست بلکه بنابر ادعیه‌ای دیگری که در حق امام زمان (عج) وارد شده، مربوط به حفظ ایشان از شرور و مصائبی است که دستگاه طغیان رقم می‌زند: «أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَ بَرَأْتَ وَ أَنْشَأْتَ وَ صَوَّرْتَ وَ أَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يُضَيِّعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ أَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ آبَاءَهُ أَيْمَتَكَ وَ دَعَائِمَ دِينِكَ وَ اجْعَلْهُ فِي وَدِيعَتِكَ الَّتِي لَا تَضِيَعُ وَ فِي



تناسب با معنای سلامتی است. آیا نامگذاری به این صورت که دعا را به یکی از این اوصاف منحصر کند و پنج وصف دیگر را نادیده بگیرد و موجب تنزل معنای این دعای مهم شود، صحیح است؟!

برای این که درکی اولیه از این شش وصف ایجاد شود تا مضمون اصلی دعا روشن گردد، باید به این نکته توجه کرد این دعا در اصل، از اعمال مهم شب قدر است و در ارتباط با این شب مهم معنا پیدا می کند. حال آیا شب قدر چه شبی است که صرفاً امور فردی از قبیل قبولی فرزندان در کنکور و شفای مریض خانواده و پرداخت قرض ها و اقساط و خرید خانه و... رقم می خورد یا در شب قدر که به معنای شب اندازه است، اندازه همه امور خرد و کلان عالم معین می شود؟! آیا علم و اراده الهی صرفاً مربوط به امور خرد است و ناظر به امور کلان که اتفاقاً سرنوشت بشریت و حتی وضعیت امور خرد بر اساس آن رقم می خورد، نیست؟! در کافی شریف نقل شده: «يُقَدَّرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ خَيْرٍ وَشَرٍّ وَطَاعَةٍ وَمَعْصِيَةٍ»<sup>۱</sup> همه چیزهایی که در سال آینده رقم خواهد خورد، در شب قدر معین می شود اما همه امور فقط شامل خیرات و خوبی ها و طاعات نیست

---

جَوَارِكِ الَّذِي لَا يُخْفَرُ وَ فِي مُنْعِكَ وَ عِزِّكَ الَّذِي لَا يُفْهَرُ وَ آمَنُهُ بِأَمَانِكَ الْوَثِيقِ الَّذِي لَا يَخْدُلُ مَنْ آمَنَتْهُ بِهِ وَ اجْعَلْهُ فِي كَنْفِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ مَنْ كَانَ فِيهِ» مصباح المتعجد، ج ۱، ص ۴۰۹.

۱. الكافي، ج ۴، ص ۱۹۷.

بلکه اندازه‌ی شرور و عصیان‌ها را نیز در بر می‌گیرد: «خَيْرٌ وَ شَرٌّ وَ طَاعَةٌ وَ مَعْصِيَةٌ». در واقع شرور و میزان آن و تدابیر رهبران دستگاه شر، از احاطه و علم و قدرت خدای متعال خارج نیست و لذا اندازه و میزان طغیانِ طواغیت و ائمه کفر و نفاق نیز در شب قدر معین می‌شود. یعنی معصیت و شرّ منحصر به گناه فردیِ جوانی که مزاحم نوامیس می‌شود منحصر نیست بلکه دستگاه عصیان و ساختن بنای طغیان در مقابل خدای متعال نیز دارای مهندسان و معمارانی است که با طراحی و تدبیر و نقشه‌کشی، به مرکز تولید شرور و معاصی تبدیل می‌شوند و میزان توسعه این بنا و ساختمان و مقدار فعالیت آنها برای سال آینده، در شب قدر رقم می‌خورد. به عنوان نمونه و در چند سال پیش از این، دستگاه نفاق و تکفیر این طلب را داشت که نوامیس و اموال شیعیان را در عراق و سوریه غارت کند و برای این هدف، فعالیت عظیم و تدبیر پیچیده‌ای بکار بست و لذا به میزانی که محبین آماده نبوده و قدرت نداشتند و به وضعیت قدرت مقابل، بی‌توجه بوده و به امور دیگری مشغول بودند و طلب و درخواستی برای دفاع نداشتند، این اذن برای دستگاه نفاق در شب قدر صادر شد.

البته روشن است که خدای متعال به هیچ یک از این مظالم و فجایع راضی نبود ولی از سوی دیگر نیز روشن است که این دنیا، «دارِ اختیار» است و قرار نیست اراده‌های کفار و منافقین مطلقاً نفی و حذف شود و یک حیات

مطلقاً جبری رقم بخورد. متناسب با همین واقعیت است که در قرآن کریم فرمود: «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» (اسراء/ ۲۰) هر دو دستگاه توسط خدای متعال امداد می‌شوند؛ هم دستگاهی که توسط ائمه کفر و طواغیت ساماندهی شده و مرکز تولید عصیان و طغیان بر خداوند متعال است و هم دستگاه حق و ایمان که از همراهی امت دینی با امام حق پدید آمده است. لذا دستگاه عصیان و نظام شرور بنا به حکمت خدای متعال اجازه جولان دارند؛ اما به اندازه‌ای که مومنین همی برای دستیابی به قدرت ایمانی نداشته باشند. مراتب و مقدار طغیان و معصیت در شب قدر در مقابل دیدگان حضرت ولی عصر (عج) رقم می‌خورد و بر ایشان نازل می‌شود و آن حضرت به این وضع رضایت می‌دهند؛ به دلیل فقدان قدرت و عدم آمادگی مؤمنین! اگر مؤمنین نسبت به وضعیت قدرت خود اهتمام و حساسیت داشته باشند و با هوشیاری در مقابل تغییرات دشمن به «ید واحده» تبدیل شوند و برای دفاع از دستگاه الهی، طلب و تدبیر داشته باشند، خدای متعال حتما نصرت خود را تا چند برابر طلب مومنین بر آنها نازل می‌کند و از میزان قدرت منافقین و کفار می‌کاهد. اما اگر اهل ایمان در این عرصه غایب باشند و درکی از رهبران معصیت و رهبران طاعت و سطح درگیری آنها با یکدیگر نداشته باشند، خدای متعال با توجه به شدت انگیزه‌ی کفار و منافقین، به آنها اجازه جولان می‌دهد و در نتیجه انبوهی از مصیبت‌ها و تجاوزها و تعدی‌ها و

مظالم رقم می خورد که اولین فشار و ضربه آن به حضرت ولی عصر (عج) وارد می شود.

در واقع شب قدر تا هنگام ظهور، شب نزول بلا است؛ به مقداری که مؤمنین آماده نباشند. پس این دعا صرفاً دعای سلامتی نیست بلکه دعای همدردی با مصیبت‌های حضرت ولی عصر (عج) است که ناشی از نادانی و ناتوانی جبهه خودی در مقابل هوشیاری و تلاش شدید دشمن است که تداوم قدرت دستگاه طاغوت و بالتبع ادامه غیبت و تأخیر ظهور را در پی دارد. یعنی در مقابل این شیطنت‌های تمدنی و تاریخی و اجتماعی و حکومتی که کفار و منافقین نسبت به آن طلب دارند و نقشه کشیده‌اند و سدی از قدرت مؤمنین در مقابل آن نیست، «خدایا سرپرستی و راهنمایی و یاری و رهبری آن حضرت را به عهده بگیر تا بتواند از فشار و شدت این مصائب و بلاها عبور کند و دستگاه ایمان را به پیش برد». با این توضیحات، دعای «اللهم کن لولیک» به معنای اعلام حساسیت نسبت به وضع درگیری دستگاه ایمان و دستگاه طغیان در هر سال است که امام زمان (عج) در نقطه کانونی آن قرار دارد و محور تحمل همه فشارها هست. گرچه مؤمنین به دلیل قصور و تقصیر فاقد سطوحی از قدرت برای یاری و نصرت آن حضرت هستند اما می‌خواهند با خواندن این دعا و با اعلام حساسیت و دغدغه و همدردی، ارتقاء سطح پیدا کنند و وارد این عرصه‌ی سنگین و پیچیده شوند. چون هر

قدرتی که برای دستگاه کفر مقدر می‌شود و هر هجمه‌ای از طرف آنان که ضربه‌ها و بلاهایی را برای مؤمنین در پی می‌آورد، پیش و بیش از همه بر وجود مبارک ائمه هدی (ع) وارد می‌شود. اگر داعش چنان ضربه‌ی نظامی به محبین می‌زند یا جنگ فرهنگی، بخشی از جامعه را متزلزل و مردد می‌کند یا جنگ اقتصادی، زندگی مردم را دگرگون می‌کند و در این میان، اجتماع و اهتمامی برای رصد و مقابله در میان مؤمنین شکل نمی‌گیرد، امام زمان (عج) در شب قدر همه این تقدیرهای مصیبت‌آلود را می‌پذیرند تا تاریخ به تدریج جلو برود و آرام‌آرام سطح حساسیت مؤمنین افزایش یابد و با حلم و صبر ایشان، به بلوغ برسند و حداقل بر اثر این ضربه‌ها کم‌کم هوشیار شوند و حرکت کنند و متناسب با زحمت و ریاضتی که دنیاپرستان برای تأمین شهوات خود متحمل می‌شوند، مؤمنین نیز برای دفاع از کلمه توحید و پرچم خداپرستی مسئولیت بپذیرند و به جای توقف در حوائج فردی، نقاط ضربه‌پذیر جامعه خود را برطرف کنند و تدبیری برای نقاط قوت جبهه مقابل در نظر بگیرند و حوائج و شغل و هویت خود را در این راستا قرار دهند.

پس جامعه ایمانی به محوریت حضرت ولی عصر (عج) و نواب عام ایشان، در دوران غیبت نیز در خلأ و در یک فضای ایزوله زندگی نمی‌کنند بلکه در میانه میدان درگیری سنگین با اهل باطل قرار دارند که کل دنیا در حال تماشای آن هستند اما این یک بازی و سرگرمی نیست و در صورت

غوطه‌ورشدن در مسائل و حاجات فردی و غفلت از قدرت اجتماعی، به همان نسبت بلا نازل می‌شود و امام زمان (عج) نیز به قضای الهی راضی می‌شوند. لذا «سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (قدر/۵) به این صورت قابل توضیح است: تحمل این حجم از بلا و مصیبت توسط ولی‌الله‌الاعظم (عج) جز با سلام الهی و نصرت و یاری و سرپرستی حضرت حق ممکن نیست.

البته در بحث گذشته عرض شد که مطلب فوق به معنای نفی روند تکامل جامعه مؤمنین در طول تاریخ نیست و وضعیت امروز امت محمد و آل محمد صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین در مقایسه با محبینی که امام معصوم (ع) در مقابل چشم آنها به زندان می‌رفت و در حصر خانگی قرار می‌گرفت و به شهادت می‌رسید، مراحل و سطوح قابل توجهی از بلوغ و رشد را طی کرده است: وقتی رژیم پهلوی تصمیم گرفت حضرت امام (ره) را دستگیر کند، مردم در همان ظلمات ستمشاهی برای حفاظت از نائب‌عام حضرت ولی عصر (عج) قیام کردند و خون چند هزار نفر در ۱۵ خرداد ریخته شد. در جنگ تحمیلی، ۲۰۰ هزار نفر از فرزندان خود را فدای آرمان و تصمیم حضرت امام کردند. در ۲۳ تیرها و ۹ دی‌ها برای دفاع از نظام اسلامی و مقام معظم رهبری به میدان آمدند. حال مگر معنا دارد که اهل دنیا و هوی‌پرستان در قالب هفت کشور صنعتی دنیا دور یک میز بنشینند و سرنوشت بشر را رقم بزنند و اراده مسلمین و مؤمنین در آنجا غایب باشد و

حضور و تأثیری نداشته باشد؟! کما این که امروز در هر تصمیمی که می‌خواهند برای منطقه غرب آسیا بگیرند، حضور اراده جمهوری اسلامی را وجدان می‌کنند و نمی‌توانند بدون محاسبه قدرت دستگاه ایمان دست به اقدام بزنند. اساساً شأن اسلام و ایمان، حضور در معادلات قدرت جهانی است و حضرت ولی عصر (عج) با ظهور خود همین شأن را تحقق می‌بخشند. لذا جامعه شیعه باید دائماً میزان تناسب وضعیت خود با آن آینده را بسنجد و آن را بهینه کند و الا سخن از آمادگی و زمینه‌سازی ظهور بی‌معنا خواهد بود. پس همان‌گونه که در ادامه بحث با تفصیل بیشتری به عظمت این حرکت‌های ایمانی اشاره خواهد شد، نباید این دستاوردهای عظیم و تاریخی فراموش شوند چون این امور، سرمایه اصلی ما برای حرکت به سمت ظهورند؛ همچنان که نباید از نقائص موجود برای هم‌آوردی با قدرت دستگاه مقابل غفلت شود زیرا چنین غفلت‌هایی به معنای تداوم عوامل غیبت خواهد بود.





## مبحث چهارم

# ابعاد همه‌جانبه‌ی دستگاه طغیان و مصائب و بلاهای ناشی از آن برای دستگاه ایمان در فرهنگ قرآن و روایات، رکنی اساسی برای فهم عوامل غیبت و موانع ظهور

بیان شد که برخلاف تصورات رایج، در شب قدر فقط خیرات نازل نمی‌شود بلکه بر اساس روایت شریفه‌ی «يُقَدَّرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ»<sup>۱</sup> و امثال این روایت، همه‌ی امور اعم از شرور و خیرات و اعم از طاعات و معصیت‌ها در شب قدر مقدر می‌شود. در واقع شرور در فرهنگ آیات و روایات نه تنها معدوم و عدمی نیستند بلکه دستگاهی پیچیده و بسیار عریض و طویل و همه‌جانبه است که موجب تولید شر و عصیان و طغیان می‌شود. پس نباید تصور شود که فقط کالاهایی مثل تلفن همراه و کامپیوتر و اتومبیل دارای کارخانه و مرکز تولید هستند بلکه شرور، عصیان و طغیان در برابر خدای متعال نیز مرکز تولید و توزیع و مصرف دارند و با سرعت و سهولت، اعتقادات فاسد و اخلاق رذیله و اعمال نابهنجار را در دسترس بشریت قرار می‌دهند و جوامع را به آنها آلوده می‌کنند. ریاست و مدیریت و تدبیر این

---

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۵۷.

مراکز نیز – براساس تعابیر قرآنی – با «ملاً، مترفین، مستکبرین، طواغیت، ائمه کفر، اکابر مجرمین و...» است. یعنی این عناصر به حدی در دنیاپرستی و معاشقه با لذات دنیا متمرکز می‌شوند که برای آن دستگاه و نظام طراحی می‌کنند چون تخلیه شهوات آنها در اعلی درجات، بدون تسلط بر تمامی منابع، اموال، نفوس و نوامیس و ایجاد قشر حاکم و محکوم و بیگاری کشیدن از مردم ممکن نیست و الا بدون این تدابیر ظالمانه، دست یافتن به تمنیات دنیوی و جلال و جبروت مادی (مانند ساختن برج بابل و اهرام مصر و کاخ ارم و سایر شهواتی که مترفین به آنها دسترسی دارند) فراهم نمی‌شود.

پس انبیاء و اوصیاء نه در یک محیط خنثی بلکه در چنین فضای ظالمانه که توسط این دستگاه و نظام مادی ایجاد شده بود، مبعوث شدند و مردم را به پرستش خدای متعال دعوت کردند و با جاذبه الهی خود، هیبت این قدرت مادی را به چالش کشیدند. به عنوان یک مثال حداقلی، در جامعه‌ای که رؤسای آن به صورت همه‌جانبه مردم را استثمار می‌کردند، انبیاء برای رسالت خود و ایجاد جامعه الهی، هیچ مزد و اجری از مردم طلب نمی‌کردند: «ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»<sup>۱</sup> (فرقان/۵۷). این در حالی بود که مردم می‌دیدند فراعنه و نمرودها و کسری‌ها و قیصرها تمام

---

۱. «بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم، جز اینکه هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد».

زندگی آنها را می‌بلعند و در مقابل و تنها برای جلوگیری از مرگ رعایا با قوت لایموت بر آنها منت می‌گذاشتند اما انبیاء با سیره الهی خود، هم تمام هیمنه این دستگاه را بهم می‌زدند و هم در هیچ سطحی به دنبال تأمین منافع مادی خود نبودند و لذا خدای متعال این‌گونه با آن‌ها اتمام حجت می‌کند: «أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ»<sup>۱</sup> (طور/۴۰) خداوند به نبی اکرم (ص) می‌فرماید به مردم بگو: مگر ما بابت رسالت خود از شما مزد و اجری طلب می‌کنیم که شما در زیر سنگینی بار آن قرار گیرید؟! پس چرا با ما مقابله کرده و اعتراف به حقانیت خدای متعال نمی‌کنید؟! پادشاهان و سران جامعه مادی خون شما را در شیشه کرده‌اند و به بیچارگی افتاده‌اید، اما انبیا در قبال این آزادی و آزادگی، هیچ مزدی طلب نمی‌کنند. روشن است که چنین سیره‌ای، موجی عظیم از جاذبه الهی تولید می‌کند و انسان‌ها و منابع و مقدورات و ملت‌ها را به سمت خود می‌کشاند و لذا بعثت انبیا همواره برای طواغیت خطرات بزرگی ایجاد می‌کرد. در نتیجه، حمله و هجمه همه‌جانبه طواغیت و ائمه کفر و مستکبرین به دستگاه انبیاء و اوصیاء برای نابود کردن این خطر بزرگ و حفاظت از لذات و شهواتی که با تسلط بر مردم برای خود فراهم کرده بودند، یک اصل اساسی و همیشگی و اجتناب‌ناپذیر در حیات دنیاست:

---

۱. «آیا تو (ای رسول) از آنها پاداشی (برای رسالت) می‌طلبی که در زیر بار گران آن قرار دارند؟!».

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»<sup>۱</sup>  
(ابراهیم/۱۳).

پس جاذبه الهی فرستادگان خدای متعال بسیار عظیم است و همان طور که جاذبه الهی ائمه هدی (ع) بعد از هزار و چهارصد سال هنوز فدایی تربیت می‌کند، جاذبه الهی حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و سایر انبیاء، جامعه‌ی طاغوتی آن زمان را می‌شکافت و فراعنه و مترفین احساس می‌کردند که در صورت ادامه این حرکت الهی، همه لذت‌هایی که از طریق بیگاری کشیدنِ مجانی از مردم بدست آورده بودند از دست خواهد رفت. لذا به انبیای الهی حمله‌ور می‌شدند. بر این اساس خدای متعال در سوره نور - که موضوع مهم آن توصیف «نور» است - به توصیف «ظلمات» نیز می‌پردازد؛ یعنی در این دنیا خیرات و نور در خلأ و در یک فضای ایزوله جاری نمی‌شود بلکه نور و ظلمت و طاعت و عصیان همیشه در مقابله با هم شکل گرفته‌اند و درگیری بین این دو دائمی است. به همین مناسبت، ملاحظه می‌شود که خدای متعال در آیه ۴۰ سوره نور به جای توصیف عدمی از دستگاه ظلمت، یک توصیف عینی از شدت و عمق دستگاه ظلمت را مطرح می‌کند: «كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ

---

۱. «و کسانی که کافر شدند، به پیامبرانشان گفتند: «شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم کرد مگر اینکه به کیش ما بازگردید».

فَوْقَهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ»<sup>۱</sup> مانند ظلمات در یک دریای ژرف که عمق آن، به شدت تاریک است و علاوه بر آن تاریکی، بلکه امواجی از تاریکی یکی پس از دیگری آن را در بر گرفته و اضافه بر آن، ابری از تاریکی بر آن احاطه دارد! دستگاه طغیان در برابر خدای متعال همچنين عمق و عرض و طولی دارد. لذا مضمون «بحر لَجِي» در صلوات شعبانیه هم مورد اشاره قرار گرفته تا روشن شود که نجات از «اللجج الغامره»<sup>۲</sup> و اقیانوس ظلمات و گرداب‌های فروبرنده‌ی آن فقط با سوار شدن بر «الْفُلْكِ الْجَارِيَةِ»<sup>۳</sup> یعنی پیروی از اهل بیت (ع) ممکن است. به همین مناسبت است که در شب قدر و زمان مقدر شدن اندازه‌ی شرور و تعیین پهنه‌ی اقیانوس ظلمات، در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «يَا مَنْ يُنْقِذُ الْغَرَقَى» تا از غرق شدن در این دریای ظلمت خلاصی پیدا کنیم.

البته برخی مؤمنین خوشحال هستند که با حضور در مجالس عزاداری و گریه بر اهل بیت (ع)، وارد کشتی نجات شدند و احساس می‌کنند که تکلیف خود را انجام داده‌اند، در حالی که وقتی کشتی در «اللُّجَجِ الْغَامِرَةِ» حرکت

---

۱. «همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز آن موج دیگری، و بر فراز آن ابری تاریک است».

۲. «اقیانوس‌های بیکران و عمیق» (اشاره به عبارت صلوات مخصوص شعبانیه).

۳. «کشتی‌های غول پیکر در حال حرکت» (اشاره به عبارت صلوات مخصوص شعبانیه).

می‌کند، با موج‌های سنگین و سهمگین و ابرهایی که بارانی از بلا و مصیبت را بر سر کشتی می‌بارند، روبروست. لذا شخصی که وارد کشتی شده نباید در عرشه کشتی بدون حرکت بنشیند و آسایش و آرامش را تخیل کند و الا موج‌هایی سهمگینی که به عرشه کشتی وارد می‌شوند او را با خود خواهند برد بلکه باید به کمک ناخدا و ملوان کشتی بشتابد یا در تاسیسات و موتورخانه و یا در تنظیم بادبان‌ها و غیره فعالیت کند تا کشتی از این اقیانوس متلاطم عبور کند. لذا اگر بخش بزرگی از مسافران کشتی، درکی از موج‌هایی که به سمت کشتی می‌آید، نداشته باشند، احتمال صدمه دیدن کشتی یا کاهش سرعت آن بالاست. یعنی گرچه ناخدا با تمام وجود می‌خواهد کشتی را به سمت ساحل نجات حرکت دهد اما اگر تمام عوامل و خدمه کشتی فعالیت لازم را انجام ندهند و ارتباط هماهنگ با هم نداشته باشند، حرکت کشتی با مشکل مواجه می‌شود. درست است که ناخدای این کشتی بزرگِ نجات، اهل بیت (ع) هستند ولی اهل بیت (ع) در این دنیا آمدند تا به همراه یک امت و با جامعه‌ی مؤمنین از کلمه توحید دفاع کنند. اگر می‌خواستند به تنهایی این کار را انجام دهند، هزاران سال قبل از خلقت دنیا که مشغول تسبیح، تهلیل، تکبیر و تحمید خدای متعال بودند و در بالاترین درجات و حالات قرار داشته و نیازی به آمدن در این دنیا نداشتند: «خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه محققین حتی منّ علینا بکم فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها

اسمه و جعل صلاتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره لانفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا»<sup>۱</sup>. خداوند متعال این ذوات مقدس را در این دنیا قرار داده تا در مقیاس جدیدی خدای متعال را عبادت کنند و با رهبری آنها در دار امتحان، نظام ایمان شکل بگیرد و ظرفیت مؤمنین ارتقا پیدا کند. اگر مؤمنین در عرشه کشتی بدون تحرک لازم باشند یا ضعیف عمل کنند یا نحوه ارتباط و هماهنگی خود با بقیه خدمه را در نظر نگیرند، فشار موج‌های سنگین به کشتی و سرعت آن ضربه وارد خواهد کرد و ناخدای کشتی به تنهایی باید سختی و مصیبت و بلاهای وارده را تحمل کند.

بنابراین در شب قدر همان‌گونه که اندازه خیرات معین می‌شود، اندازه شرور نیز تعیین می‌شود زیرا این دنیا، «دار اختیار» است و اگر خدای متعال دست کفار و منافقین و دستگاه طغیان را ببندد و اجازه تحرک به آنها ندهد، دار اختیار معنا پیدا نخواهد کرد. سنت خدای متعال در طول تاریخ نیز نشان‌گر همین مطلب است؛ بسیاری از انبیای الهی و نبی مکرم اسلام (ص) و تمام معصومین (ع) را به شهادت رساندند و بنا به «كُلًّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ»<sup>۲</sup> (اسراء/۲۰) خدای متعال براساس حکمت خود در مدیریت تاریخ اجازه می‌دهد تا دستگاه مقابل نسبتی از شرارت و طغیان را محقق کنند. البته

---

۱. بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۲. «و ما به هر دو فرقه (از دنیا طلبان و آخرت طلبان) مدد خواهیم داد».

به نظر می‌رسد نسبت و میزان اذن به دستگاه طغیان، متناسب با وضع مؤمنین است یعنی اگر مؤمنین حرکت نکنند و درکی از هجمه دشمن نداشته باشند و دفاع از دین و امام و لوازم آن را دنبال نکنند، کفار و منافقین در دنیاپرستی و هوی خواهی خود مردد نیستند بلکه با شدت و غلظت عمل می‌کنند و برای رسیدن به تمنیات دنیا ریاضت‌های عجیبی می‌کشند. لذا خدای متعال، طلب و اراده‌ی آنها را مطلقاً بی‌اثر نمی‌گذارد بلکه به میزانی که موجب بیداری و حرکت مؤمنین شود، اجازه و مهلت جولان و شیطنت به آنها می‌دهد. در مقابل اگر مؤمنین به شکلی همه‌جانبه هوشیار و بیدار شوند و به دفاع از دین خدا و لوازمات آن پردازند، امداد و یاری خداوند به آنها در مقابل دستگاه طغیان چندین برابر خواهد بود. لذا همه‌ی تلاش‌های کفار برآیندی دارد که نقطه معینی از قدرت را نشان می‌دهد، همچنان که فعالیت‌های مؤمنین و همه‌ی تلاش‌های که برای جریان خداپرستی انجام می‌دهند نیز برآیند و نقطه‌ای معین از قدرت را نمایان می‌کند، که این دو اندازه قطعاً بهم «نسبت» دارند؛ یعنی به نسبتی که برآیند قدرت مؤمنین پایین باشد، به همان نسبت، شرور و طغیان‌ها اجازه جولان پیدا می‌کنند.

پس نسبت این دو نظام از اراده‌ها، مقدار خیرات و میزان شرور و طغیان در سال آینده را رقم می‌زند و ملائکه تقدیر سال را (که شامل تعدی‌ها و ظلم‌ها و جنایات دستگاه طغیان نیز هست) به محضر امام‌زمان (عج) تقدیم می‌کنند و



آن ذات مقدس با رضا به قضای الهی به استقبال این بلاها می‌رود و این فشارها و مصائب را پذیرا می‌شود. لذا اگر در روایات وارد شده که مؤمنین تا هنگام ظهور در حزن به سر می‌برند، شب قدر نیز تا زمان ظهور در سطح اصلی خود باید با این حزن معنا شود؛ یعنی به شب تعیین مقدار نزول و بارش بلا و مصیبت بر امام (ع) تعریف شود و امام معصوم (ع) نمی‌تواند از این شدت بارش بلا و مصیبت - که در همه سطوح فردی و اجتماعی و تمدنی و تاریخی جریان دارد - عبور کند مگر به سرپرستی، حفاظت، رهبری، نصرت، راهنمایی و مواظبت خدای متعال: «وَلْيَا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا». پس سفارش به تکرار این دعای مبارک در شب قدر، صرفاً به معنای درخواست سلامتی ایشان از امراض نیست بلکه به معنای همدردی با حضرت ولی عصر (عج) و اظهار این مطلب است که محبین نیز دوست دارند نسبت به آنچه در شب قدر از بلاها و مصیبت‌ها برای امام (ع) رقم می‌خورد توجهی - هرچند ضعیف و ناقص - داشته باشند تا بتوانند با درک از هجمه‌ها و بلاهای ناشی از آن، سهمی از دفاع و یاری به دست بیاورند. البته اگر بخش قابل توجهی از محبین به این امور توجه نداشته باشند و صرفاً حاجات فردی خود را بخواهند، امام زمان (عج) با حلم خود از خدای متعال بخشش گناهان همین محبین را نیز خواهد خواست؛ زیرا آنها علی‌رغم این ضعف‌ها، تنها کسانی هستند که به ظلمات و مظالم خو

نکرده‌اند بلکه از آن دریا‌های متلاطم خارج شده و خود را به درون کشتی اهل بیت (ع) انداخته‌اند. خداوند متعال نیز به برکت دعای حضرت، حلم و رحمت خود را بر آنها نازل می‌کند تا به تدریج ظرفیت مؤمنین رشد کند. بر این اساس، موضوع اصلی دعای «اللهم کن لولیک» بحث «سلامتی» حضرت مهدی نیست بلکه مسئله اصلی، درگیری دو نظام کفر و ایمان است که با محوریت و مدیریت حضرت صاحب‌الامر (عج) جریان دارد و برای تحقق این مدیریت و تحمل فشارهای بسیار عظیم آن، عنایت و هدایت و نصرت مخصوص خدای متعال ضرورت دارد که این دعا به معنای توجه به این روند پیچیده و تلاش برای همراهی با آن است.

ممکن است گفته شود: «کفار، خدای متعال را قبول ندارند تا چه برسد به امام زمان (عج) که غائب است. پس چگونه ادعا می‌شود که آنها به حضرت حجت حمله‌ورند؟» اما باید توجه داشت که اولاً کسانی که در رأس نظامات کفر و نفاق هستند و در بالاترین درجات دشمنی با دستگاه خدای متعال قرار گرفته‌اند، از وضعیت مدیریت دستگاه مقابل به خوبی مطلع هستند. ثانیاً گرچه حضرت صاحب‌الامر (عج) در غیبت هستند و شناخته‌شده نیستند اما نواب عام ایشان و جاذبه الهی رفتار آنان، جامعه کفار و منافقین را به خطر می‌اندازد. لذا منزلت «نیابت عامه» فقط به معنای استنباط احکام عبادات و معاملات و ابلاغ مسائل فردی به مردم نبوده و نیست و این‌گونه نیست که هر

کسی در فقه و اصول متداول به درجه اجتهاد رسید، نائب عام حضرت ولی عصر (عج) خواهد بود بلکه شاخص محوری برای منزلت نیابت عامه، آن است که تقوا و ورع و درک مجتهدانه او از «کلّ دین»، اثر خود را در حفظ امت دینی در برابر هجمه‌های شدید دستگاه کفر و نفاق نشان دهد. نائب عام کسی است که در پیروی از فرهنگ همه انبیاء و اوصیاء، جاذبه‌ای الهی ایجاد کند تا در دوران سخت غیبت، امت دینی را از امتحانات مختلف و ضربه‌های مداوم دستگاه طغیان عبور دهد. در تناسب با همین مطلب است که وقتی مردم قم به امام حسن عسکری (ع) نامه نوشتند و نسبت به جنایات و ظلم‌های حاکم جدید قم (موسی بن بغی) در قم شکایت کردند، امام (ع) دعای قنوت بسیار پر مضمون و زیبایی برای آنان فرستاد که خواندن آن، باعث نابودی آن حاکم شد. در بخشی از این قنوت، حضرت به مؤمنین می‌آموزد که چگونه برای حضرت ولی عصر (عج) دعا کنند: «رُدَّ عَنْهُ مِنْ سِهَامِ الْمَكَايِدِ» تیرهای مکر و حيله را از حضرت ولی عصر (ع) دور کن؛ «مَا يُوجِّهُهُ أَهْلُ الشَّنَانِ إِلَيْهِ» تیرهایی که اهل بغض به سوی آن حضرت پرتاب می‌کنند. پس کید و تدبیر و نقشه‌کشی دشمن برای حذف دستگاه ایمان به سوی آن حضرت روانه است و البته به سوی کسانی که با حضرت در طاعت خداوند مشارکت کرده و به ایشان یاری می‌رسانند: «إِلَيْهِ وَ إِلَى شُرَكَائِهِ فِي أَمْرِهِ وَ مُعَاوِنِيهِ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ». به عبارت دیگر اهل کفر و نفاق هیچ‌گاه به

دلیل غیبت امام مؤمنین، دست از دنیاپرستی برنمی‌دارند و بساط تجلیل لذات دنیا و تحقیر خداپرستی و آخرت را تعطیل نمی‌کنند بلکه شدیدتر و همه‌جانبه‌تر از گذشته به راه خود ادامه می‌دهند و حتی هجمه‌های شدیدتری را تدارک می‌بینند. لذا نایب عام حضرت ولی عصر (عج) کسی است که بیشترین شباهت را به منوب‌عنه خود دارد و در مقابل تیرهای نظام کفر و نفاق می‌ایستد و قدرت روحی و فکری و عملی او، دستگاه آنها را به هم می‌ریزد؛ همانند امام خمینی (قدس سره) که در مقابل کفر مدرن ایستاد و فریاد بلند کرد: «والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند» و لذا تیرهای مکر و حيله ابرقدرت شرق و غرب به سوی ایشان روانه شد.

مقام معظم رهبری حفظه الله نیز وجدان نورانی خود را - که از حرکت مداوم در این طریق نورانی حاصل شده - این‌گونه به بیان آورده‌اند: «بعثت برای مقابله‌ی با «جاهلیت» آمد. جاهلیت در ادبیات اسلامی، دوران قبل از طلوع نبوت پیامبر مکرم است. نباید تصور کرد که این جاهلیت، مخصوص جزیره‌العرب و عرب‌های مکه و حجاز و بقیه‌ی نقاط بود؛ نه، آن جاهلیت عمومیّت داشت؛ ایران آن روز هم غرق در جاهلیت بود، امپراتوری روم آن روز هم غرق در جاهلیت بود؛ اسلام و بعثت پیامبر (ص) برای مقابله‌ی با همه‌ی این جاهلیت پدید آمد.» در واقع منشأ و مرکز تولید جاهلیت، در ابرقدرت‌های آن روز و در دربار کسری‌ها و

قیصرها و امپراتورهای ایران و روم جای داشت. سپس در تطبیق معنای جاهلیت به دوران حاضر می‌فرماید: «جاهلیت، امروز هم در دنیا وجود دارد؛ ما باید چشم‌مان را باز کنیم و جاهلیت را بشناسیم... این جاهلیتی است که امروز وجود دارد؛ جاهلیت مدرن... امروز جاهلیت بازتولید شده است؛ با توان بسیار بالا، با خطر صدها بلکه هزارها برابر جاهلیت روزهای اول و دوران اول اسلام». یعنی امروزه نظام کفر و جاهلیت مدرن بسیار شدیدتر از گذشته به مؤمنین و جامعه ایمانی - که همگی در امتداد وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) هستند - حمله‌ور است و اگر علماء و مؤمنین قدرت کفر و جاهلیت مدرن را رصد نکنند و در مقابل آن تدابیر متناسبی نیاندیشند، بلاها و مصیبت‌های حضرت سنگین‌تر و بیشتر خواهد شد. البته رصد همه‌جانبه نسبت به قدرت کفر مدرن، یک فعالیت تخصصی است، لذا وظیفه اول در این زمینه، متوجه نخبگان حوزوی و دانشگاهی و خواص جامعه ایمانی است و سپس نتایج این رصد و وظایف برآمده از آن باید به صورت منظم و دائم به مردم منتقل شود.

اما در صورت عدم توجه نخبگان حوزه و دانشگاه، حتی زمانی که نایب عام حضرت ولی عصر (عج) قدرت دشمن را رصد می‌کند و هشدار می‌دهد، حرکت متناسبی در دفاع از امت دینی پدید نمی‌آید و نظام اسلامی ضربه می‌خورد و هزینه‌های سنگینی را متحمل می‌شود. به طور نمونه مقام

معظم رهبری در سخنرانی ابتدای سال ۸۶ (بیش از ۱۱ سال قبل) فرمود به نظر می‌رسد که دشمنان از این به بعد می‌خواهند بر مساله اقتصاد تمرکز کنند و از این جبهه به ما حمله کنند.<sup>۱</sup> این، یعنی «رصد قدرت کفر». کسی که نائب عام امام زمان (عج) است سعی می‌کند مصائب خود را با مصائب حضرت ولی عصر (عج) هماهنگ کند و مصائب حضرت نیز ارتباط مستقیمی با برنامه کفر برای تهاجم بر پیکره نظام اسلامی و مؤمنین دارد. بنابراین نائب عام حضرت باید دائما وضعیت قدرت اسلام را در برابر قدرت کفر و نفاق را رصد کند و «توازن قوا» در این صحنه را در نظر بگیرد و همه مؤمنین را در موضوع مورد هجومه کفر بسیج کند تا دستگاه ایمان ضربه نخورد و حرکت این کشتی نجات، متوقف نشود یا کاهش پیدا نکند، بدنه آن سوراخ نشود، بادبان‌ش در خطر واژگونی قرار نگیرد یا موتورخانه آن خاموش نشود. اما اگر نخبگان در خواب غفلت باشند و هویت تخصصی خود را به ابزاری برای رصد این حمله‌ها و دفاع در مقابل ضربه‌ها تبدیل نکنند، علی‌رغم این هشدارها تدبیر دشمن اثر می‌کند و لذا یکبار در سال ۹۱ با سقوط ارزش پول ملی، قیمت‌ها سه برابر می‌شود و مجدداً بار دیگر در سال

---

۱. مقام معظم رهبری: «من برنامه‌های استکبار جهانی علیه ملت ایران را در سه جمله خلاصه می‌کنم: اول، جنگ روانی؛ دوم، جنگ اقتصادی؛ و سوم، مقابله با پیشرفت و اقتدار علمی... می‌خواهند ملت ایران را از لحاظ مسائل اقتصادی در تنگنا قرار دهند.» ۸۶/۱/۱.

۹۷، همین چالش تکرار می‌گردد و در طول ۶ سال، قیمت کالاها و هزینه زندگی مردم ۹ برابر افزایش پیدا می‌کند! در این صورت روشن است که چه خانه‌ها و خانواده‌هایی که از هم نمی‌پاشد! چه گنا‌هانی در که در اثر فشارهای اقتصادی حاصل نمی‌شود! چه نارضایتی‌هایی که از نظام اسلامی در جامعه ایجاد نمی‌شود و چه بخش‌هایی از مردم که از نظام اسلامی جدا نمی‌شوند یا شبهه‌ناکارآمدی دین در رهبری حیات اجتماعی در ذهن‌شان مستحکم نمی‌شود! اگر حوزه‌های علمیه و مبلغین دینی در این ۱۱ سال مردم را در ایام تبلیغی، حول این رصد رهبری بسیج می‌کردند آیا اینگونه ضربه می‌خوردیم؟! اگر دانشگاه‌های ما برای این جنگ اقتصادی تدبیر می‌کردند، چنین صدماتی وارد می‌شد؟! اگر دانشگاه بخواهد (همانند ۱۱ سال گذشته) با تدبیرهای اقتصادی متداول جلوی حمله دشمن بایستد که تداوم ضربه‌ها حتمی است زیرا دشمن خود نبض اقتصاد متداول در جهان را در دست دارد.

در موضوع مذاکرات هسته‌ای برای رفع تحریم‌ها نیز همین‌طور است. یعنی درست است که مذاکره‌کنندگان ما حقاً و انصافاً متخصصین علوم سیاسی متداول هستند و بر فن مذاکره تسلط دارند؛ اما طرف مقابل، تولیدکننده اصلی این علوم و فنون و تخصص‌هایی است که در دانشکده‌های علوم سیاسی و دیپلماتیک ما تدریس می‌شود. ضمناً این معادلات و فنون مذاکره، ثابت نمی‌ماند بلکه مدام پیشرفت می‌کند و روشن است که مرکز

تولید جدیدترین نظریات و معادلات در این زمینه، دپارتمان‌های علوم سیاسی کشورهای توسعه یافته است. بنابراین اگر مذاکره با تکیه بر فنون و تخصص متداول در دیپلماسی انجام شود، باید توجه داشت که طرف مقابل، اولاً استاد فنون متداول است و ثانياً فنون جدیدی را در این عرصه تولید کرده که آنها را در انحصار خود دارد و لذا با تکیه بر آنها، در مذاکره پیروز شده و با تحمیل منافع خود، مذاکره‌کنندگان ما را دور می‌زند.

پس اگر برای مقابله با جنگ اقتصادی به تدابیر متداول و علوم موجود در دانشگاه‌ها تکیه شود، روشن است که دشمن و مهاجم اقتصادی به دلیل تسلط بیشتر بر این علوم و ساختارهای عینی آن، قطعاً پیروز این درگیری خواهد بود و یا حداقل آن را به یک جنگ فرسایشی تبدیل خواهد کرد. همان‌طور که در جنگ تحمیلی اگر تغییرات بزرگی در تدابیر متداول و کلاسیک نظامی اعمال نمی‌شد، شکست‌های سال اول جنگ تداوم پیدا می‌کرد. لذا به نظر می‌رسد طرح بحث «اقتصاد مقاومتی» از طرف رهبری معظم و عدم اکتفا به «اقتصاد» و اضافه کردن قید «مقاومتی» به آن بدین معناست که اقتصاد متداول نمی‌تواند در این جنگ تمام عیار اقتصادی به ما کمک کند. در چنین وضعیتی اگر نخبگان دانشگاهی گفتند: «ما درکی علمی از مقاومت اقتصادی مدنظر انقلاب نداریم و آنچه می‌دانیم همین مباحث متداولی است که در اقتصاد جهانی مورد عمل قرار گرفته و کسانی که ادعای



مقاومت دارند خود باید این مطالب را تحلیل و تئوریزه کنند» و از سوی دیگر نخبگان حوزوی این امور را خارج از شأن و وظیفه اصلی خود بدانند و تأمین معاش را از امور عقلانی و خارج از خطابات شارع محسوب کنند و به بررسی اجتهادی پیرامون چگونگی جریان مقاومت دینی در اقتصاد نپردازند و در ظرفیت قبلی خود مبنی بر ابلاغ احکام و اخلاق فردی در منابر متوقف شوند، قطعاً جامعه و نظام اسلامی بی دفاع در برابر هجمه‌ها رها شده و ضربه‌های دشمن کارگر می‌شود. در این صورت و به نحو ناجوانمردانه‌ای بخشی از ناراحتی‌ها و نارضایتی‌ها و مطالبات مردم به سوی رهبری متوجه می‌شود؛ یعنی همان کسی که بیش از ۱۱ سال قبل نسبت به این جنگ هشدار داده بود تا نخبگان در این عرصه وارد شوند. اما بررسی این مسائل در جمع متدینین و عزاداران و انقلابیون جای خود را به طرح مباحث فرعی داده و لذا به جای این که نخبگان حوزه و دانشگاه پاسخگو باشند که چه نرم افزار علمی برای مواجهه با ضربه‌ی اقتصادی دشمن تنظیم کردند، به ناحق همه‌ی اشکالات به سمت رهبری متوجه می‌شود.

در واقع جاهلیت مدرن، بسیار پیچیده‌تر از جاهلیت صدر اسلام است و در صورتی که با حمله فرهنگی و اقتصادی به دنبال تزلزل در جامعه ایمانی باشد، دفاع ما از ساحت اسلام و حضرت ولی عصر (عج) نیز قطعاً نباید در ظرفیت قبلی بماند بلکه متناسب با هجمه باید پیچیده شود. لذا خدمتگزاری

به اباعبداللہ (ع) و امام زمان (عج) در شکل‌های قبلی متوقف نمی‌شود بلکه امروز وابسته به فهم چگونگی مقاومت در الگوی تولید، الگوی توزیع و الگوی مصرف و تغییرات لازم در شکل متداول آنهاست. بنابراین نباید تصور شود که صرفاً با انجام عبادات و عزاداری‌ها توسط مکلفین، حضرت ولی عصر (عج) ظهور خواهد کرد. زیرا قدرت دشمن پیچیده شده و اگر مقاومت و قدرت شیعه در هم‌آوردی با آن پیچیده نشود، برای دفاع از اسلام در همان ظرفیتی باقی خواهیم ماند که در گذشته وجود داشته و به طولانی شدن غیبت منجر شده است. دشمنان و منافقانی که فکر می‌کنند جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است، بسیار نادان هستند. چون جمهوری اسلامی تازه در ابتدای راه قرار دارد و زمینه‌های مهمی برای بلوغ شیعه ایجاد کرده است. لذا امروز فقه فردی - به عنوان میراث بزرگ فقهای عظام شیعه - باید ارتقاء ظرفیت پیدا کند و به سوی «فقه فرج» حرکت کند و با تکامل در روش اجتهاد، به استنباط دقیق عوامل غیبت پردازد و سپس به لوازم آن پایبند شود و تعیین تدابیر لازم برای رفع این عوامل را به عهده بگیرد؛ چون تدابیر و نسخه‌های کاربردی دنیاپرستان قطعاً ما را در مسیر ظهور و حاکمیت توحید بر سراسر جهان قرار نخواهد داد. از این رو، اگر فهم مجتهدانه نسبت به عوامل غیبت حاصل شود، به معنای فهم وضعیت قدرت شیعه و توانمندی‌ها و نارسایی‌های آن در برابر قدرت کفر و نفاق است و بر این اساس است که

تلاش مجاهدانه برای ظهور معنا پیدا می‌کند. زیرا هیچگاه نور، بدون معارض نیست و همیشه در مقابل خیرات، شرور قرار گرفته و نظام شرور و ظلمات به نظام نور و خیرات حمله‌ور است.

البته تکیه‌گاه و دارایی اصلی برای عبور از این امتحانات نوین و انجام این وظایف جدید، همانند گذشته خون مطهر امام حسین (ع) و عزای آن حضرت است؛ همان‌طور که وقتی چکمه‌های جاهلیت مدرن روی حنجره امت اسلامی فشار می‌آورد و بر سرنوشت همه مسلمین مسلط شده بود، حضرت امام (ره) با افشای مظالم شاه در عزاداری‌های محرم و ارتقاء حساسیت‌های محبین اهل‌بیت و بیدارکردن وجدان حسینی ملت ایران، در مقابل آنها ایستاد؛ گرچه عده‌ای ایشان را تخطئه می‌کردند که «مگر می‌شود با عده‌ای روحانی و هیئتی انقلاب کرد» اما آن ابرمرد با بالابردن ظرفیت مؤمنین و ایجاد تمرکز روحی و فکری و عملی در موضوع دفاع از اسلام، معجزه انقلاب اسلامی را رقم زد. لذا امروز که دشمن از حملات نظامی و امنیتی مأیوس شده و با ورود به عرصه اقتصادی هجمه خود را پیچیده کرده، هیئت‌ها و عزاداری‌ها (به عنوان سرمایه اصلی شیعه و مرکز تجمع مؤمنین و انگیزه‌های دینی) نیز باید پیچیده شود و با ارتقای محتوای منابر و اشعار و روضه‌ها، بصیرت و معرفت مردم عزادار نسبت به خطراتی که کفار و منافقین

برای اسلام ایجاد کرده‌اند، افزایش پیدا کند تا با درک از صحنه، آماده انجام وظایف جدید در جهت دفاع از امام زمان (عج) و نائب عام ایشان شوند.

در واقع تدابیری که امثال معاویه و یزید برای دشمنی با اهل بیت (ع) انجام می‌دادند، بسیار ساده‌تر از سیاست‌هایی است که چندصد نفر کارشناس خبره در وزارت خزانه‌داری آمریکا برای هدایت جنگ اقتصادی علیه نظام اسلامی طراحی کرده‌اند؛ همچنان‌که ضعف‌های درونی اقتصاد کشور برای تولید قدرت اقتصادی در مقابل اقتصاد دشمن، ابعاد پیچیده‌تری نسبت به ضعف مؤمنین در دوره‌های گذشته دارد. به همین دلیل است که مقام معظم رهبری در توصیف جاهلیت مدرن می‌فرماید: «با توان بسیار بالا، با خطر صدها بلکه هزارها برابر جاهلیت روزهای اول و دوران اول اسلام». اگر سطح جدید از قدرت و توانایی مقابله با این جاهلیت در میان مؤمنین و محبین اهل بیت و عزاداران اتفاق حاصل شود، آنگاه زمینه‌سازی و «آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فداه)»<sup>۱</sup> معنا پیدا خواهد کرد.

---

۱. عبارت مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم انقلاب.

**نقد «تحلیل رایج» از روایاتِ ناگهانی بودن ظهور (بَغْتَه):**  
**الف) انصراف آن به محاسبات کفار و منافقین؛ ب) تنافی با**  
**روایاتِ وابستگی «ظهور» به «روند امتحانات طولانی**  
**مؤمنین» (تمحیص)**

بحث ما پیرامون «فهم مجتهدانه از عوامل غیبت کبری» بود که اگر محقق شود، زمینه‌ی «تلاش مجاهدانه برای ظهور ولایت عظمی» فراهم می‌شود. پس باید دانست چه عواملی باعث شده که امت شیعه بیش از ۱۰۰۰ سال دچار غیبت کبری و عدم دسترسی به امام معصوم (ع) شود. چون غیبت مصیبت‌های سنگینی را بر ما وارد کرده و بنابر: «ضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ» حتی در تکوین عالم و در آسمان و زمین هم اثر گذاشته؛ چه برسد به ضرباتی که بر موضوع هدایت و رشد جامعه ایمانی و امثال آن وارد شده است. در واقع چه به لسان عامیانه از حضرت ولی عصر (عج) به عنوان «ارباب» یاد شود و چه به لسان فقهی و اصولی به ایشان لقب «مولا» داده شود، در هر دو صورت روشن است که بنابر همه ادراکات عقلانی و عرفی، همه‌ی عبدها و نوکرها مشغول زندگی روزمره با مولاها و اربابان خود هستند و دائماً با آنها ارتباط و معاشرت دارند و دستورات و اوامر صادره را اجرا می‌کنند. این در حالی است که صدها

سال است جمع کثیری از عبدها (امت شیعه) بدون مولای خود زندگی می کنند که این مساله فارغ از وجه دینی، حتی از نظر عقلایی و عرفی هم مسأله بسیار عجیب و سنگینی است و خلاف همه‌ی رویه‌های عرفی و عقلایی محسوب می شود. پس باید با دقت روشن شود چه شده که چنین اتفاقی افتاده است؟! اگر به این حادثه بزرگ به صورت عوامانه و ساده‌انگارانه برخورد شود، زمینه‌ای برای تغییر این وضعیت ایجاد نمی شود. اگر تصور شود که «این مسأله، مربوط به علم غیب الهی است و ما به نحو مطلق از علت آن بی خبریم و خداوند هر زمان که صلاح بداند، غیبت را پایان می دهد و بالاخره یک زمانی ظهور واقع می شود»، به معنای نفی تکلیف نسبت به زمینه‌سازی برای ظهور است و لازمه بعدی آن این است که عملاً حساسیتی نسبت به این وضعیت عجیب، نابهنجار و سخت وجود ندارد. همانند مریضی که طعم غذا را حس نمی کند و غذای ترش و تند و بدمزه و شور را هم بدون احساس مشکل خاصی می بلعد. در واقع اگر علت حادثه عظیمی به نام غیبت کبری مطلقاً احاله به جهل شود، حق عبودیت و حفظ حقوق مولا بجا آورده نشده است. پس باید عوامل غیبت مورد گفتگوی جامعه مؤمنین باشد تا بتوانند به نسبت توان و اختیاری که خدای متعال در این موضوع به آنها داده، تلاش کنند.

در همین راستا بیان شد یک تصور رایج در مورد عوامل غیبت این است که  
آحاد مکلفین به احکام فردی خود عمل نمی‌کنند یا در این زمینه، بی‌توجه و  
ضعیف هستند و لذا اگر همگان به احکام فردی خود عمل کنند، ظهور واقع  
می‌شود. در مباحث گذشته به نقد این تصور و نواقص آن پرداخته شد. یکی  
دیگر از دلایل نقص این تصور با توجه به دعای عهد - که دعایی بسیار پر  
فضیلت است و هر روز صبح به خواندن آن سفارش شده - روشن می‌شود؛ در  
این دعا می‌خوانیم: «فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيِّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ  
رَسُولِكَ (ص)» خدایا ولی خودت و فرزند دختر پیامبرت که به نام رسالت  
نامیده شده را برای ما آشکار کن و ظهور او را برسان. سپس در یک عبارت  
کوتاه، هدف از ظهور ولی خدا را این‌طور بیان می‌کند: «حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ  
مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَزَقَهُ» او را ظاهر کن تا هیچ چیزی از باطل نماند مگر اینکه  
توسط ایشان خرد و تکه تکه شود و از بین برود. «تمزیق» به معنای «متلاشی  
کردن، منهدم کردن و قطعه قطعه کردن» است. پس ظهور در یک عبارت کوتاه  
یعنی قدرت امت و امام بجایی برسد که هیچ بخش و هیچ بُعدی از قدرت  
دستگاه باطل نماند مگر اینکه کاملاً از بین برود. بر این اساس، آیا صرفاً با  
نماز و روزه و حج به شکل فردی می‌توان چنین قدرتی را در مقابل دستگاه  
طغیان ایجاد کرد؟! آن هم دستگاهی که خداوند متعال در قرآن کریم درباره  
عمق و گستردگی آن، توصیفات عجیبی را بیان کرده که در شب‌های گذشته

اجمالاً به آن اشاره شد. حال آیا مصادیق «ائمه کفری» که در قرآن ذکر شده، فقط فرعون و نمرود و ابوسفیان و غیره است؟! مگر نه اینکه قرآن همانند خورشید، هر روز و تا روز قیامت جریان دارد؟! ائمه کفر امروز چه کسانی هستند؟! آیا بت پرستان منزوی در هند و تبت هستند یا ابرقدرت‌های جهانی و دارندگان حق و تو که بندگان خدا را زیر یوغ ستم خود در آورده‌اند؟! البته مصادیق ائمه کفر در آن زمان، قابل مقایسه با مصادیق امروزین آن نیست؛ زیرا نسل جدید ائمه کفر نظاماتی ساخته‌اند که در مخیله‌ی ابوسفیان و معاویه و یزید هم نمی‌گنجد و حضرت ولی عصر (عج) می‌خواهد چنین دستگاهی را قطعه قطعه و متلاشی کند. اگر قرار است خود ایشان به تنهایی و با تکیه‌ی صرف به قدرت الهی این مهم را انجام دهند، همین امروز هم توانایی چنین کاری را دارند. مهم‌تر این‌که دویست سال قبل یا پانصد سال قبل نیز می‌توانستند چنین کاری را انجام دهند. پس چرا ظهور واقع نشده؟! زیرا قرار است یک امت به اختیار خود برای این هدف بزرگ حول ایشان جمع شود و همراهی کند تا این اتفاق بیافتد. پس اگر عده‌ای علت غیبت را «عدم عمل به احکام» ذکر می‌کنند، باید این قید را به آن اضافه کرد: «احکام اگر به صورتی مورد عمل قرار بگیرد که برای نظام ایمان قدرت هم‌وردی با نظام کفر را در پی نیاورد، باز هم مانع غیبت برطرف نشده است».



پس از این مقدمه باید به درک و تصور دیگری از مساله غیبت پرداخت که به نظر می‌رسد ناقص و نادرست است گرچه برای این درک، شواهد روایی نیز ذکر شده و گفته شود: «در روایات آمده که ظهور حضرت ولی عصر (عج) به نحو «بَعْتَةً»<sup>۱</sup> یا «فَجَاءَةً»<sup>۲</sup> یعنی ناگهانی انجام می‌شود. در نتیجه، شناخت عوامل غیبت و ظهور معنا ندارد؛ چون امری که برای ما دفعی و ناگهانی باشد، خارج از محدوده علم و اختیار ماست و ما در آن سهم تأثیری نداریم. در واقع ناگهانی بودن ظهور بدین معناست که حادثه‌ای برخلاف برنامه‌ریزی و محاسبات و معادلات تحلیلی ما رخ دهد و ما را بهت زده کند. پس عوامل غیبت و ظهور، خیلی محاسبه‌پذیر نیست و استنباط «فقه فرج» ضرورتی ندارد. هدف از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی نیز صرفاً تحقق فقه فردی و جریان آن در میان تمام مکلفین است.» شاید براساس همین تحلیل یا

---

۱. امام رضا (ع): «پدرم از پدرانش روایت کند که به پیامبر اکرم (ص) گفتند: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما کی خروج می‌کند؟ فرمود: مثل او مثل قیامت است که: لَا يُجَلِّئُهَا لَوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَةً (اعراف/۱۸۷)» ترجمه آیه: «علمش فقط نزد پروردگار من است و هیچ‌کس جز او (نمی‌تواند) وقت آن را آشکار سازد؛ او (قیامت) در آسمانها و زمین، سنگین است و جز به‌طور ناگهانی، به سراغ شما نمی‌آید». کمال الدین و تمام النعمة، جلد ۲، صفحه ۳۷۲.

۲. حضرت ولی عصر (عج) در توفیق مبارک به جناب شیخ مفید فرموده‌اند: «فَإِنَّ أَمْرَنَا يَبْعَثُهُ فَجَاءَةً؛ (خداوند) کار ما را به‌طور ناگهانی برمی‌انگیزد». کمال الدین باب ۳۵، ح ۶.

مناسب با آن است که این شعر در افواه معروف شده: «شاید این جمعه بیاید، شاید!»<sup>۱</sup>

در پاسخ اولاً باید دانست برای فهم و درک معنای آیات و روایات و عمل به آنها، هیچ فقهی در روند استنباط، فقط به یک روایت اکتفا نمی‌کند تا بر اساس آن فتوا بدهد بلکه مجموعه‌ای روایات مربوط به موضوع را مورد دقت قرار می‌دهد و مضامین مختلف آنها را به نحو علمی و تخصصی جمع می‌زند. وقتی چنین دقتی برای استنباط یک فرع فقهی در صلاة و صوم بکار بسته می‌شود، نمی‌توان در استنباط امور بسیار خطیرتری مانند عوامل غیبت و ظهور از این روش تنزل کرد و آن را کنار گذاشت و با استناد به یک یا دو روایت و بدون ملاحظه نسبت آنها با سایر آیات و روایات، نتیجه‌گیری کرد!

ثانیاً «بَغْتَةً» در لغت به معنی «مفاجاة الشیء من حیث لایحتسب» است؛ یعنی اتفاق ناگهانی از جایی که گمان نمی‌بردی و محاسبه نمی‌کردی و لذا ناگهانی بودن یک موضوع، کاملاً وابسته به نحوه محاسبات و گمانه‌های فرد یا جامعه است. فارغ از این معنای لغوی باید توجه داشت که این لفظ در فرهنگ

---

۱. البته ممکن است منظور شاعر محترم این شعر، این معنایی که بیان شد نباشد. جایگاه شاعران اهل بیت (ع) به قدری والا است که نه تنها امثال حقیر بلکه بسیاری از علما حاضرند ثواب همه‌ی عبادات خود را با ثواب یک بیت آن‌ها در وصف ائمه اطهار (ع) معامله کنند. لذا اگر در اشعار آیینی ضعیف‌هایی وجود دارد، بخش بزرگی از آن به قصور حوزه‌های علمیه بازمی‌گردد که هنوز موفق نشده تصویر دقیق و عمیقی از غیبت و ظهور و سایر معارفی که برای اداره حکومت ضروری است، ارائه دهد.

قرآن و روایات چه معنایی دارد. «بغته» حدود ۱۳ بار در قرآن کریم آمده و در تمام موارد استعمال خود، وصفی برای عذاب اخروی یا دنیوی کفار و منافقین است. یعنی لفظی است ناظر به دستگاه کفر و نفاق: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ»<sup>۱</sup> (انعام/۴۷). پس حادثه بزرگ ظهور برای کفار و منافقین است که بغته و ناگهانی و «من حیث لایحتسب» محسوب می‌شود؛ زیرا آنها در افکار و محاسبات مادی و دنیامحور خود غوطه‌ور هستند ولی با ظهور، تمام آینده‌پژوهی و محاسبات آنها – که با تکیه به قدرت مادی خودشان است – به صورت ناگهانی از هم می‌پاشد. لذا برای کسانی که ظهور را «یَرَوْنَهُ بَعِيدًا»<sup>۲</sup> تصور می‌کنند و معتقدند قرن‌ها بر دنیا حکومت داشته و خواهند داشت، قطعاً بغتاً و ناگهانی خواهد بود. همانند خود قرآن که برای آنان «لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»<sup>۳</sup> (اسراء/۸۲) است یعنی قرآنی که برای مؤمنین هدایت است، برای کفار و منافقین که آن را انکار می‌کنند، چیزی جز خسران به بار نمی‌آورد. لذا ظهور برای مؤمنین

---

۱. «بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا به طور ناگهانی یا آشکارا به سراغ شما بیاید، آیا جز جمعیت ستمکار هلاک می‌شوند؟!».

۲. اشاره به آیه ۶ سوره معارج که در دعای عهد بر موضوع ظهور تطبیق داده شده است.

۳. «از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (وزیان) نمی‌افزاید».

«بَغْتَةً» نیست بلکه از سنخ «نَرَاهُ قَرِيبًا»<sup>۱</sup> است و باید با درک از عوامل و موانع آن، تمام چشم‌اندازها و برنامه‌های کلان جامعه، حکومت و زندگی خود را بر این حقیقتِ نزدیک سامان و جهت دهند. اما برای آن‌ها که غرق در محاسبات مادی خودشان هستند قطعاً ناگهانی و ویران‌گر خواهد بود.

بیانات ائمه معصومین (ع) نیز به‌عنوان مترجمان قرآن (تَرَا جَمَةً لِيُوحِيَهُ<sup>۲</sup>) همین مطلب را تایید می‌کند؛ به عنوان نمونه، ذیل آیه ۴۴ سوره مبارکه انعام: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ<sup>۳</sup>»، از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود<sup>۴</sup>: «مراد از «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» ولایت امیرالمؤمنین (ع) است و مراد از «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»، حکومت و دولت‌شان در دنیا است و آنچه برایشان در آن گسترده شده است». پس منظور، صرفاً برخورداری مالی نیست بلکه موضوع قدرت و حاکمیت است. لذا خداوند می‌فرماید: وقتی به دلیل تسلط بر قدرت، مشغول شادمانی هستند و در حالت فرح مادی غوطه‌ورند، به صورت

---

۱. اشاره به آیه ۷ سوره معارج که در دعای عهد بر موضوع ظهور تطبیق داده شده است.

۲. از عبارات زیارت جامعه کبیره در مفاتیح الجنان.

۳. «هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آنها را گرفتیم؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند».

۴. تفسیر قمی، جلد ۱، ح ۲۰۰.

ناگهانی آن‌ها را عذاب خواهیم کرد. در ادامه روایت حضرت می‌فرماید: منظور از «أَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ» قیام حضرت ولی عصر (ع) است؛ به طوری که انگار هیچ‌گاه سلطه و حکومتی برای آنها نبوده است. به همین دلیل خداوند گفته است: «بَغْتَةً». برای تقریب به ذهن می‌توان به محاسباتی اشاره کرد که سازمان سیا، پنتاگون، دستگاه‌های سیاسی و اطلاعاتی امریکا و شوروی و دیگر مستکبرین جهان در آن غوطه‌ور بودند که بغتة انقلاب حضرت امام آمد و تمام معادلات و چارچوب‌های آن‌ها را به هم ریخت. انقلاب اسلامی قطعاً برای تمام آن‌ها ناگهانی بود، اما برای امام (ره) و معدود کسانی که در سطح درک حضرت امام بودند، ناگهانی نبود بلکه آن بزرگوار و یاران خاصش از قدم به قدم حرکت به سوی آرمان‌ها ادراکات روشنی داشتند؛ گرچه خیلی از مؤمنین نیز به دلیل فقدان دستگاه محاسباتی ایمانی، باور نمی‌کردند انقلاب به این زودی پیروز شود.

همچنین عملیات‌های بزرگی که رزمندگان اسلام در دوران دفاع مقدس انجام دادند قطعاً برای ارتش به دندان مسلح صدام، ناگهانی و بغتة بود. زیرا در محاسبات، معادلات و دانش‌های جنگی متداول جهان، طراحی عملیات گسترده و عظیم در شب و در منطقه «هور» یا «رودخانه وحشی اروند» یا ارتفاعات بلند کردستان بدون سخت‌افزارهای متداول و با تکیه بر عنصر شهادت‌طلبی و... بی‌معنا بود و بکارگیری آن موجب بهت و غافلگیری ناگهانی

دشمن می‌شد و بغته آنها را شکست می‌داد. اما این بدان معنا نبود که فرماندهان مؤمن سپاه اسلام نیز دچار بهت و مفاجات بودند بلکه ماهها مشغول تدبیر و طراحی برای عملیات و پیدا کردن راهکار بودند. لذا در شب عملیات به جای شکستن خط اول و دوم دشمن، با شناسایی و طراحی‌های جدید و خلاف معادلات کلاسیک، به خط سوم عراق حمله می‌کردند و هنگامی که افسران مستقر در خط سوم عراق، از خط اول و دوم درخواست کمک می‌کردند، آنها در پاسخ می‌گفتند: «شما دارید ما را مسخره می‌کنید! در اینجا پرنده پر نمی‌زند! مگر امکان دارد کسی بدون عبور از خط اول و دوم به خط سوم حمله کند؟!» پس بغته و مفاجات و غافلگیری از دشمن زمانی رخ خواهد داد که بجای استفاده از محاسبات متداول مادی، به قدرت الهی تکیه شود و محاسباتی متناسب با آن تولید گردد. چه زیبا خداوند متعال در آیه ۱۸ سوره محمد می‌فرماید: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» یعنی همان چیزی که برای دستگاه مقابل به صورت ناگهانی و خلاف محاسبه و انتظار رخ می‌دهد، در دستگاه الهی و محاسبات آن و برای مؤمنین، علائمی دارد: «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» و لذا ذیل این آیه شریفه، معصوم (ع) علائم مفصلی را برای فرارسیدن قیامت بیان می‌کند. جالب این که

---

۱. «آیا آنها (کافران) جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان فرارسد، در حالی که هم‌اکنون نشانه‌های آن آمده است...».

برخی مفسرین ذیل این آیه گفته‌اند که بعثت نبی اکرم (ص) یکی از اشراط قیامت است! حال از بعثت (که جز علائم و شروط قیامت نام برده‌اند) ۱۴۰۰ سال گذشته و هنوز هم قیامت برپا نشده است! هنوز بعد ۱۴۰۰ سال، ظهور و دوران رجعت نیز فرا نرسیده، چه برسد به قیامت و لذا این آیات و روایات نشان می‌دهد که نباید در فهم مساله بغتة و فجأة، بی دقتی و ساده‌انگاری کرد. البته در جامعه اسلامی، کسانی که از جهاد و مبارزه خسته یا ناامید شده‌اند و یا تصور می‌کنند که برای تکالیف امروز نیز می‌توان به ظرفیت‌های قبلی اکتفا کرد، با استناد به ناگهانی بودن ظهور، عملاً «هَاهُنَا قَاعِدُونَ»<sup>۱</sup> شده‌اند. اما اگر معلوم شود غیبت بزرگترین مصیبتی است که بر بشریت نازل شده، باید با استنباط «فقه فرج» از آیات و روایات، عوامل آن را پیدا کرد. اگر فقهای عظیم الشان برای استنباط یک فرع فقهی دقت‌های عمیقی در فهم روایات به خرج می‌دهند، در موضوع ظهور - که به مراتب عظیم‌تر از فروع فقهی است و آینده جامعه شیعه و وظیفه اصلی محبین در بازگشت مولایشان را مشخص می‌کند - نمی‌توان با درک ناقص از یک روایت، چنان نتایج ناقص و ضعیفی را به عنوان وظیفه اجتماعی معرفی کرد.

---

۱. اشاره به آیه ۲۴ سوره مائده؛ ترجمه آیه: «(بنی اسرائیل) گفتند: ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم».

علاوه بر نکات فوق درباره معنای بغتة، باید روایات دال بر ناگهانی بودن را با مجموع روایاتی که پیرامون غیبت و ظهور وارد شده است، نسبت‌سنجی و جمع‌بندی کرد؛ از جمله روایاتی که مربوط به نسبت «مؤمنین» با «مسأله ظهور و غیبت» است و بر امتحانات طولانی و تدریجی آنان (تمحیص) دلالت می‌کند، می‌توان به روایتی زیبا از امیرالمؤمنین (ع) اشاره کرد که مرحوم نعمانی از محدثین بزرگوار شیعه، آن را در کنار روایات کثیر دیگری در «کتاب الغیبة» جمع‌آوری کرده است: «سَأْضِرُّ لَكُمْ فِي ذَلِكَ مَثَلًا وَهُوَ كَمَثَلِ رَجُلٍ كَانَ لَهُ طَعَامٌ قَدْ ذَرَاهُ وَغَرْبَلُهُ وَنَقَّاهُ وَجَعَلَهُ فِي بَيْتٍ وَأَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ عَنْهُ فَإِذَا السُّوسُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ وَنَقَّاهُ وَذَرَاهُ ثُمَّ جَعَلَهُ فِي الْبَيْتِ وَأَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ عَنْهُ فَإِذَا السُّوسُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ وَ أَخْرَجَهُ وَنَقَّاهُ وَذَرَاهُ ثُمَّ جَعَلَهُ فِي الْبَيْتِ وَ أ غْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ ثُمَّ أَخْرَجَهُ بَعْدَ حِينٍ فَوَجَدَهُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ السُّوسُ ففَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ مِرَارًا حَتَّى بَقِيَتْ مِنْهُ رِزْمَةٌ كَرِزْمَةٍ الْأَنْدَرِ الَّذِي لَا يَضُرُّهُ السُّوسُ شَيْئًا وَكَذَلِكَ أَنْتُمْ تُمَحِّصُكُمْ الْفِتْنُ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنُ شَيْئًا»<sup>۱</sup> حضرت به شیعیان خود چنین

۱. «اکنون در این باره برای شما مثالی می‌زنم: و آن اینکه شخصی مقداری گندم داشته باشد و آن را باد داده و غربال و پاکیزه کرده و در خانه‌ای انبار نموده و در آن را بسته باشد، تا آنقدر که خدا خواسته، پس از مدتی که در آن را بگشاید و ببیند در گندم جانور پیدا شده است (کرم گذاشته)، آن را بیرون آورده دوباره پاک کند و باد بدهد، سپس آن را در آن خانه بگذارد و در آن را ببندد، و بعد از مدتی که در انبار را می‌گشاید ببیند باز کرم در گندم پیدا شده است. پس این عمل همچون گذشته چندین بار تکرار شود تا نماند مگر اندکی گندم



مضمونی را می فرماید: «می خواهید وضعیت غیبت و ظهور را برایتان مثال بزنم؟ مثل غیبت و ظهور مثل شخصی است که مقدار گندمی را پاک می کند. سنگ و دانه های خراب را جدا می کند. بعد آن را داخل اتاقی می گذارد و تا مدتی در را می بندد و آن را رها می کند. بعد از مدتی که در را باز می کند، می بیند گندمها کرم زده است. گندمهای کرم زده را جدا می کند و مابقی را دوباره داخل خانه می گذارد و در را می بندد. بعد از مدتی دوباره در را باز می کند و می بیند باز هم بخشی از گندمها کرم زده شده اند. سپس دوباره به همین روال چندین بار این کار را تکرار می کند تا اینکه مقدار کمی (مثلا به اندازه یک وعده غذا) باقی می ماند. ولی دیگر به این مقدار، کرم نمی زند. شما شیعیان نیز در دوران غیبت همین طور خواهید بود، فتنه ها شما را بالا و پایین می کند تا اینکه گروهی پاک و خالص بمانند که هیچ فتنه ای در آنها اثر نکند.» شاید بتوان عبارت «در خانه می گذارد (جَعَلَهُ فِي بَيْتٍ)» را به «دار دنیا» تفسیر کرد که دار اختیار است و دستگاه کفر و نفاق در آن مشغول جولان هستند و عبارت «کرم گذاشتن (الْشُّوسُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ)» را به وسوسه و شیطنت های کفار و منافقین تفسیر کرد که وارد جامعه مؤمنین شده و آنها را متأثر می کند. در واقع

---

از يك بار که دیگر کرم نتواند هیچ آسیبی به آن برساند. شما را نیز باید فتنه ها و گرفتاری ها این گونه خالص تان نماید، تا اینکه از شما جز گروهی که فتنه ها نمی تواند آسیبی بدان برساند، کسی دیگر باقی نماند». الغیبة (للنعمانی) جلد ۱، صفحه ۲۵.

مؤمنین گرچه هوای نفس دارند، ولی به لطف ائمه معصومین (ع) و به برکت عبادات و زیارات، مبدأ تولید فساد و کارخانه رذائل و طراحی دستگاه طغیان و فتنه نیستند بلکه منشأ کرم‌زدگی و خرابی، حيله‌ها و فشارهای نظام کفر و نفاق است. آن‌ها دائماً حیات دنیا را زینت می‌دهند و دنیاپرستی را در همه ابعاد زندگی بشری جریان می‌دهند و این روند برخی مؤمنین را دچار ضعف و تزلزل و فریب می‌کند تا عده‌ای ریزش پیدا می‌کنند و عده‌ای پاک و خالص می‌مانند. دوباره همین خالصین، در معرض امتحانات و ضربات دستگاه کفر و نفاق قرار می‌گیرند و دوباره عده‌ای پاک‌تر و خالص‌تر باقی می‌مانند و این وضعیت ادامه دارد تا اینکه گروه، امت و جامعه‌ای شکل بگیرد و تربیت شود که هیچ فتنه‌ای در آن اثر نگذارد و هیچ نحوه ضربه‌پذیری از دستگاه مقابل نداشته باشد. قطعاً این معنا از روند ظهور حضرت، نه تنها بغتة و ناگهانی نیست، بلکه اوج تدریج‌های طولانی مدت است تا از این طریق، یک جامعه ویژه تربیت شود. در واقع مأموریت حضرت ولی‌عصر (عج) به حدی عظیم و همه‌جانبه است و به نحوی موجب حمله‌های همه‌جانبه دشمن می‌شود که همراهی با آن تنها از جامعه‌ای بر می‌آید که هیچ سطح از فتنه‌های دشمن در آن اثر نکند: «عصابه لاتضره الفتن شیئاً». بنابراین به نظر می‌رسد بحث «بُعْتَةٌ» یا «فَجَاءَةٌ» که درباره ظهور حضرت بیان شده، منصرف به حالات کفار و منافقین نسبت به مساله ظهور است اما آنچه درباره نسبت مؤمنین با ظهور

محوریت دارد و بر روایات بغتة حاکم است، روایات دالّ بر «تمحیص» است که به امتحانات تدریجی و طولانی برای ایجاد خلوص اشاره دارد.

البته باید دانست که موضوع این امتحانات، تمحیص‌ها و پاک‌شدن‌ها و خالص‌شدن‌ها چیست؟ آیا خالص‌شدن در فهم و عمل به احکام فردی است؟! احکام فردی صحیح و بدون تأویل که توسط علمای شیعه سینه به سینه به ما رسیده و بحمدالله تبارک و تعالی فقه شیعه تنها فقهی است که بدون تأویل و انحراف، تمام احکام فردی را در اختیار ما قرار داده است. احکام فردی واضح و روشن است؛ گرچه اختلافات جزئی دارد و با ظهور حضرت ولی عصر(عج) همین حد از اختلافات فتوایی از بین می‌رود، اما معنی این اختلافات، تأویل و روشن‌فکری منحرفانه نسبت به احکام فقهی نیست. پس پاک‌سازی کرم‌ها و فتنه‌ها در چه موضوعاتی است؟ اگر در دعای شریف عهد، دوران ظهور این‌طور توصیف شده است که «لَا يَظْفَرُ بِشَيْءٍ مِّنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَةً» (دوران ظهور، دوران قدرتی الهی است که همه‌ی ابعاد باطل را تکه تکه و خرد کند) پس باید روند حرکت به سمت ظهور و موضوع خالص‌شدن‌ها با آن دوران تناسب داشته باشد؛ یعنی موضوع تمحیص، روند دستیابی جامعه شیعه به «قدرت» و امتحانات ناظر به امر قدرت است؛ قدرتی که بتواند جلوی کرم‌ها و فتنه‌ها و ضربه‌های نظام کفر و نفاق را بگیرد. به طور مثال وقتی علمای شیعه لازم دیدند که وارد مساله مشروطه شوند، اختلافات شدیدی

درگرفت و امتحانات سختی رقم خورد. یا وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، چقدر طول کشید تا ناخالصی‌ها از بین برود و خط حضرت امام (ره) تثبیت شود؟! در ابتدای انقلاب و در اوج نیاز به ثبات حاکمیت، امتحانات به نحوی بود که برای تثبیت خط امام، دو دولت (دولت بازرگان و دولت بنی صدر) فروپاشید یا مهم‌تر و خطرتر، دو مرجع تقلید (آقای شریعتمداری و آقای منتظری) ریزش پیدا کردند تا خط امام ره تثبیت شد. اختلاف آقایان شریعتمداری و منتظری با حضرت امام (ره) در چه موضوعی بود؟ آیا در فروع فقهی متداول و احکام فردی بود؟! یا درباره‌ی چگونگی برخورد حاکمیت اسلامی با سران نفاق و ادامه جنگ و نحوه برخورد با امریکا بود؟ به حضرت امام (ره) می‌گفتند: «با ادامه جنگ، بهترین نیروی انسانی، جوانان و متخصصین آینده ما شهید می‌شوند». حضرت امام نیز ابتدا از ملت شهیدپرور ایران و خانواده‌های ایثارگر بابت این نوع تحلیل‌ها معذرت خواهی کردند و پس از انواع تلاش‌ها و حلم‌ها با هدف اتمام حجت، در نهایت پاسخ قاطع و بسیار کوبنده‌ای به این نوع تفکرات دادند. محور این اختلافات بسیار مهم و حساس در طول دوران غیبت که باعث ریزش‌ها و خالص شدن‌ها شده، در موضوع «قدرت اسلام» در مقابل قدرت دنیاپرستان بوده است. البته تطبیق این مطلب به دوران قبل از انقلاب که شیعه به حاکمیت نرسیده بود نیز بحثی است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

## مبحث ششم

# ضرورت فهم اجتهادی از عوامل غیبت بر اساس آیات و روایات (فقه فرج) و دسته‌بندی اولیه از روایات دال بر علت غیبت: الف) عدم بیعت با طواغیت؛ ب) تمحیص شیعه؛ ج) خوف از قتل

پس از نقد تصورات رایجی که پیرامون عوامل غیبت وجود دارد، باید به بحثی اثباتی در این زمینه پرداخت تا با یک تصویر دقیق‌تر از این عوامل، چشم‌انداز حرکت جامعه شیعه و نظام مقدس جمهوری اسلامی در جهت ظهور شکل بگیرد. اما آیا می‌توان صرفاً به صورت عقلی به بحث از عوامل غیبت پرداخت و به بررسی و تخمین‌های عقلی در این زمینه اکتفا کرد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سوال، منفی است زیرا اگر بزرگترین مصیبت و مسأله و چالش جامعه شیعه این است که نمی‌تواند با امام و مولایش زندگی کند و از علم و هدایت مستقیم معصوم محروم شده، پس قاعدتاً ائمه هدی (ع) بیاناتی برای نجات از این وضع سخت داشته‌اند.

حتی از نظر ادراکات عقلایی روشن است که همه‌ی بندگان با مولای خود زندگی می‌کنند، همه‌ی زیردست‌ها با ارباب‌شان زندگی می‌کنند و همه

کارمندان و کارگران با رییس و کارفرمای خود معاشرت روزمره دارند. یعنی طبق همه رویه‌های عرفی و عقلایی، رئیس و مرئوس در معاشرت و ارتباط مستمر با یکدیگر هستند. این همه در حالی است که جمعیت بزرگی به نام شیعیان بیش از هزار و صد سال است که بدون رییس، رهبر و مولای خود زندگی می‌کنند. چنین مسأله‌ای حتی از نظر ادراکات عقلائی سنگین و سخت و بی سابقه است؛ چه برسد از لحاظ مسأله عظیم دین و عدل و ظلم و هدایت و ضلالت انسان‌ها و امت‌ها! لذا قاعدتاً بخش مهمی از هدایت‌ها و بیانات و اعمال معصومین (ع) نیز باید ناظر به این مسأله باشد تا روشن شود که چرا امت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین به چنین روند عجیب و غریبی دچار شده‌اند! به همین دلیل عرض شد که جامعه شیعه به «ارتقاء سطح فقاہت» نیاز دارد؛ یعنی فقاہت در «احکام فردی» باید به فقاہت در «احکام حرکت به سوی فرج» ارتقاء پیدا کند. یعنی همانطور که فقهای عظام شیعه همه روایات مربوط به صلاة یا صوم یا حج را جمع‌آوری می‌کنند و با دقت نظر به بررسی دقیق سندی و دلالتی آنها می‌پردازند، حرکت فقهی حوزه‌های علمیه نیز باید به این سمت برود که مسئله «عوامل غیبت و زمینه‌های ظهور» از آیات و روایات استنباط شود تا تکلیف جامعه شیعه و روند حرکت حال و آینده امت و حکومت بر اساس آن تنظیم گردد. پس بحث از غیبت و ظهور (به عنوان موضوعی که ارتباطی اساسی به مساله هدایت و ضلالت دارد) نمی‌تواند مبنای

خود را در بحث عقلی و یافته‌ها یا بافته‌های خطاپذیر بشری جستجو کند بلکه قطعاً بیانات و خطباتی در این زمینه وجود دارد که باید موضوع بحث‌های دقیق اجتهادی قرار بگیرد. خصوصاً با توجه به این که بحث از علل و عوامل غیبت همانند بحث از علل احکام است که ورود عقلی به آن، قطعاً باطل است و انحرافات عظیمی همچون قیاس و تفسیر به رأی و تأویل را در پی خواهد داشت؛ مگر این که بیان علت توسط شارع مقدس انجام شده باشد که در این صورت می‌تواند و باید مورد بررسی اجتهادی قرار بگیرد. مسأله عوامل غیبت و فلسفه‌ی غیبت نیز از همین سنخ است؛ یعنی روایات در این زمینه به قدری است که موجب شده تا در کتب معتبر شیعه همچون کمال الدین و بحارالانوار و علل الشرائع، بابی تحت عنوان «باب علة الغیبه» شکل بگیرد. البته سلسله بحثی که ارائه خواهد شد نیز حائز همه‌ی قواعد علمی لازم در این زمینه نیست بلکه فقط طرح گمانه‌های اولیه و فتح بابی است تا توجه حوزه‌ها و جامعه مؤمنین به ضرورت ورود در این بحث جلب شود؛ چرا که شأن مسأله غیبت و ظهور، آن است که موضوع همفکری مجتهدانه‌ی صدها و هزاران فقیه قرار گیرد.

ممکن است گفته شود: «گرچه روایاتی در بیان علت غیبت وارد شده، اما مضمون آن برخلاف ادعای مطروحه است و دلالت بر این می‌کند که نمی‌توان علت غیبت را تشخیص داد. زیرا وقتی از حضرت صادق (ع) درباره علت

غیبت سوال شد، فرمودند: «لَا مَرَّ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ...»<sup>۱</sup> غیبت به دلیلی رخ داده که به ما اجازه داده نشده تا آن را آشکار کنیم و حکمت آن جز بعد از ظهور معلوم نمی‌شود.» در پاسخ باید گفت: این تنها یکی از روایاتی است که در مورد علت غیبت وارد شده و همان طور که قبلاً بیان شد باید تمامی روایات را در کنار یکدیگر ملاحظه و جمع‌بندی کرد تا بتوان به نتیجه رسید و الا انتساب مضمون یک روایت به شارع و عدم توجه به همه بیانات او در موضوع مورد بحث، ملازم با خروج از دایره بحث اجتهادی و حتی خروج از مدار حجیت و ورود به عرصه خطرناک افتراء و تفسیر به رأی است. لذا وقتی سایر روایات باب «علة الغیبه» دیده شود، به روشنی ملاحظه خواهد شد که ائمه هدی (ع) صریحاً و مکرراً به بیان علت غیبت پرداخته‌اند و به همین دلیل کاملاً محتمل است که بیان حضرت صادق (ع) در روایت فوق، ناشی از ظرفیت راوی<sup>۲</sup> بوده است؛ خصوصاً با توجه به این که برخی ظرفیت‌های ایمانی، توانایی هضم برخی امور را ندارند. اما در مقابل، هنگامی که سوال درباره علت غیبت از سوی فقهای

---

۱. کمال‌الدین؛ ج ۲، ص ۴۸۲.

۲. راوی و سائل، «عبدالله بن الفضل الهاشمی» بوده که توثیق خاصی برای او ذکر نشده، البته برخی بزرگان گفته‌اند همان عبدالله بن فضل نوفلی است که در این صورت ثقة است. اما حتی در صورتی که این قول صحیح باشد، بهرحال منزلت والایی همچون جناب زراره برای او نقل نشده است.



بزرگی همانند جناب زرارہ انجام شدہ، حضرات معصومین (ع) با صراحت ہر چہ تمام تر پاسخ سوال را مرحمت کردہ اند.

نکتہ دیگر در ہمین رابطہ آن است کہ روایاتی نقل شدہ کہ تأثیر محبین اہل بیت و امت و جامعہ بر امر غیبت و ظہور را نشان می دہد و در این صورت، نمی توان بحث از علت غیبت را «مطلقاً» ممنوع دانست بلکہ ضروری خواہد بود تا بہ تناسب میزان تأثیرگذاری مان، علم و ادراکی از مسألہ برای مان شکل بگیرد تا اعمال و رفتار متناسبی از ما صادر شود. لذا نقل شدہ<sup>۱</sup> کہ خدای متعال بہ دلایلی تصمیم گرفت تا بنی اسرائیل ۴۰۰ سال در عذاب غیبت و دوری از حضرت موسی باشند: «فَلَمَّا طَالَ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَبَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ أَنْ يُخَلِّصَهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ»<sup>۲</sup> وقتی کہ عذاب غیبت طولانی شد، قوم بنی اسرائیل چہل صبح ضجہ و زاری و گریہ کردند. سپس خداوند بہ ہارون و موسی وحی کرد کہ آنها را از دست فرعون نجات بدهند. البتہ حسب روایات<sup>۳</sup>، یک گریہ سادہ انجام نشد بلکہ موضوع گریہ این بود کہ حضرت موسی آنها را از فرعون نجات دہد؛ یعنی مسألہ، «مسألہ قدرت و حاکمیت و مبارزہ با طواغیت» بودہ زیرا روایات نشان می دہد کہ انتظار بنی اسرائیل، ناظر بہ شخصی بود کہ

۱. تفسیر العیاشی؛ ج ۲، ص ۱۵۴.

۲. بحار الأنوار، جلد ۵۲، صفحہ ۱۳۲ - ۱۳۱.

۳. روایات «باب فی غیبہ موسی» در کتاب کمال الدین.

امپراطوری فرعون را از بین خواهد برد؛ همان‌گونه که منجمین فرعون چنین هشدار می‌دهد: «فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ» یعنی از آن ۴۰۰ سال که برای عذاب غیبت مقدر شده بود، ۱۷۰ سال کم شده و موعد ظهور به ۲۳۰ سال کاهش پیدا کند. لذا هم موضوع گریه و انتظار، «برچیده شدن حاکمیت و امپراطوری کفر فرعون» بوده و هم این گریه و تضرع و ابتهاج اجتماعی، دارای تاثیر قابل توجهی بوده است. پس گرچه بخش‌هایی از علل غیبت مختص به علوم الهی و غیبی است و غیر معصومین ظرفیت فهم آن را ندارند ولی از سوی دیگر روشن شد که غیر معصومین و جامعه شیعه به نسبتی در مسأله غیبت و ظهور نقش و سهم تاثیر دارند و لذا لازم است تا متناسب با سهم تاثیر خود، به درکی از مسأله دست پیدا کنند تا بهترین تاثیرگذاری و نقش را ایفا کنند. در انتهای همین روایت حضرت امام صادق (ع) فرمودند: «هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَيَّ مُنْتَهَاهُ» شما نیز همین‌گونه هستید؛ اگر چنان کنید، خدا فرج ما را می‌رساند و اگر آنچنان نکنید کار تا آخر پیش می‌رود و آن مقدار اولیه که برای دوران غیبت معین شده محقق خواهد شد.

حال که روشن شد ما به نسبت در عوامل غیبت مؤثر هستیم، آیا باز هم می‌توان شناخت این عوامل و رفع آنها را ضروری ندانست یا آن را مطلقاً به علم غیب حواله داد؟! یا اگر چنین ادراکی در گذشته تا حدودی قابل پذیرش

بوده، امروز که مکتب شیعه به حاکمیت و قدرت دست پیدا کرده می‌توان به ادراکات و ظرفیت‌های گذشته اکتفا کرد؟ واقعیت آن است که در شرایط جدید، وظایف علمی و عملی جدیدی بر عهده ماست و باید با شناخت از عوامل غیبت و رفع آن، حقیقتاً و عملاً جامعه و حکومت دینی را در مسیر ظهور قرار داد و لذا باید به فهم مجتهدانه از روایات مربوطه پرداخت. در همین راستا باید توجه داشت که در یک نگاه ابتدایی، روایات دالّ بر علت غیبت - که در کتبی مانند کمال‌الدین، علل الشرایع و بحارالانوار و تحت عنوان «باب علة الغیبه» ذکر شده - حداقل سه دسته<sup>۱</sup> هستند:

**دسته اول** که مکرراً در روایات آمده، آن است که غیبت به این دلیل حادث شده که حضرت ولی عصر (عج) در هنگام قیام، تحت بیعت هیچ قدرتی نباشد: «لَا يَكُونُ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ<sup>۲</sup>» یا «اذا قام بالسيف<sup>۳</sup>». یعنی وقتی حضرت صاحب‌الامر (عج) با شمشیر قیام کرد و شکستن قدرت‌های کفر و نفاق را آغاز نمود، بیعت هیچ کس بر عهده‌اش نباشد. این بدان معناست که اگر حضرت ولی عصر (عج) بجای غیبت، ظاهر می‌بود، مجبور

---

۱. البته یکی دو روایت نیز علت غیبت را به «تکرار سنت انبیاء پیشین» معرفی کرده‌اند که با تبیین مفصل از روایات خوف در مباحث آینده، روشن خواهد شد که سنت انبیاء پیشین در غیبت نیز به مساله خوف مرتبط بوده است.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، جلد ۲، صفحه ۴۸۰.

۳. علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۲۴۵.

می شد بیعت گردنکشان و طواغیت کفر و نفاق را بپذیرد و این در حالی است که مأموریت ویژه ایشان «قیام» است؛ بر خلاف دیگر ائمه (ع) - غیر از امام حسین (ع) - که به «تقیه و عدم قیام مسلحانه» مأمور بودند. لذا امام زمان (عج) در پرده غیبت رفت تا مجبور نشود بر خلاف مأموریت ویژه خود عمل کند و بیعتی را بپذیرد. چون در صورت پذیرش بیعت، برخلاف آن عمل نخواهد کرد و عهد خود را نخواهد شکست. همان گونه که بلافاصله پس از شهادت امام حسن مجتبی (ع) و هنگامی که امامت به اباعبدالله الحسین (ع) رسید، عده ای از بزرگان کوفه از حضرت سیدالشهدا (ع) درخواست قیام بر ضد معاویه را داشتند، اما حضرت فرمودند ما عهدی را که بستیم نقض نمی کنیم.

دسته دوم از روایات مربوط به علت غیبت، روایات دالّ بر «تمحیص و تغریب» است؛ یعنی زیر و رو کردن و پاک سازی و خالص سازی شیعه به عنوان محور دوم عوامل غیبت در روایات ذکر شده است تا از این طریق، به تدریج شیعه خالص و پاک شود و آن پلیدی ها و نفاق های پنهان تدریجاً از بین برود. روایتی هم که در بحث قبلی بیان شد، به همین مضمون اشاره داشت و طبق آن حضرت امیرالمومنین (ع) فرمودند: مثل دوران غیبت و تحقق ظهور مانند کسی است که مقداری گندم در خانه اش بگذارد و هنگامی که آن را باز کند ببیند کرم زده است و همین وضع مکرراً تکرار شود تا وقتی که مقداری از گندم

باقی بماند که از کرم زدن مصون است. شما شیعیان نیز باید به جایی برسید که هیچ فتنه‌ای در شما اثر نکند. پس این هم یک دسته از روایات علت غیبت است.

**دسته سوم** از روایات مربوطه، روایات دالّ بر «خوف حضرت ولی عصر (عج)» است و همان‌طور که در ادامه مباحث توضیح داده خواهد شد، دو دسته اول از روایات نیز به همین دسته سوم باز می‌گردند. در این نوع روایات، وقتی از حضرات معصومین (ع) درباره علت غیبت پرسیده شد، فرمودند: «يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ<sup>۱</sup>». بر جانش می‌ترسد و سپس با دست به بطن مبارک اشاره کردند. سپس راوی می‌گوید زراره (به عنوان فقیه بزرگ اهل بیت) این اشاره امام را به قتل و کشته‌شدن تفسیر کرد و گفت: «یعنی القتل». یا در روایت دیگری آمده «يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الذَّبْحُ<sup>۲</sup>» از ذبح شدن می‌ترسد. در واقع پس از گذشت بیش از هزار و صد سال از آغاز غیبت کبری، حضرت ولی عصر (عج) هنوز در حالت خوف هستند و لذا غیبت تداوم پیدا کرده است.

در اینجا سوال مهمی مطرح است و آن این‌که خوف حضرت حجت (عج) به چه معنا و از چه چیزی است؟ واضح است که حضرات معصومین (ع)

---

۱. الکافی، جلد ۱، ص ۳۳۷.

۲. کمال الدین، جلد ۲، باب ۴۴، ص ۴۸۱.

شجاع‌ترین انسان‌ها و مشتاق‌ترین آنها به شهادت و کشته‌شدن در راه خدا هستند. پس خوف از قتل برای این ذوات مقدس نباید به ترس امثال ما از مرگ و شهادت معنا شود. لذا در زیارت روز جمعه خطاب به حضرت صاحب‌الامر (عج) عرض می‌کنیم: «السلام علیک ایها المهدّب الخائف.» سلام بر شما که علی‌رغم قرار گرفتن در اوج تهذیب و پاکیزگی روحی از رذائل، دچار خوف هستید. خاندانی که جدشان امیرالمومنین (ع) فرموده: «وَاللّٰهُ لَا بَنُ أَبِی طَالِبٍ اَنَّسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدِیْ<sup>۱</sup> اُمّه... به خدا قسم پسر ابوطالب به مرگ مانوس‌تر است از انس یک نوزاد به سینه مادرش» چگونه همانند ما از شهادت بترسند؟! انس نوزاد به سینه مادر به دلیل این است که تمام حیات و رزق و آرامش خود را در آن آغوش می‌بیند. امیرالمومنین (ع) و فرزندان مطهرشان نه تنها از مرگ نمی‌ترسند بلکه مرگ را منشأ حیات و رزق و آرامش و بهجت خود می‌دانند. اهل بیتی که سیدالساجدین‌شان در اوج قدرت ظاهری دستگاه طغیان در مقابل پسر مرجانه فریاد زده: «أَبَا الْقَتْلِ تَهْدِدُنِي يَا بَنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ<sup>۲</sup>» و شهادت را عادت خاندان خود و کرامت الهی می‌شمارد، چگونه از مرگ در راه خدا هراسان

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. «از مرگ مرا می‌ترسانی؟! مگر نمی‌دانی که کشته‌شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا برای ما کرامت است؟!». عوالم العلوم، جلد ۱۷، صفحه ۳۸۳.

باشند؟! پس «يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ» معنای عادی و ظاهری (آنچنان که برای ما صادق است) ندارد. گذشته از ذوات مقدسه ائمه هدی (ع) حتی فقهای عظام شیعه و نواب عام حضرت ولی عصر نیز عاشق شهادت هستند و گذشته از این بزرگواران حتی نوجوانان و جوانان بسیجی ما هم شیفته مرگ در راه خدا هستند. این شیفتگی تا حدی است که نگاه مطمئن و محکم و پر از یقین شهید حججی در مقابل مرگ سختی که انتظارش را می کشید، کل عواطف جامعه‌ی اسلامی را به حرکت درآورد. پس وقتی بزرگ مردان بسیجی ما و نواب عام حضرت ولی عصر (عج) به جای ترس از مرگ با آن هم آغوشند، قطعاً باید خوف درباره ائمه هدی (ع) و خصوصاً خاتم الاوصیاء (عج) را به نحو دیگری معنا کرد. به نظر می رسد دقت در بیانات ائمه معصومین (ع)، معنای این سطح خاص از خوف را برای ما روشن خواهد کرد که ان شاء الله در مباحث بعدی به آن پرداخته خواهد شد.





## جایگاه محوری «خوف» در میان عوامل غیبت و تبیین موضوع خوف حضرت ولی عصر (عج) به «خوف از ضعف مؤمنین در توازن قوا با کفار و منافقین»؛ بر اساس فرهنگ آیات و روایات

اگر انتقام خون حضرت اباعبدالله (ع) منوط به ظهور حضرت ولی عصر (عج) است، پس عزاداری‌ها باید نسبت دقیقی با زمینه‌سازی ظهور برقرار کنند اما «زمینه‌سازی برای ظهور» صرفاً یک عنوان کلی و ذهنی یا یک امر عرفی و ساده نیست بلکه یک درک عالمانه (و البته عینی و غیر انتزاعی) از «عوامل غیبت» و چگونگی رفع آنهاست که می‌تواند فتح بابی در این عرصه خطیر باشد. در همین راستا اشاره شد که کشف علت احکام از طریق عقل، غیرقابل قبول و باطل است؛ علاوه بر این که خود معصومین (ع) در روایات متعدد و مفصل به بیان عوامل غیبت کبری پرداخته‌اند<sup>۱</sup> و لذا برای فهم علت

---

۱. در کتاب شریف کمال‌الدین، ۱۱ روایت توسط مرحوم شیخ صدوق ذیل باب «علة الغیبه» نقل شده و در کتاب شریف بحارالانوار ۲۲ روایت توسط مرحوم مجلسی ذیل همین عنوان نقل شده؛ گرچه روایاتی که به این امر اشاره دارند، بیش از اینهاست.

گرفتاری امت اسلام به مصیبت غیبت، بحث عقلی صرف موضوعیت ندارد بلکه باید وارد فهم دقیق و اجتهادی نسبت به این روایات شد. البته روشن است فهم مجتهدانه از عوامل غیبت، کار بزرگ و عظیمی است که تکلیف اصلی آن، بر دوش حوزه های علمیه و فقهای عظام شیعه است و باید دهها و صدها فقیه پیرامون این مسأله‌ی مهم هم‌فکری و اجتهاد کنند تا تمام جوانب آن به نحوی روشن شود که این امر چشم‌انداز و حرکت آینده نظام اسلامی را جهت دهد؛ چراکه بزرگترین مسأله‌ی یک امت وفادار این است که چرا نمی‌تواند با امام خود زندگی کند. لذا این سلسله مباحث، صرفاً به منزله‌ی فتح بابی پیرامون «فقه فرج» است تا حساسیت عمومی و نخبگانی نسبت به این مسأله برانگیخته شود.

همان گونه که اشاره شد، روایات دالّ بر عوامل غیبت، حداقل (و به حسب بررسی اولیه) سه دسته هستند. یک دسته، ناظر به مسأله تمحیص و خالص‌سازی و پاک‌شدن شیعیان از ناخالصی‌ها در یک روند طولانی بود که روایتی نیز در این باره از امیرالمومنین (ع) نقل شد. دومین عامل غیبت طبق روایات، آن است که نباید به‌هنگام قیام حضرت ولی عصر (عج)، بیعت کسی بر گردن ایشان باشد. از این دسته روایات می‌توان به این لازمه و نتیجه پی برد که ایشان در صورت ظهور و علی‌رغم حیات جامعه شیعه، مجبور بودند همانند سایر ائمه هدی (ع) بیعت طواغیت را بپذیرند؛ در حالی که مأموریت

آن حضرت، قیام بر ضد دستگاه کفر و نفاق و نابودی آنها و اقامه توحید در همه‌ی جهان است. لذا در پس پرده غیبت قرار گرفته‌اند تا قبل از قیام خود مجبور به بیعت با طواغیت نشوند. دسته سوم از روایات که به عوامل غیبت می‌پردازد، روایاتی است که عامل غیبت را «خوف» امام زمان (عج) از قتل و شهادت خود بیان می‌کند؛ همان‌طور که در زیارت روز جمعه عرض می‌کنیم: «السلام علیک ایها المهدب الخائف»<sup>۱</sup>؛ یعنی وضعیت به نحوی است که حضرت صاحب‌الامر (عج) همواره در حالت خوف از جان خود هستند. به نظر می‌رسد دسته ی اول و دوم از روایات نیز به همین مسأله خوف باز - می‌گردد که دلایل این ارجاع، در ادامه مباحث توضیح داده خواهد شد.

البته در مبحث گذشته بیان شد که این خوف همانند ترس امثال ما از مرگ نیست؛ چرا که حتی بسیجیان ما مشتاق شهادتند چه رسد به نواب عام امام زمان (عج) و چه برسد به ائمه معصومین (ع) که در اوج درجات شهادت‌طلبی و اشتیاق به فداکاری در راه خدای متعال قرار دارند! پس باید به دقت روشن شود که حضرت صاحب‌الامر (عج) دقیقاً از چه موضوعی در نگرانی و خوف به سر می‌برد که اگر برطرف شود، ظهور خواهد کرد؟ در پاسخ باید توجه داشت که روایات متعددی نقل شده که معنای «خوف» در نزد حضرات معصومین (ع) را بیان کرده‌اند. یکی از این روایات، راجع به زمانی است که

---

۱. «سلام بر تو ای مهدب ترسان و نگران».

امیرالمومنین (ع) پس از جنگ نهروان در مجلسی حضور داشته‌اند. در آن مجلس، بحث‌هایی شکل گرفت تا این سوال مطرح شد: «چرا همان‌گونه که با طلحه و زبیر و معاویه یا قاسطین و ناکثین و مارقین جنگیدید، با شیخین نجنگیدید تا حقتان را باز پس بگیرید؟»<sup>۱</sup> حضرت ابتدا به صورت مجمل

۱. طبق یک روایت، امیرالمومنین (ع) وقتی در کوفه با این پرسش مواجه شد، در پاسخ دستور دادند تا منادی همه مردم را به مسجد فراخواند. به نظر می‌رسد این پرسش، سوالی مهم و حساس بود که افکار عمومی را تحت تاثیر قرار داده بود و لذا امام علیه‌السلام چنین واکنش خاصی نشان دادند و به یک پاسخ معمولی در یک مجلس ساده اکتفا نکردند. البته روایتی که نشان می‌دهد این پرسش در کوفه مطرح شده و حضرت برای پاسخ به آن، دستور اجتماع مردم را صادر کردند و بر منبر رفتند، توسط مرحوم صدوق در علل الشرایع (ج ۱، ص ۱۴۹) نقل شده است؛ با این تفاوت که در این روایت برای بیان سیره انبیاء گذشته، فقط در دو مورد صریحا به «خوف» ارجاع شده و در چهار مورد دیگر، از تعبیر «مکروه» یا «فقدان قوه» یا «عدم سخط خدا» یا «خطر قتل» استفاده شده است:

احْتَجَبُوا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالُوا مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لَمْ يُنَازِعِ الثَّلَاثَةَ كَمَا نَازَعَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ عَائِشَةَ وَ مُعَاوِيَةَ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا ع فَأَمَرَ أَنْ يُنَادَى بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكُمْ كَذَا وَ كَذَا قَالُوا صَدَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ قُلْنَا ذَلِكَ قَالَ فَإِنَّ لِي بِسُنَّةِ الْأَنْبِيَاءِ أُسُوءَ فِيمَا فَعَلْتُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسُوءَ حَسَنَةً قَالُوا وَ مَنْ هُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَوْلَهُمْ إِبْرَاهِيمَ ع إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ وَ اعْتَرَلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ اعْتَرَلَ قَوْمَهُ لَغَيْرِ مَكْرُوهٍ أَصَابَهُ مِنْهُمْ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ قُلْتُمْ اعْتَرَلَهُمْ لِمَكْرُوهٍ رَأَاهُ مِنْهُمْ فَالْوَصِيُّ أَعَذَرَ وَ لِي بِأَبْنِ خَالَتِهِ لُوطٍ أُسُوءَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ فَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّ لُوطًا كَانَتْ لَهُ بِهِمْ قُوَّةٌ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ قُلْتُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قُوَّةٌ فَالْوَصِيُّ أَعَذَرَ وَ لِي بِيُوسُفَ ع أُسُوءَ إِذْ قَالَ رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ فَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّ يُوسُفَ دَعَا رَبَّهُ وَ سَأَلَهُ السَّجْنَ لِيَسْخَطَ رَبَّهُ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ قُلْتُمْ إِنَّهُ أَرَادَ بِذَلِكَ لَيْلًا يَسْخَطُ رَبَّهُ عَلَيْهِ فَاخْتَارَ السَّجْنَ فَالْوَصِيُّ أَعَذَرَ وَ لِي بِمُوسَى ع أُسُوءَ إِذْ قَالَ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّ مُوسَى فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ بِلاَ خَوْفٍ كَانَ لَهُ مِنْهُمْ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ قُلْتُمْ إِنَّ مُوسَى خَافَ مِنْهُمْ فَالْوَصِيُّ أَعَذَرَ وَ لِي بِأَخِي هَارُونَ ع أُسُوءَ إِذْ قَالَ لِأَخِيهِ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَإِنْ قُلْتُمْ لَمْ يَسْتَضَعُّوهُ وَ لَمْ يُشْرِفُوا عَلَيَّ قَتَلَهُ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ قُلْتُمْ اسْتَضَعُّوهُ وَ أَشْرَفُوا عَلَيَّ قَتَلَهُ فَلِذَلِكَ سَكَتَ عَنْهُمْ فَالْوَصِيُّ أَعَذَرَ وَ لِي بِمُحَمَّدٍ ص أُسُوءَ حِينَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ وَ لِحَقِّ بِالْغَارِ مِنْ خَوْفِهِمْ وَ أَنَا مَنِي عَلَى فِرَاشِهِ فَإِنْ قُلْتُمْ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَغَيْرِ خَوْفٍ مِنْهُمْ فَقَدْ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ قُلْتُمْ خَافَهُمْ وَ أَنَا مَنِي عَلَى فِرَاشِهِ وَ لِحَقِّ هُوَ

فرمودند: «إِنِّي كُنْتُ لَمْ أَزَلْ مَظْلُومًا مُسْتَأْثَرًا عَلَى حَقِّي» من همواره بعد از پیامبر اکرم (ص)، مظلوم بودم و حقم به زور از من گرفته شد. در اینجا اشعث بن قیس بلند شد و دوباره گفت: چرا با شمشیرت ن جنگیدی تا حقت را بگیری؟

حضرت فرمودند: «قَدْ قُلْتَ قَوْلًا فَاسْمَعِ الْجَوَابَ وَعِهُ وَاسْتَشْعِرِ الْحُجَّةَ» حالا که حرفی زدی، خوب گوش بده:

«إِنَّ لِي أَسْوَأَ بَسِيَّةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ (ص) أَوْلَهُمْ نُوحٌ حَيْثُ قَالَ رَبِّ: «إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»؛ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَإِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ وَثَانِيهِمْ لُوطٌ حَيْثُ قَالَ: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»؛ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَإِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ وَثَالِثُهُمْ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ: «وَاعْتَرَلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَإِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ وَرَابِعُهُمْ مُوسَى (ع) حَيْثُ قَالَ: «فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ»؛ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَإِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ وَخَامِسُهُمْ أَخُوهُ هَارُونُ حَيْثُ قَالَ: «يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي»؛ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعَذَرُ وَ سَادِسُهُمْ أَخِي مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَشَرِ (ص) حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى

---

بِالْغَارِ مِنْ خَوْفِهِمْ» اما به نظر می‌رسد روایت مرحوم طبرسی در احتجاج (که در متن مورد بحث قرار گرفته) از این حیث که امام (ع) همه موارد ششگانه را تحت یک عنوان واحد یعنی «خوف» قرار داده‌اند، جامع‌تر باشد.

الْغَارِ وَنَوْمِنِي عَلَى فِرَاشِهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ  
إِلَّا فَالْوَصِيِّ أَعْذَرُ فَقَامَ إِلَيْهِ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ  
الْقَوْلَ لَكَ وَنَحْنُ الْمُذْنِبُونَ التَّائِبُونَ وَقَدْ عَذَّرَكَ اللَّهُ»<sup>۱</sup>.

در واقع این روایت نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین (ع) برای تبیین رفتار عظیم و پیچیده خود در جریان غصب خلافت، نه تنها مسأله خوف را مطرح کردند بلکه آن را به تاریخ دستگاه الهی و فرهنگ همه انبیاء تعمیم دادند: «إِنَّ لِي أُسْوَةً بَسِطَةً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ»، یعنی اگر با شیخین نجنگیدم، به این علت بود که به رفتار شش پیامبر اقتدا کردم و محور همه‌ی آن رفتارها خوف است.

سپس حضرت می‌فرماید: اولین نمونه و الگو و اسوه، حضرت نوح (ع) است که طبق آیات قرآن، صراحتاً به خدای متعال عرض می‌کند: «إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَتْتَصِرُ» (قمر/۱۰): پروردگارا! من مغلوب شدم پس مرا یاری برسان. حال اگر کسی بگوید، نوح (ع) این سخن را بدون خوف و نگرانی مطرح کرده، کافر شده؛ چرا که برخلاف صراحت قرآن نظر داده است. اما اگر این سخن نوح نبی بر اساس خوف بوده، پس وصی نبی اگر بر اساس خوف عمل کند، معذورتر است و عذر او قابل پذیرش‌تر.<sup>۲</sup> دومین اسوه و نمونه از انبیاء، حضرت

۱. الاحتجاج، جلد ۱، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۲. باید توجه کرد که امام (ع) در مقابل افرادی همچون اشعث که ایشان را به امامت و برتری و فضیلت بر تمام انبیاء قبول ندارند، فرمود: «اگر انبیاء را از من برتر می‌دانی و آنها بر اساس خوف عمل کردند و تو آنها را معذور می‌دانی، پس عملی که من به عنوان وصی نبی انجام دادم، عذر روشن‌تری دارد». پس

لوط (ع) است. وقتی ملائکه در ظاهر انسانی نزد حضرت لوط (ع) آمده بودند و قوم لوط (ع) خواستند با آنها اعمال شنیع انجام دهند، ایشان فرمود: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» (هود/۸۰): کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی محکم و استوار پناه می‌بردم.<sup>۱</sup> اما به دلیل فقدان قدرت و تکیه‌گاه محکم، عملاً آن نبی الهی در آن لحظات توانایی مقابله با آنان را پیدا نکرد. حال اگر کسی بگوید که این رفتار و گفتار حضرت لوط به دلیلی غیر از خوف بوده، کافر شده است چون بر ضد قرآن نظر داده و اگر این رفتار و گفتار به دلیل خوف انجام شده، پس اگر وصی بر اساس خوف عمل کند، معذورتر است. سومین اسوه از انبیا، حضرت ابراهیم (ع) است که فرمود: «وَاعْتَزِلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (سوره مریم/۴۸): از شما و [از] آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم». اگر کسی بگوید کناره‌گیری از دشمنان خدا و بت‌پرستان به دلیلی غیر از خوف بوده، به دلیل مخالفت با قرآن کافر شده و اگر به خوف حضرت ابراهیم اعتراف کند، پس وصی معذورتر است.

چهارمین نبی که امیرالمومنین (ع) به ایشان اقتدا کردند، حضرت موسی (ع) است که فرمود: «فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ» (شعراء/۲۱): «هنگامی که از شما

---

امیرالمؤمنین (ع) با این که بعد از نبی اکرم (ص)، از تمام انبیا افضل هستند، ولی در این بیان متناسب با عقیده مخاطب به جدال احسن مبادرت کردند.

۱. البته در روایات وارد شده است که مقصود حضرت لوط از «رکن شدید»، حضرت ولی عصر (عج) بوده است.

دچار خوف شدم، گریختم.» روشن است که هر کسی خوف حضرت موسی و عمل بر اساس آن را انکار کند، خلاف قرآن گفته و کافر شده و اگر آن را بپذیرد، پس عذر وصی پذیرفته تر است.

پنجمین نبی که مورد اقتدای حضرت علی قرار گرفت، حضرت هارون (ع) است که فرمود: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي» (اعراف/۱۵۰): «این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند» حال اگر کسی معتقد باشد این گفتار حضرت هارون و رفتار ایشان مبنی بر سکوت برابر گوساله پرستی بنی اسرائیل بر اساس خوف نبوده، اعتقادی مخالف صریح قرآن داشته و کافر شده و الا عذر من در سکوت ناشی از خوف در برابر شیخین پذیرفته تر است.

ششمین پیامبری که من (امیرالمومنین) به سنت «عمل بر اساس خوف» به ایشان اقتدا کردم، رسول اکرم (ص) هست. آن زمانی که ایشان به غار رفت و دستور داد من در بستر ایشان بخوابم. پس اگر کسی بگوید حرکت نبی اکرم (ص) به سوی غار بر اساس خوف نبوده، کافر شده و اگر موضع گیری بر اساس خوف را از ایشان بپذیرد، از من که وصی ایشان هستم پذیرفتنی تر است.

وقتی این بیان عمیق و اتمام حجت دقیق امام علی (ع) به پایان رسید، همه ی مردم بلند شدند و گفتند: «قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْقَوْلَ لَكَ وَ نَحْنُ الْمُذْنِبُونَ التَّائِبُونَ وَ



قَدْ عَذَّرَكَ اللَّهُ» یعنی به اشتباه و گناه خود اعتراف کردند و به حال توبه افتادند و حق را به امیرالمؤمنین دادند.

طبق این روایت شریف و امثال آن که توضیح دهنده و مفسر چندین آیه از قرآن کریم است، انبیاء سلام الله علیهم اجمعین موضع گیری های بسیار مهم، اساسی و حیاتی را براساس مسأله‌ی خوف انجام داده‌اند. بنابراین خوف نه فقط در مسأله غیبت حضرت صاحب الامر (عج) بلکه در فرهنگ انبیاء و دستگاه الهی، یک موضوع اساسی و تعمیم یافته است. متناسب با همین مطلب است که به نظر می‌رسد که باید دو دسته‌ی دیگر از روایات دالّ بر عوامل غیبت را نیز به این مسأله بازگرداند و یکی از دلایلی که نشان می‌دهد «روایات خوف» بر دو دسته دیگر مقدم و حاکم است و آنها را توضیح می‌دهد، مضمون همین روایت است که در آیات و روایات دیگری نیز تکرار شده است. علاوه بر این که وقتی در ادامه بحث، «موضوع خوف و منشأ نگرانی» روشن شود، دلیل دیگری بر محوریت و حاکمیت «روایات خوف» نسبت به «روایات تمحیص» و «عدم بیعت» شکل خواهد گرفت.

اما موضوع خوف امیرالمؤمنین (ع) - و بالتبع سایر انبیاء و اوصیاء - چه بوده است و این ذوات مقدس از چه چیز نگران بوده‌اند؟ بیان نورانی امام باقر (ع)، موضوع این خوف را به زیبایی توضیح می‌دهد: «لَمْ يُمْنَعْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَ تَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ

الإِسْلَامِ فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

وقتی مردم با غیر امیرالمومنین (ع) بیعت کردند، ایشان هیچ مانعی نداشت از اینکه مردم را به خود دعوت کرده و قیام کند مگر اینکه حضرت خوف و ترس داشت مبدا مردم از اسلام مرتد شوند و به بت پرستی بازگردند و شهادت به توحید و نبوت را — که اساس مسلمانی است — کنار بگذارند. یعنی جامعه مسلمین در زمان نبی اکرم (ص)، اسلام و توحید و نبوت را به شرط اخلاق شیخین پذیرفته بود و خوف امیرالمؤمنین (ع) از این بود که جامعه و خواص و مردم نفاق زده، به دلیل بغض و عدم پذیرش نسبت به ولایت ایشان، بخواهند از اصل توحید و نبوت نیز دست بردارند و بت پرست شوند. بنابراین امیرالمؤمنین (ع) از حق خلافت خود گذشت تا توحید و نبوت زنده بماند و راهی که نبی اکرم (ص) با یک زحمت بی سابقه، طی کرده بود، از بین نرود؛ خصوصاً با توجه به این که از زمان هبوط حضرت آدم تا بعثت نبی اکرم (ص) — حدوداً ۶۸۰۰ سال — توحید و نبوت امنیتی نداشت ولی با بعثت و بر اثر مجاهدات نبی اکرم (ص) و شمشیر امیرالمؤمنین (ع)، این دو رکن امنیت پیدا کرد. لذا حضرت باقر (ع) در ادامه روایت فرمود: «وَ كَانَ الْأَحَبَّ إِلَيْهِ أَنْ يُقَرَّهُمْ عَلَى مَا صَنَعُوا مِنْ أَنْ يَزْتَدُّوا عَنْ جَمِيعِ الْإِسْلَامِ» برای امیرالمؤمنین (ع) محبوب تر این بود که آنان بر همان توحید و نبوت — و لو با نفاق — باقی بمانند

۱. کافی شریف؛ جلد ۸، ص ۲۹۵.

ولی از همه‌ی ارکان اسلام (توحید و نبوت و شهادتین) بر نگرند. زیرا آنان نسبت به اسلام همراه با ولایت هیچ تحملی نداشتند و از اصل اسلام مرتد می‌شدند و تنها نسبت به اسلام به قرائت شیخین همراهی می‌کردند و لذا حضرت با توجه به فقدان قدرت و یاران واقعی، از حق خلافت دست برداشت تا توحید و نبوت باقی بماند و توسط منافقین حفظ شود.

در روایت دیگری که زراره از امام صادق (ع) نقل کرده، همین مضمون تکرار شده است: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَا مَنَعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنْ يَدْعُوا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ قَالَ: «خَوْفًا أَنْ يَرْتَدُّوا» قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ وَ أَحْسَبُ فِي الْحَدِيثِ وَ لَا يَشْهَدُوا أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (ص)...»<sup>۱</sup> پرسیدم چه چیزی مانع شد تا امیرالمومنین (ع) مردم را به سوی خود دعوت کند؟ حضرت فرمود: «از ترس این که مردم مرتد شوند» راوی (علی بن حاتم) می‌گوید: گمان می‌کنم که در متن حدیث این عبارت نیز وجود داشت: [از ترس این که] شهادت به پیامبری حضرت محمد (ص) نیز ندهند.

همچنین در روایت دیگری به نقل از امام باقر (ع) همین مضمون وارد شده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ عَلِيًّا (ع) لَمْ يَمْنَعُهُ مِنْ أَنْ يَدْعُوا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا أَنَّهُمْ أَنْ يَكُونُوا ضَالًّا لَا يَزِجِعُونَ عَنِ الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ

---

۱. بحارالانوار؛ جلد ۲۹، ص ۴۴۰.

يَدْعُوهُمْ فَيَأْبُوا عَلَيْهِ فَيَصِيرُونَ كُفَّارًا كُلَّهُمْ...»<sup>۱</sup> امام (ع) فرمود: علی علیه السلام فقط به این دلیل مردم را به سوی خود دعوت نکرد که اگر مردم دچار گمراهی [نفاق] باشند ولی از اسلام بازنگردند، محبوب‌تر از این بود که آنها را دعوت کند و آنها ابا کنند و همگی کافر شوند.

روایاتی که پیرامون شأن نزول آیات ابتدایی سوره معارج (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ) وارد شده نیز مؤید همین واقعیت است. طبق این روایات،<sup>۲</sup> پس از ابلاغ ولایت در غدیر، ابن حارث فهری خدمت رسول خدا رسید و گفت: «ما را به شهادتین و نماز و حج و زکات و جهاد امر کردی و پذیرفتیم اما به اینها راضی نشدی، مگر این‌که این شخص (حضرت علی) را بر ما حاکم کردی». لذا به این انتصاب الهی اعتراض کرد و با نگاه مادی خود، آن را اختصاص حکومت به بنی‌هاشم خواند و گفت: «فقد ذهب بنو هاشم بمكرمة العرب و العجم». پیامبر اکرم (ص) نیز در جواب، تاکید کردند که این یک امر الهی است و نه یک گرایش قبیله‌ای. او هم گفت: «خدایا اگر این امر الهی است، پس عذابی بر من بفرست». این درخواست کافرانیه او را خدای متعال در سوره انفال نقل کرده است: «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ

۱. علل الشرایع، جلد ۱، ص ۱۵۰.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن؛ جلد ۲، ص ۴۹۲ و مدینه المعاجز، جلد ۱، ص ۴۰۷.

عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»<sup>۱</sup> (انفال/۳۲) و علی رغم تذکر رحیمانه پیامبر (ص)، بخاطر شدت غضب و بغض از مدینه خارج شد. آنجا بود که با عذاب الهی به هلاکت رسید و آیات ابتدایی سوره معارج که از درخواست عذاب توسط کفار و نزول آن سخن می گوید، نازل شد. لذا بغض نسبت به امیرالمومنین (ع) به حدی بود که در مقابل آن حاضر بودند به کفر برگردند و مشمول عذاب الهی شوند.

پس موضوع خوف و ترس، ناظر به وضعیت «قدرت دستگاه ایمان و مؤمنین، قدرت دستگاه نفاق و قدرت دستگاه کفر» است و این که قدرت این سه نظام نسبت به یکدیگر چگونه است. در واقع ضعف مؤمنین در توازن قوا باعث خواهد شد انبیاء و ائمه در خطر شهادت قرار بگیرند و بالتبع برخی تکالیفی که بر عهده این بزرگواران قرار گرفته تا در زمان حیات خود آنها عملی شود، محقق نگردد. یعنی وضعیت توازن قوا بین این سه نظام، عاملی اساسی در تعیین وظیفه و نحوه موضع گیری انبیاء و اوصیاست. همان طور که در زمان رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) قدرت نفاق نسبت به قدرت مؤمنین برتری داشت و این باعث شد از خوف بازگشت کفر جلی و بت پرستی، بخش بزرگی از مقابله ها با دستگاه نفاق به تأخیر بیفتد تا قدرت مؤمنین به حد نصاب برسد.

---

۱. «و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! یا عذاب دردناکی برای ما بفرست».

برای توضیح بیشتر می‌توان به احادیثی که پیرامون کیفیت ابلاغ آیه ولایت در روز غدیر وارد شده توجه کرد که طبق آنها، رسول اکرم (ص) به دلیل خوف از تفرق امت و ارتداد و کفر آنها، حتی اصل ابلاغ ولایت را سه بار به تاخیر انداخت.

به عنوان نمونه از امام باقر (ع) نقل شده است<sup>۱</sup> که نبی اکرم (ص) همه‌ی احکام و شرایع را غیر از حج و ولایت ابلاغ کرده بود و لذا مأمور به حج شد. هنگامی که در جریان اداء مناسک حج به موقف رسیدند، جبرئیل بر ایشان نازل شد و امر خدای متعال مبنی بر اعلان ولایت امیرالمومنین (ع) را ابلاغ کرد. اما «فَخَشِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمَهُ وَ أَهْلَ النِّفَاقِ وَ الشُّقَاقِ أَنْ يَتَفَرَّقُوا وَ يَرْجِعُوا إِلَى جَاهِلِيَّةٍ لِمَا عَرَفَ مِنْ عَدَاوَتِهِمْ وَ لِمَا تَتَطَوَّى عَلَيْهِ أَنْفُسُهُمْ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعَدَاوَةِ وَ الْبُغْضَاءِ»؛ پیامبر اکرم (ص) از رفتار امت خود دچار خوف و خشیت و نگرانی بود که با اعلان مسأله ولایت، دچار تفرق شوند و از شدت عداوت علی (ع) و بغض به ولایت و مدیریت ایشان، به جاهلیت و بت‌پرستی برگردند. لذا پیامبر (ص) در آن مکان، امر ولایت را ابلاغ نکرد و «سَأَلَ جِبْرِئِيلَ أَنْ يَسْأَلَ رَبَّهُ الْعِصْمَةَ مِنَ النَّاسِ وَ انْتَهَرَ أَنْ يَأْتِيَهُ جِبْرِئِيلُ بِالْعِصْمَةِ مِنَ النَّاسِ عَنِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ فَأَخَّرَ ذَلِكَ»؛ از جبرئیل خواست تا عصمت و حفاظت و ضمانتی از فتنه مردم و مخالفت منافقین از خدا بگیرد و

---

۱. الاحتجاج؛ جلد ۱، ص ۵۶.

منتظر ماند تا جبرئیل این حفاظت و ضمانت را از خدای متعال برای آن حضرت بیاورد. لذا ابلاغ امر ولایت را به تاخیر انداخت تا وقتی رسول اکرم (ص) به مسجد خیف رسیدند، دوباره جبرئیل نازل شد و امر خدای متعال درباره اعلان ولایت را به نبی اکرم (ص) ابلاغ کرد اما از سوی خدای متعال عصمت و حفاظتی اعلام نکرد و پیامبر (ص) نیز به دلیل همین خوف، دوباره ابلاغ دستور خدای متعال را به تاخیر انداخت. بار سوم جبرئیل در کراع الغمیم (محلی در راه مکه به مدینه) امر ولایت را بدون وعده الهی بر حفاظت و عصمت از مردم ابلاغ کردند و نبی اکرم (ص) نیز مجددا اعلام علنی ولایت را به تاخیر انداخت. اما تنها زمانی حضرت رسول (ص) مسلمین را جمع کرد و ولایت امیرالمومنین (ع) را ابلاغ کرد که جبرئیل در غدیر خم نازل شد و وعده الهی مبنی بر عصمت و حفاظت از مردم را به آن حضرت رساند: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده/۶۷) و به تعبیری، خدای متعال ضمانت داد که با مشیت بالغه خود، اوضاع را به نحوی مدیریت می کند که منافقین در هنگام ابلاغ آیه کودتا نکرده و مجلس را به هم نریزند و مخالفت علنی نداشته باشند و بر طبل بت پرستی و جاهلیت نکوبند تا حجت تمام شود و امر ولایت، حداقل به صورت علنی تشریح شود و زمینه هدایت به صورت مطلق از بین نرود؛ گرچه تا مدت ها محقق نشود. مضمون این روایت نشان می دهد که با وجود جایگاه والای ولایت و بازگشت اساس اسلام به این امر مقدس، حتی

«ابلاغ» این مساله نیز - و نه فقط تحقق آن - منوط به مقوله «خوف از قدرت دستگاه طغیان» و مربوط به مسأله توازن قوا بین دستگاه ایمان و کفر و نفاق است.

حتی شخص شخیص نبی اکرم (ص) نیز در ابتدای خطبه‌ی غدیر بر این واقعیت تاکید می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ جَبْرِيْلَ (ع) هَبَطَ إِلَيَّ مَرَارًا ثَلَاثًا يَا مُرْنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي وَهُوَ السَّلَامُ أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ كُلَّ أَبْيَضٍ وَأَسْوَدَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي...» جبرئیل سه بار بر من نازل شد و از سوی خدای متعال به من دستور داد که ولایت علی (ع) را ابلاغ کنم، «سَأَلْتُ جَبْرِيْلَ أَنْ يَسْتَعْفِي لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لِعِلْمِي بِقِلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ...» اما من از جبرئیل خواستم تا از این مأموریت معاف شوم چون از کمی و قلت اهل تقوا و کثرت منافقین آگاهم و به این وضعیت علم دارم.

این بیان حضرت رسول (ص) تصریح می‌کند که وضعیت قدرت مؤمنین و نسبت آن با وضعیت قدرت منافقین یا کفار، موضوع خوف و نگرانی معصومین را شکل می‌دهد و به تعبیر دیگر، وضعیت عینی توازن قوا بین سه دستگاه کفر و نفاق و ایمان است که خوف ائمه هدی و بالتبع کیفیت وظایف آنها را رقم می‌زند. اگر قدرت مؤمنین اندک باشد و در تولید قدرت الهی ضعیف باشند و در مقابل، منافقین با تدابیرشان، جامعه و قدرت نفاق آلود



ایجاد کرده باشند، حتی ابلاغ امر ولایت به تأخیر می افتد؛ چه برسد به تحقق همه جانبه‌ی ولایت الهی که وظیفه‌ی ویژه حضرت ولی عصر (عج) است. البته روشن است که قلت مؤمنین صرفاً یک امر کمی و عددی نیست تا اگر جمعیت مؤمنین افزایش پیدا کرد، خوف برطرف شود؛ چون به تصریح قرآن «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> (بقره/۲۴۹) بلکه قاعدتاً وضعیت مؤمنین از لحاظ کیفیت قدرت ایمانی نیز مدنظر و دخیل در موضوع است.

بر اساس آنچه از فرهنگ آیات و روایات پیرامون معنا و جایگاه خوف و موضوع آن بیان شد، می توان گفت خوف حضرت حجت (عج) به این دلیل است که در صورت ظهور، ظرفیت قدرت دستگاه ایمان و شیعیانشان به میزانی نباشد که ایشان را در مأموریت بزرگشان (یعنی اقامه توحید در سراسر جهان و درگیری با ابرقدرت‌های کفر و نفاق و نابودی همه جانبه آنان) همراهی کنند؛ زیرا در این صورت، ایشان نیز همانند اجداد خود به تنهایی و غربت و مظلومیت دچار می‌شود و بالتبع، قبل از انجام مأموریت خود به شهادت خواهد رسید؛ بدون این که وعده الهی به همه ادیان و موحدین برای جهانی شدن توحید محقق شده باشد. بنابراین حضرت به وضعیت شیعیانشان در امر «تولید قدرت الهی» می‌نگرند و از قدرت کمتر آنان در مقابل منافقین و

---

۱. «چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند».

کفار در توازن قوا و بالتبع، از غربت و شهادت خود «قبل از تحقق مأموریت الهی» می‌هراسند و همین خوف، عامل غیبت ایشان است.

البته روشن است که مؤمنین و محبین علی‌رغم ضعف‌های خود، به صورت مطلق محکوم نیستند زیرا به نسبت ایمان و استقامت و درک خود، سطوحی از قدرت الهی را تحقق بخشیده‌اند که تبیین روند تکامل آن در طول تاریخ، بسیار ضروری است و لذا در ادامه مباحث به آن پرداخته خواهد شد.

در همین جاست که ضعف ادراکات و کودکانه‌بودن تصورات کسانی که به دلیل برخی ناهنجاری‌ها، نظام و انقلاب اسلامی را از مشروعیت ساقط می‌دانند، روشن می‌شود؛ چرا که متوجه نیستند این انقلاب، اسلام و شیعه را وارد معادلات قدرت و سیاست جهانی کرده و به این صورت، سطوحی از خوف و ترس حضرت ولی عصر (عج) نسبت به ضعف مؤمنین در برابر کفار و منافقین را برطرف کرده است. در واقع انقلاب اسلامی، توازن قوای سیاسی را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تغییر داده و به همین دلیل باید گفت ملت ایران، وفادارترین امت به حضرت ولی عصر (عج) هستند؛ چراکه با تبعیت خود از نواب عام حضرت حجت، سطوحی از عوامل غیبت را مرتفع کرده‌اند. قبل از انقلاب، همین ملت علی‌رغم عزاداری و سینه‌زنی برای اباعبدالله (ع)، در مقابل شاه - که خدمتگزاری وفادار برای دستگاه کفر و افزایش قدرت آنها بود - ذلیل بود، اما حضرت امام (ره) با دم مسیحایی خود، ملت حسینی ایران

را پروراند و با تکیه بر وجدان عاشورایی آنان، نوکر دستگاه کفر را از خاک ایران و بلاد اسلام بیرون کرد؛ در مقابل قدرت کفر و تقسیم جهان به «شرق و غرب مادی» ایستاد و شعار نه شرقی و نه غربی را در عینیت تحقق بخشید و اسلام را به مبدأ و منشأی برای قدرت و سیاست جهانی تبدیل کرد. یعنی در دورانی که معادلات قدرت جهان مطلقاً به دست کفار بود و دنیا بین دو جناح از دنیاپرستان (شرق و غرب) تقسیم شده بود، شیعه به سرپرستی نائب عام امام زمان (عج) توانست وارد معادلات قدرت جهانی شود و به تعبیر زیبای مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم، «دوگانه‌ی شرق و غرب مادی» را به «دوگانه اسلام - استکبار» تبدیل کند.

گرچه در این هزار و اندی سال که امام و مولای ما در غیبت به سر می‌برد، دستگاه کفر و نفاق معطل نمانده و تعطیل نبوده بلکه ظلمات و شهوات را عمیق‌تر و پیچیده‌تر کرده است و لذا هر لایه‌ای از این ظلمات و شهوات که به همت مؤمنین از بین می‌رود، تازه سطوح عمیق‌تر این تاریکخانه و شدت کار لازم برای از بین بردن آن نمایان می‌گردد. ممکن است تصور شود این نوع بحث و این نحوه رویکرد، سخت‌انگاری بی‌دلیلی است که محل طرح آن مجالس عزای حسینی نیست، اما حقیقت آن است که مسأله غیبت و رفع عوامل آن اگر پیچیده و سخت نبود، دوران غیبت به بیش از هزار و صد سال نمی‌رسید. اگر طبق فرهنگ آیات و روایات، «وضعیت عینی توازن قوا» عامل

غیبت و مانع ظهور است، قطعاً مسأله سخت و پیچیده خواهد بود. مگر مسئله‌ی شهادت حضرت اباعبدالله (ع) و انتقام خون ایشان، امر سهلی است؟! مگر نمی‌دانند چه نوامیسی هتک شده و چه خون مطهری ریخته شده است؟! مگر نمی‌دانند چه لایه‌هایی از کفر و نفاق بر بشریت تحمیل شده و برای نابودی این رسوبات چه زحمات و ریاضت‌های جمعی و اجتماعی ضروری است؟! مگر هیأت نباید دغدغه انتقام خون حضرت سیدالشهداء (ع) را داشته باشند؟ و مگر بر حسب روایات، انتقام خون حضرت سیدالشهدا (ع) بدون بازگشت حضرت ولی عصر (عج) ممکن است؟! حال اگر روشن شود که مانع بازگشت امام زمان (عج)، خوف ایشان از وضعیت قدرت مؤمنین در توازن قوای جهانی است، نباید این سنخ از مباحث در منابر عزاداری مطرح شود؟ کسانی که این مباحث را سخت و پیچیده می‌شمارند، چرا وقتی فرزندان خود را به محافل علمی می‌فرستند تا مباحث تخصصی سنگین و اصطلاحات پیچیده را (که توسط دنیاپرستان عالم برای اداره جهان تولید شده) یاد بگیرند، به فکر طرح چنین ایراداتی نمی‌افتند؟ آیا با ریختن چند قطره اشک، تکلیف از ما ساقط می‌شود؟! یا اشک باید قلب‌ها را آماده کند تا بتوانند تکالیف سنگین را به دوش بگیرند و توازن قوا در جهان را به هم بزنند و آمادگی برای ظهور را عملاً اثبات کنند؟

البته روشن است بنا نیست امام زمان (ع) به صورت صددرصد اعجازآمیز و بدون تکیه به قدرت مؤمنین، قدرتهای مادی را از بین ببرد و الا اگر چنین تصویری حقیقت داشت، ۱۰۰۰ سال پیش هم می توانست صرفاً با تکیه به قدرت الهی و بدون رعایت تناسب با قدرت مؤمنین، به نابودی ابرقدرت های طغیانگر مبادرت کند. در صورت صحت چنین تصور خامی، اساساً خود نبی اکرم (ص) نیز می توانست اسلام را به صورت کامل محقق کند و دشمنان آن را به ورطه نابودی مطلق بکشاند و حتی حضرت آدم (ع) هم می توانست به همین طریق، قابیلیان را نابود کند و همه ی این درگیری ها را از همان ابتدای تاریخ پایان ببخشد! اما سنت الهی چیز دیگری است و دنیا «دار اختیار» و درگیری نظام اختیارات است و مسأله آن است که چطور اختیارات یک امت با طوع و رغبت خود، به سمت امام حق منعطف گردد و با او هماهنگ شود تا در مقابل ابرقدرتهای دنیاپرست که بر بشریت سلطه دارند، بایستند و توحید را در تمام جهان تحقق بخشند که فرمود: «حتی تسکنه ارضک طوعاً».

لذا تنها مجالس عزاداری اباعبدالله (ع) است که محلّ طرح چنین مباحثِ سختی است چون خون ایشان و توجه به مصائب راتبه آن حضرت است که سختی ها را آسان می کند. همین عزاداری ها، سرمایه اصلی و ریشه اساسی جامعه شیعه است و در چنین جلساتی است که از طریق ارتقاء محتوای منابر، اشعار و نوحه ها باید برای عموم محبین روشن شود که وضعیت توازن قوا

چگونه است؛ چه مسیری را طی کرده‌ایم و مسیر پیش‌رو برای تولید قدرت ایمانی بیشتر چیست و نقاط ضعف و آسیب‌پذیری ما از دشمن کدام است. در این صورت روشن خواهد شد که علی‌رغم تبلیغات دشمن و فهم غلط متحجرین و غرب‌زده‌ها مبنی بر ۴۰ سال مشکل و عقب‌ماندگی، در طول این ۴۰ سال امت محمد و آل محمد توانسته تسلط کفر بر وضعیت سیاسی دنیا را بشکند و اسلام را وارد عرصه تعیین سرنوشت سیاسی بشر کند و در مقابل همه حمله‌ها برای از بین بردن این دستاورد عظیم مقاومت نشان دهد و آن را تثبیت کند و از سوی دیگر، کماکان در عرصه قدرت فرهنگی و قدرت اقتصادی، دست برتر با کفار است و ضربه‌پذیری مؤمنین از دستگاه مادی غرب ادامه دارد.

در واقع موضوع توازن قوا، فقط ناظر به قدرت سیاسی نیست بلکه شامل قدرت فرهنگی و قدرت اقتصادی نیز می‌شود. قدرت فرهنگی آنان، نظام واحدی از تولید و توزیع و مصرف علم در دنیا به راه انداخته که در کشور ما هم جریان پیدا کرده و فرزندان ما را در حالت شیفتگی نسبت به علوم و فرهنگ آنها قرار داده است. رسانه‌های آنها با مدیریت اخبار، در قلوب بخش‌هایی از مردم ما تصرف می‌کنند و آنان را در معرض ترس و ناامیدی و تزلزل قرار می‌دهند. یا با قدرت اقتصادی و تکنولوژی پیچیده و سرمایه کلان خود، همه دل‌ها را ربوده و کشورهای دنیا را به طواف بر محور دلار دچار کرده‌اند. حال

اگر حضرت (عج) ظهور کند و بخواهد همه‌ی دستگاه فراعنه مدرن را نابود کند، آیا آنان از تمام قوای خود برای بقاء استفاده نمی‌کنند؟! آیا با رسانه‌های‌شان دست به خبرسازی نمی‌زنند و یا برای مقابله، به ارتکازات موجود علمی تکیه نمی‌کنند یا از محروم کردن دیگران از زندگی دنیاپرستانه و قدرت اقتصادی خود بهره نمی‌برند؟! قطعاً و با توجه به ارتقاء قدرت کفر و نفاق و گستردگی و شرح صدر آنها برای دنیاپرستی، فتنه‌ها شدیدتر از سال ۶۱ قمری خواهد بود و لذا لزوماً این‌گونه نیست که کسانی دقیقاً به شیوه اهل کوفه، حضرت ولی عصر (عج) را به دشمن تحویل دشمن دهند بلکه امتحانات متناسب با پیچیدگی قدرت دستگاه طغیان شکل خواهد گرفت. در واقع امروز به دلیل رشد عقلانیت مؤمنین و پیچیدگی قدرت دستگاه طغیان، تکالیف جدید و سنگینی متوجه ما شده است در حالی که در سده‌های گذشته، به علت فقدان چنین ادراکاتی در هر دو دستگاه، تکالیف ساده‌تری شکل گرفته بود.

پس اگر محبین اهل بیت پیش از بازگشت حضرت حجت (عج) در مقابل کفار و منافقین منفعل باشند و از امتحانات مربوط به مقابله با قدرت دشمن عبور نکرده باشند، قطعاً - و لو با طی دهها واسطه و صدها عقبه - کار به تنهایی و شهادت حضرت ختم خواهد شد. ولی اگر در مجالس عزاداری و در همه اجتماعات دینی، با گفتگو درباره عوامل غیبت به تشخیص مصادیق «بت پرستی مدرن» همت گماشته شود و تحلیلی دقیق از وضعیت توازن قوا در

مقابل کفر و نفاق و نقاط قوت و آسیب‌های خودی به عموم مردم ارائه شود و  
نخبگان حوزوی و دانشگاهی به ساخت یک دستگاه محاسباتی و تخصصی  
برای رصد وضعیت توازن قوا موفق شوند و با تکیه بر آن، بتوانند جهت‌گیری  
الهی را بر نحوه اداره کشور حاکم کنند و توازن قوای جهانی در عرصه فرهنگ  
و اقتصاد را نیز بشکنند، آنگاه می‌توان گفت حرکتی حقیقی برای رفع موانع  
غیبت و زمینه‌سازی ظهور و اعلام آمادگی عملی برای بازگشت حضرت  
صاحب‌الامر (عج) انجام شده است.



## مبحث هشتم

# بازگشت «روایات تمحیص» به «روایات خوف و مسأله توازن قوا» بر اساس قرائن نقلی و عقلی؛ زمینه‌ای برای درک جدید از چالش‌های انقلاب اسلامی از دوران مبارزه تا کنون

مصیبت شهادت حضرت اباعبدالله (ع) و فرزندان و اصحاب باوفای ایشان و به اسارت رفتن اهل بیت پیامبر اکرم (ص) به قدری سنگین است که انتقام این خون پاک فقط با قیام حضرت ولی عصر (عج) و ظهور ایشان محقق می‌شود ولی علل و عواملی باعث غیبت و مانع ظهور شده‌اند. طبق مباحث قبلی که بر اساس جمع‌بندی از روایات ارائه شد، مهم‌ترین علت غیبت حضرت صاحب‌الامر — که در بیانات ائمه هدی (ع) بدان اشاره شده — «خوف» ایشان است و خوف و نگرانی آن ذات مقدس، ریشه در ضعف قدرت مؤمنین در مقابل قدرت کفار و منافقین داشته و دارد. به عبارت دیگر توازن قوا بین سه نظام «کفر و نفاق و ایمان» همواره در وضعیتی بوده که پرستش اجتماعی خدای متعال را در معرض خطر قرار می‌داده و این امر (یعنی نسبت بین قدرت دنیاپرستان و قدرت خداپرستان و برتری طرف دنیاپرست در موازنه قدرت) مایه خوف همیشگی

انبیاء و اوصیای الهی بوده و آنها را دچار این نگرانی می کرده که قبل از شهادت خود نتوانند مأموریتی که بر دوش آنها گذاشته شده، تحقق بخشند. چون مأموریت اصلی و تمام هویت این ذوات مقدس چیزی جز دفاع از پرستش خدای متعال و کلمه‌ی توحید متناسب با تدابیری که خدای متعال برای تکامل تاریخ در هر مرحله در نظر گرفته، نیست.

همین واقعیت درباره خوف انبیاء و اوصیاء و موضوع آن، در آیات قرآن و تفسیر اهل بیت از این آیات نیز قابل پیگیری است. به عنوان نمونه خداوند متعال در آیه ۵۵ سوره نور می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا». این آیه کریمه در روایات اهل بیت (ع)<sup>۱</sup> به دوران ظهور حضرت ولی عصر (عج) معنا شده و در تناسب کامل با مباحث گذشته، به روشنی بر مسأله خوف و تبدیل آن به امنیت در آن عصر و ارتباط آن با موضوع قدرت و حاکمیت تاکید دارد و دوران غیبت و ظهور را بر اساس خوف و امن توضیح می دهد: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد

---

۱. الغیبه للنعمانی؛ ص ۲۴۰ و تاویل الآیات؛ ج ۱، ص ۳۶۸.

ساخت و بعد از خوف و ترسی که به آن دچار بودند، [وضع] آن‌ها را به امنیت و امان تبدیل خواهد کرد؛ [تا] مرا عبادت کنند و هیچ چیزی را شریک من قرار ندهند». لذا بر اساس این آیه شریفه، عبادت خدای متعال و پرستش او به نحو همه‌جانبه و نابودی شرک به نحو مطلق تنها زمانی محقق می‌شود که به جای قدرت‌های مادی، دستگاه ایمان بر زمین حاکم شود و در این صورت است که خوف انبیاء و اوصیاء به حالت امنیت تبدیل خواهد شد و الا با حاکمیت دنیاپرستان، فرستادگان الهی همواره در حالت عدم امنیت و خوف نسبت به وضعیت توحید قرار دارند کما این که حضرت ولی عصر (عج) در چنین حالتی به سر می‌برند. لذا فقط با تسلط مؤمنین بر زمین (لیستخلفنهم فی الارض) است که کلمه توحید امنیت پیدا خواهد کرد و همه خضوع‌ها و پرستش‌ها و تعلق‌ها و انقطاع‌ها به صورت تام و کامل به سوی خداوند متعال جهت خواهد گرفت. در دعای افتتاح هم که توسط نائب خاص حضرت ولی عصر (عج) جناب محمد بن عثمان (ره) نقل شده<sup>۱</sup> و در شب‌های ماه رمضان تلاوت می‌شود، با تمسک به همین آیه، به موضوع خوف و امن اشاره شده و این مضمون، دستمایه دعا برای حضرت صاحب‌الامر قرار گرفته است: «أَبْدَلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا» و از خدا درخواست شده تا حالت خوفِ حضرت حجت به حالت امنیت تبدیل شود. سپس در ادامه‌ی دعا مجدداً به مسأله خوف و مانع‌بودن آن برای اظهار کامل حق

---

۱. الاقبال بالاعمال الحسنه؛ ج ۱، ص ۱۳۸.

اشاره می‌شود: «اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ» خدایا به وسیله امام زمان (عج)، دین خود و پیامبرت را اظهار کن تا هیچ چیزی از حق، از ترس و خوف احدی از مردم (که در مقابل دستگاه خداوند ایستاده و قدرتی مادی پدید آورده باشد) پنهان نماند.»

پس اگر فرمود: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶) و غرض از خلقت را عبادت و پرستش خود معرفی کرد، طبق آیه ۵۵ سوره نور نیز «يَعْبُدُونِي» هنگامی تحقق می‌یابد و پرستش الهی به نحو کامل به عنوان غرض خلقت، تنها زمانی میسر می‌شود که ظهور حضرت ولی عصر (عج) فرا برسد و با استخلاف ایشان و تمکین دین الهی، قدرت کفر و نفاق نابود شود. در این صورت است که: «يَعْبُدُونِي لِأَيْشُرْكَونَ بِي شَيْئًا». اما تا قبل از ظهور، به هر مقدار که دستگاه کفر و نفاق قدرت داشته باشند، به همان میزان هم جریان پرستش خداوند متعال ضربه خورده و محدود شده است. لذا نباید تصور شود که عبادات و نماز امثال ما حتی وقتی با حضور قلب و جاری شدن اشک همراه باشد، به معنای تحقق عبادتی ویژه و خاص است که درجات بالایی از پرستش الهی را رقم زده بلکه حقیقت عبادت و پرستش و نفی شرک هنگامی تحقق می‌یابد و عالم خلقت زمانی به غرض خود می‌رسد که طواغیت و دنیاپرستان قدرت نداشته باشند و این منابع تولید کفر و شرک و این موانع پرستش خدای متعال از بین بروند. در این صورت است که «خوف» تبدیل به امنیت می‌شود.

در واقع با قدرت گرفتن طواغیت و دنیاپرستان و ضرباتی که بر دستگاه ایمان وارد می‌کنند، حتی عبادات فردی نیز بسیاری از آثار خود را نخواهد داشت؛ همان‌گونه که در زیارت ناحیه مقدسه<sup>۱</sup> ذکر شده که با شهادت امام حسین (ع) توسط دستگاه طغیان، چه وضعیتی برای عبادات و حقائق الهی پیش آمده است:

«فَالْوَيْلُ لِلْعُصَاةِ الْفَسَّاقِ لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ وَعَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَنَقَضُوا السُّنْنَ وَالْأَحْكَامَ وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ... فَقَدْ بَفَقْدِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ<sup>۲</sup>»

لذا تنها زمانی که مؤمنین توانایی یاری حضرت ولی عصر (عج) و انتقام خون سیدالشهدا (ع) را پیدا کنند، آثار کامل نماز و سایر عبادات بر آنها مترتب خواهد شد. اما دوران غیبت و زمان تسلط دشمنان خدا، دورانی است که نماز، قرآن و به طور کلی، هدایت ضربه خورده و متناسب با همین واقعیت است که جبرئیل در هنگام شهادت حضرت علی (ع) فریاد زد: «تهدّمت و الله ارکان الهدی». لذا تا زمانی که حرکت دقیق و پیوسته‌ای برای تغییر توازن قوا به نفع دستگاه ایمان توسط مؤمنین محقق نشده، نباید به تدبیر و عبادات خود دلخوش کرد، زیرا بنا به تعبیر قرآنی «لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» (نور/۵۵)، آن عبادت و

۱. المزار الکبیر؛ ص ۴۹۶.

۲. «پس وای بر سرکشان فاسق! آنان با کشتن تو اسلام را کشتند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنت‌ها و احکام پیامبر (ص) را نقض کرده و پایه‌های ایمان را نابود ساختند... با فقدان تو، تکبیر و تهلیل خداوند متعال از بین رفت».

دین‌داری و تدبیری که خدای متعال می‌پسندد و به آن راضی است، با ظهور و غلبه بر قدرت کفر و نفاق محقق خواهد شد. لذا جمع بین آیه «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» و آیه «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» نشان می‌دهد که عبادت و پرستش خدای متعال به عنوان غرض خلقت، یک پرستش جمعی و تمدنی و جهانی است که با ظهور حضرت ولی عصر (عج) رخ می‌دهد. کما این‌که وقتی حضرت آدم با مشاهده ذریه خود در عالم ذر از علت خلقت سوال کرد، خدای متعال در پاسخ از تعبیری شبیه به آیه مورد بحث استفاده فرمود: «فَنَظَرَ آدَمُ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ هُمْ ذُرٌّ قَدْ مَلَأُوا السَّمَاءَ فَقَالَ آدَمُ يَا رَبِّ مَا أَكْثَرَ ذُرِّيَّتِي وَ لِأَمْرِ مَا خَلَقْتَهُمْ فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ بِأَخْذِكَ الْمِثَاقَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْبُدُونَنِي وَ لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»<sup>۱</sup>.

البته باید توجه داشت که مؤمنین برای مقابله با قدرت مادی، باید قدرت را به صورت الهی به دست بیاورند؛ نه اینکه تولید قدرت را براساس معادلات دنیاپرستان پیگیری کنند و الا تفاوتی بین جامعه ایمانی و جامعه الحادی نخواهد بود. پس برای رفع عوامل غیبت باید روشن شود که احکام «تولید قدرت الهی» در همه‌ی عرصه‌ها چیست؟ اگر فقهات شیعه به ظرفیت لازم برای استنباط این

---

۱. «پس خداوند وحی فرمود به آدم که نظر کن چه می‌بینی؟ حضرت آدم به ذریه خود نگاه کرد که ذرات بودند و آسمان مملو بود از آنها. حضرت آدم گفت: خدایا چه بسیارند فرزندان من، برای چه امری ایشان را آفریده‌ای، و برای چه سبب اراده داری بگرفتن عهد و پیمان از ایشان؟ خطاب رسید: برای آنکه مرا عبادت کنند و شریکی برای من قائل نشوند...». علل الشرایع؛ ج ۱، ص ۱۱.

احکام دست پیدا کند و علوم دانشگاهی، محاسبات و معادلات لازم برای تحقق این احکام را بدست آورند و در نتیجه، حوزه و دانشگاه در یک همکاری قاعده‌مند بتوانند نسخه الهی - کاربردی برای اداره کشور به نظام اسلامی ارائه کنند، آنگاه توازن قوا به نفع دستگاه ایمان تغییر می‌کند. در دوران مبارزه و نهضت ملت ایران بر ضد رژیم پهلوی نیز - که از موفق‌ترین تجارب جامعه مؤمنین است - نیز قدرتی ایمانی تولید شد که با مبارزات مادی و روند متداول برای مبارزه و کسب قدرت در جهان، تفاوتی اساسی داشت. چون مبارزه برای ایجاد یک قدرت جدید و ساقط کردن قدرت حاکم در قرن بیستم، دو معادله رایج داشت: یا با تأسیس حزب و ورود به عرصه انتخابات، اکثریت یا اقلیتی از کرسی‌های مجلس تصاحب می‌شد تا وسیله‌ای برای فشار بر هیئت حاکمه و امتیازگیری و قید زدن به قدرت آن و تغییر تدریجی نظام باشد که این روش مبارزه برآمده از بلوک غرب بود و می‌توان از آن به «روش مبارزه پارلمانی» تعبیر کرد. یا با آموزش و تربیت چریک و ایجاد گروه‌ها و سازمان‌های چریکی و درگیری نظامی و امنیتی با قدرت حاکم، نقاطی از کشور تصرف می‌شد تا با فرسایش نظام، موجبات سرنگونی آن فراهم شود که این روش مبارزه برآمده از بلوک شرق بود و «مبارزه مسلحانه» نام داشت. این روش‌ها مبارزه را به مقوله‌ای دارای فرمول علمی و تجربیات عینی تبدیل کرده بودند که در همه جهان قابل تکرار و تکثیر بود و لذا نخبگان مبارزه در ایران هم یا همانند نهضت آزادی به دنبال

مبارزه به روش پارلمانی بودند و یا همانند مجاهدین خلق، مبارزه مسلحانه را پی‌گیری می‌کردند.

اما حضرت امام(ره) این دو روش را با هدف الهی خود متناسب نمی‌دید و از هیچ‌یک از آنها برای مبارزه و تصاحب حاکمیت و تولید قدرت جدید در برابر قدرت موجود استفاده نکرد بلکه با تبیین راه و منش امام حسین(ع) و یزید ملعون و سپس تطبیق آن به دوران حاضر، به افشاگری مظالم شاه برای عموم مردم و محبین اهل بیت(ع) پرداخت و «پیروزی خون بر شمشیر» را بر اساس شهادت‌طلبی و حق‌خواهی و مظلومیت ملاک عمل قرار داد تا حساسیت‌های الهی ملت حسینی ایران، باعث حرکت و قیام بر ضد یزید زمان شود. اما اکثر مبارزین و نخبگان سیاسی، مبارزه در دوران مدرن را یک امر علمی می‌دانستند که کارآمدی و تجارب ناشی از آن را نمی‌شود و نباید کنار گذاشت و لذا روش مبارزه حضرت امام(ره) را بی‌حاصل و بی‌نتیجه و از پیش شکست‌خورده می‌دانستند و قائل بودند برای کسب قدرت، باید از روش‌های متداول و تجربه شده در دنیا استفاده کرد. اساساً از عوامل اصلی که حضرت امام خمینی(ره) از سال ۴۲ تا سال ۵۶ در اوج تنهایی و غربت قرار گرفت، اتکاء نخبگان مبارز به روش‌های متداول و مادی برای قیام و مبارزه بود. با این حال، آن ابرمرد حتی در اوج طرد و تبعید نیز اجازه مبارزه مسلحانه به مبارزین انقلابی نداد و حزب نیز تأسیس نکرد تا با شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی، قدرت را به شیوه



مرسوم کسب کند. در واقع خدای متعال، نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) تولید قدرت را بر اساس اراده‌های ایمانی و انگیزه‌های الهی جامعه مؤمنین انجام می‌دادند و حضرت امام (ره) نیز با تبعیت از این مسیر نورانی، انقلاب را به پیروزی رساند.

البته روش ایمانی ایشان، با درک و «وجدان الهی» از فرهنگ قرآن و ائمه اطهار (ع) بدست آمده بود و الا بحثی تخصصی در حوزه‌های علمیه درباره روش الهی قیام شکل نگرفته بود و به تعبیر مقام معظم رهبری (در بیانیه گام دوم): «هیچ تجربه‌ی پیشینی و راه طی شده‌ای در برابر ایشان وجود نداشت». لذا امروز با گذشت ۴۰ سال از انقلاب، زمان آن رسیده تا با استنباط احکام «تولید قدرت الهی» در حوزه و تبدیل آن به معادلات علمی توسط دانشگاه، علوم انسانی کاربردی در غرب و مفاسد آن به صورت علمی و استدلالی، افشاء شده تا زمینه برای کنارگذاشتن این علوم در مدیریت نظام اسلامی فراهم شود و مناسب قدرت الهی، قابلیت تکرار و تعمیم در ابعاد مختلف نظام پیدا کند. البته حضرت امام (ره) به دلیل اینکه عمر خود را در فهم از مصائب حضرت ولی عصر (عج) و همراهی با ایشان به سر برده و لذا همواره بدنبال ایجاد قدرت الهی برای مؤمنین بوده، علی‌رغم فقدان این مباحث تخصصی در حوزه‌های علمیه، سی سال قبل از این به زیباترین و موجزترین شکل، غیبت و ظهور و انتظار را معنا کرده است: «انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید

کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور ان شاء الله تهیه بشود»<sup>۱</sup>. رضوان خدا بر او باد که چندین دهه از نخبگان و جامعه جلوتر حرکت می‌کرد. در واقع شاخصه‌ی اصلی نواب عام امام زمان (عج) در دوران غیبت، فهم احکام الهی در موضوع توازن قوا است، نه صرفاً قدرت استنباط احکام فردی از آیات و روایات! البته تمام علما و مجتهدین، محترم هستند ولی منزلت نیابت عامه در هر دوران تنها مخصوص کسی است که بار اصلی دین‌داری در دوران غیبت را به دوش می‌کشد؛ یعنی با تکیه بر مناسک قدرت الهی، از جامعه ایمانی در مقابل قدرت مادی کفر و نفاق محافظت می‌کند.

پس اگر گفته شد برای رفع عوامل غیبت، نظام ایمانی باید توازن قوا را تغییر دهد و در برابر کفر و نفاق، قدرت برتر را ایجاد کند، به این معنا نیست که مؤمنین می‌توانند برای تولید قدرت از فرهنگ و روش‌های دنیاپرستان استفاده کنند. لذا همان‌گونه که انقلاب اسلامی ایران در مبارزه و قیام و ساخت «اصل حاکمیت» از روش‌های مادی استفاده نکرد و به صورت وجدانی بر اساس احکام قدرت الهی عمل کرد، امروز نیز در «کیفیت حاکمیت» و نحوه اداره کشور باید از روش‌های مادی و متداول اداره کشور فاصله بگیرد؛ یعنی به یک مرزبندی عمیق و همه‌جانبه با الگوی «توسعه پایدار و همه‌جانبه» دست پیدا

---

۱. صحیفه امام؛ ج ۸، ص ۳۷۴.

کند. به نظر می‌رسد موضوع امتحان امروز جامعه شیعه نیز همین امر مهم است و الا در صورتی که نسخه اداره کشور منبعث از علوم متداول در عرصه حکمرانی باشد، نظام مقدس جمهورس اسلامی در معرض خطر انحلال در تمدن مدرن قرار خواهد گرفت و هشدارهای مقام معظم رهبری پیرامون از بین رفتن هویت و محتوای انقلابی نظام رنگ واقعیت به خود خواهد گرفت.

در همین راستا به نظر می‌رسد روایاتی که «خالص شدن (تمحیص) و پاک‌سازی مؤمنین» را به عنوان یکی از عوامل غیبت مطرح کرده است، ناظر به همین مهم باشد؛ زیرا اگر موضوع «خالص شدن»، فهم و عمل به اموری مانند رعایت احکام وضو و نماز و شک در رکعات یا امثال آن باشد، در این صورت باید گفت با تلاش‌های فقهای عظام شیعه در فهم صحیح احکام فردی و ابلاغ آن به مکلفین، چنین ادراکات و اعمالی در گذشته محقق شده و لذا طبعاً ظهور باید در سده‌های گذشته واقع می‌شد! پس موضوع تمحیص و پاک‌شدن از ناخالصی‌ها باید از امور دیگری بوده و می‌تواند ناظر به امری از قبیل «چگونگی تولید قدرت» باشد؛ زیرا دستیابی به قدرت یا تولید آن در نزد اهل دنیا و مادیون قواعد و راه و روشی دارد که علوم و محاسبات آن معلوم روشن است و ساختارهای عینی و تجربیات میدانی آن نیز در تمامی دنیا جریان پیدا کرده است. در چنین فضایی از اثبات علمی و الزام عینی، زمینه‌های زیادی برای انحراف حتی برای شیعیان و محبین فراهم می‌شود و ابتلا به مناسک دنیاپرستان

در امر قدرت، برخی اقشار و صنوف و گروه‌های شیعه را به فتنه و نفاق دچار می‌کند.

به‌طور نمونه، نهضت آزادی شامل افراد متدینی بود به نحوی که حتی برخی از سران آن، در سفر به اروپا با خود آفتابه می‌بردند تا برای رعایت احکام طهارت با مشکل مواجه نشوند. بنابراین مقید به احکام فردی و اهل تقلید بودند. اساساً فقه شیعه با مجاهدت فقهای عظیم الشان، در چندصد سال گذشته توانسته جلوی انحراف در فهم احکام فردی را بگیرد و علی‌رغم دچار شدن فقه اهل تسنن به بدعت‌ها و انحرافات، نواب عام حضرت ولی عصر موفق شدند در احکام مربوط به آحاد مکلفین، اجتهادی سالم و بدون تأویل را پدید بیاورند. اما برخی از سران نهضت آزادی که در احکام فردی بسیار منضبط و متشرع بودند، در احکام «تولید قدرت» - چه در دوران مبارزه و انقلاب و چه در دوران اداره دولت موقت - از همان راه و تئوری قدرت متداول در جهان پیروی می‌کردند. لذا آقای بازرگان، هم قبل از آغاز موج انقلاب در سال ۵۷، کنترل قدرت سلطنت را کافی می‌دانست و به دنبال تشکیل نظامی از قبیل جمهوری اسلامی نبود و هم پس از پیروزی انقلاب هنگامی که حضرت امام (ره) اشغال سفارت آمریکا را تأیید کرد، دولت او استعفا داد؛ زیرا قائل بود در صورت درگیری با قدرت‌های بزرگ جهانی، اداره کشور ممکن نیست. البته چنین تصویری براساس معادلات و علوم سیاسی متداول، کاملاً صحیح است، اما مسأله این بود که حضرت

امام(ره) به دنبال تولید قدرت براساس فرهنگ انبیاء بود و لذا به روشنی می دانست که برداشتن اولین گامها در این مسیر نورانی جز با شکستن ابهت ابرقدرت‌ها ممکن نیست. همان‌گونه که حضرت موسی(ع) مستقیماً مقابل فرعون ایستاد و رسوایی او را در مقابل چشم همه رقم زد، اما از طریق معادلات قدرت الهی و معجزات! لذا با لباس پشمینه به طرف قصر بزرگ فرعون رفت و مأمورین قصر به خاطر لباس روستایی که بر تن کرده بود راهش ندادند اما با یک عصا و به اعجاز الهی، در مقابل تمام هیمنه و عظمت مادی فرعون و دربار او ایستاد. در روایات آمده است وقتی عصا تبدیل به اژدها شد، دهانش از زمین تا سقف بسیار بلند قصر فرعون را در برگرفت و فرعون و هامان از شدت ترس، به نجاست خودشان آلوده شدند و موهایشان سفید شد و غش کردند.<sup>۱</sup>

گرچه شکل اعجاز در دوران غیبت تفاوت‌هایی با دوران حضور معصوم دارد اما در هر حال آیات و معجزات به عنوان راه هدایت الهی حتی در دوران غیبت نیز تداوم دارند: حضرت امام(ره) نیز نه تنها به قواعد و مناسکی که اهل دنیا برای قدرت گرفتن ایجاد کرده‌اند، آلوده نشد بلکه صریحاً با این قواعد مقابله کرد و در رهبری نهضت ملت ایران، مسیری الهی را برای تولید قدرت طی کرد و طواغیت مدرن را به عجز کشاند تا پوشالی بودن هیبت دنیاپرستان و قدرت قاهره الهی و

---

۱. تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۱۲۱.

اعجاز آن را به تمام جهان نشان دهد.<sup>۱</sup> این امر در دوران مبارزه و قیام و در جریان ایجاد اصل حاکمیت و برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی محقق شد و اکنون که مکتب و معتقدان به آن در مسند حاکمیت قرار گرفته‌اند، با موضوع چگونگی حاکمیت و نحوه اداره کشور مواجه شده‌اند؛ امری که بسیار پیچیده‌تر از رهبری یک نهضت و قیام است. زیرا اداره کشور همانند مبارزه نیست که موضوع آن صرفاً ساقط کردن قدرت حاکم باشد بلکه باید تمام ابعاد یک جامعه (سیاست، فرهنگ و اقتصاد) با تمام کثرات آن، به نحو هماهنگ مدیریت شود و ثانياً برآیند این مدیریت باید به افزایش دائمی قدرت دستگاه ایمان در مقابل دستگاه طغیان منجر شود.

البته همان‌طور که مبارزه و قیام در قرن حاضر، با ادبیات علمی و تجربیات عینی تئوریزه شده بود، امروزه برای اداره کشورها نیز در دانشگاه‌ها ادبیات تخصصی و علوم کاربردی وجود دارد که عنوان آن عبارت است از: «الگوی توسعه پایدار و همه‌جانبه». این الگو نیز برای اینکه جوامع را در مسیر تعریفی که از تکامل و توسعه مطرح کرده، قرار دهد و سرعت آنها را در این راه دائماً افزایش دهد، معادلات علمی مشخصی دارد. محور و رأس کشورهای توسعه‌یافته نیز ۷ کشور بزرگ صنعتی هستند که توانسته‌اند اخلاق حرص و تحقیر را مبنای

---

۱. برای توضیح بیشتر در این رابطه رجوع کنید به کتاب «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن» و کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی».

تحریک و حرکت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جوامع قرار دهند. بر این اساس، همه اقشار جامعه را در بالاترین سطح و به صورت همه‌جانبه تحریک می‌کنند ولی فقط درصد کمی از افراد در کل دنیا می‌توانند ابزار پاسخ به این تحریک را به دست بیاورند و در بالاترین سطح رفاه قرار گیرند. لذا طبق آماری که توسط آکسفام منتشر شده، ثروت ۶۲ نفر از میلیاردرها، بیش از ثروت چهار میلیارد نفر از مردم جهان است و این در حالی است که در سال ۲۰۱۰، ثروت این چهار میلیارد نفر از مردم دنیا، معادل ثروت ۳۸۸ نفر از این میلیاردرها بود! از این رو، مقام معظم رهبری - همانند حضرت امام(ره) که الگوی مادی شرق و غرب برای مبارزه و قیام را قبول نکرد - ده سال قبل با شجاعت و بصیرت، توسعه‌یافتگی را که الگوی مادی اداره کشورهاست مورد توجه قرار داد و فرمود: توسعه بار ارزشی دارد<sup>۱</sup> و لذا از نخبگان کشور خواست وارد تولید «الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی» شوند. ولی ادبیات تخصصی حوزه از یک‌سو مدیریت معاش مردم را جزء امور عقلانی می‌داند که از حوزه دین خارج است و لذا نسبت به این امور مسئولیتی نمی‌پذیرد و ادبیات تخصصی دانشگاه نیز علوم متعارف و تجربیات متداول را تنها نسخه کاربردی برای اداره کشورها می‌داند و هر رویکرد مخالفی را

---

۱. مقام معظم رهبری: «تعمداً نخواستیم کلمه‌ی «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه‌ی توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم. ما نمی‌خواهیم یک اصطلاح جاافتاده‌ی متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن می‌فهمند، بیاوریم داخل مجموعه‌ی کار خودمان بکنیم». ۱۳۸۹/۹/۱۰.

غیر علمی تلقی می‌کند. لذا دستگاه کارشناسی و تصمیم‌سازی کشور، مسیری غیر از مسیر انقلاب را طی می‌کند و محاسبات مسئولین را تغییر می‌دهد که این مهم در ادامه مباحث توضیح بیشتری خواهد یافت.

با این توضیحات به نظر می‌رسد امروزه موضوع تمحیص و خالص شدن شیعه به «کیفیت و نحوه اداره کشور» بر می‌گردد. البته این صرفاً یک تحلیل عقلی نیست بلکه نشانه‌های نیز در روایات وجود دارد که موضوع تمحیص را به امور اجتماعی و مسائل مربوط به قدرت و حاکمیت ارجاع می‌دهد. به عنوان نمونه، شیخ الطائفه شیخ طوسی و شیخ صدوق روایت بسیار زیبایی را از امام صادق(ع) نقل کرده‌اند<sup>۱</sup> که بر حسب آن، بزرگان اصحاب آن حضرت (مانند سدیر صیرفی، داود رقی، ابابصیر، ابان بن تغلب و مفضل بن عمر) خدمت امام ششم(ع) رفتند و دیدند ایشان بر خاک نشسته و مانند مادری که فرزندش را از دست داده، با ناله‌ی جگر سوخته‌ای می‌گرید، سراسر وجود ایشان را حزن و اندوه فرا گرفته و آثار غم و اندوه در صورت حضرت ظاهر گشته و می‌فرماید: «سَيِّدِي غَيْبُكَ نَفْتُ رُقَادِي وَ ضَيِّقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَرْتُ مِنِّي رَاحَةَ فُوَادِي... ای سرورم، غیبت تو خواب را از من گرفته، خاطر من را پریشان ساخته، آرامش دلم را سلب نموده است و...» سدیر صیرفی می‌گوید هنگامی که امام صادق(ع) را این چنین پریشان دیدیم، دل‌هایمان آتش گرفت و هوش از سرمان پرید که چه

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۳ و الغيبة للطوسی ص ۱۶۷.



مصیبت جانکاهی برای حجّت خدا روی داده و لذا از امام سوال کردیم: ای فرزند بهترین خلائق! چه حادثه‌ای بر شما روی آورده که این چنین سیل اشک از دیدگانتان فرو می‌ریزد و اشک چون باران بهاری بر چهره‌تان سرازیر می‌شود؟ امام صادق(ع) آهی کشید که بر اثر آن گویا جانش برآمد و فرمود: «صبح امروز در کتاب جفر می‌نگریستم و آن کتابی است که مشتمل بر علم منایا و بلایا و مصائب عظیمه و علم ما کان و ما یكون تا روز قیامت است، همان کتابی که خدای تعالی آن را به حضرت محمّد (ص) و ائمه(ع) پس از او اختصاص داده است؛ در فصولی از آن می‌نگریستم، میلاد قائم ما و غیبتش و تأخیر کردن و طول عمرش و بلوای مؤمنان در آن زمان و پیدایش شکوک در قلوب آنها به واسطه طول غیبت و مرتد شدن آنها از دینشان و برکندن رشته اسلام از گردن‌هایشان و دیدم که چگونه رشته ولایت را که خداوند در گردن هر انسانی قرار داده است، می‌گسلند و از زمره اسلام بیرون می‌روند، دلم به حال مردم آن زمان سوخت و امواج غم و اندوه بر پیکرم فرو ریخت».

اصحاب عرض کردند: می‌شود بخشی از این علم در اختیار ما هم قرار دهید. امام(ع) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی در مورد قائم ما کاری خواهد کرد که در مورد سه تن از انبیا انجام داده است؛ تولد او را نظیر تولد موسی مقدر فرمود، غیبتش را مثل غیبت عیسی و تأخیر آن حضرت را همانند تأخیر نوح نبیّ قرار داده و پس از اینها، عمر طولانی عبد صالح یعنی خضر را دلیل بر طول عمر ایشان

قرار داده است». سپس حضرت به توضیح هر کدام از این شباهت‌ها پرداخت و در توضیح شباهت امام زمان (عج) به تاخیر حضرت نوح چنین مضمونی را فرمود:

«وقتی نوح از خداوند برای قوم خود طلب عذاب کرد، خدای تعالی روح الامین (ع) را با هفت هسته خرما به نزد او فرستاد و به او گفت: ای پیامبر خدا! خدای تعالی به تو می‌گوید: اینها خلائق و بندگان من هستند و آنها را با صاعقه‌ای از صواعق خود نابود نمی‌کنم مگر پس از مؤکد کردن دعوت و حجّت. پس باز هم در دعوت قومت تلاش کن که من به تو ثواب خواهم داد و این هسته‌ها را بکار و فرج و خلاص تو آنگاه است که این هسته‌ها بروید و بزرگ شود و میوه به بار آورد و این مژده را به مؤمنان پیرو خود بده. وقتی پس از زمانی طولانی درختها روئید و پوست گرفت و دارای ساقه و شاخه شد و میوه داد و به بار نشست، نوح از خدای تعالی درخواست کرد که وعده را عملی سازد، اما خدای تعالی فرمان داد که هسته همین درختها را دوباره بکارد و دوباره صبر و تلاش کند و حجّت را بر قومش تأکید کند و او نیز این دستور الهی را به طوائفی که به او ایمان آورده بودند خبر کرد و لذا سیصد تن از آنان از دین برگشتند و گفتند: اگر مدّعی نوح حقّ بود، در وعده پروردگارش تخلفی واقع نمی‌شد. سپس خدای تعالی هر بار دستور می‌داد که هسته‌ها را بکارد و نوح نیز هفت

مرتبۀ آنها را کاشت و هر مرتبۀ طوائفی از مؤمنین از دین بر می‌گشتند تا آنکه هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماندند.

در این هنگام جبرئیل نازل شد و از طرف خداوند وحی آورد: «فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ، لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعُدِّي السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ... بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أُمْكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ... وَ كَيْفَ يَكُونُ الْإِسْتِخْلَافُ وَ التَّمْكِينُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ؟! مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ خُبِّ طِينِهِمْ وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ تَتَّأَجَّجُ النَّفَاقِ وَ سُنُوحِ الضَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي الْمُلْكَ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقْتَ الْإِسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُّوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَأَسْتَحْكَمْتُ سَرَائِرَ نِفَاقِهِمْ وَ تَأَبَّدَتْ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ لَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرَّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيقَاعِ الْحُرُوبِ؟! كَلَّا...» اگر من کفار را نابود می‌کردم و این طوائف از دین بیرون شده را باقی می‌گذاشتم به وعده خود درباره مؤمنانی که در توحید با اخلاص بودند و به رشته نبوت تو متمسک بودند، وفا نکرده بودم؛ زیرا من وعده کرده بودم که آنان را جانشین زمین کنم و دینشان را استوار سازم و خوفشان را مبدل به امن نمایم تا با رفتن شک از قلوب آنها عبادت من خالص شود، و چگونه این جانشینی و استواری و تبدیل خوف به امن ممکن بود؟! در حالی که ضعف یقین مرتدین و

خبث طینت و سوء سریرت آنها - که از نتایج نفاق است - و گمراه شدن آنها را می‌دانستم، و اگر راحه سلطنت مؤمنان را آن هنگام که ایشان را جانشین زمین ساخته و دشمنانشان را نابود می‌سازم استشمام می‌کردند، باطن نفاقشان را مستحکم کرده و دشمنی با برادرانشان را آشکار می‌کردند و در طلب ریاست و فرماندهی با آنها می‌جنگیدند و با وجود فتنه‌انگیزی و جنگ و نزاع بین ایشان، چگونه تمکین و استواری در دین و إعلاء امر مؤمنین ممکن خواهد بود؟!»

سپس حضرت صادق در ادامه روایت فرمود: «كَذَلِكَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ تَمَّتْ غَيْبَتُهُ لِيَصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُوَ الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدَرِ بِازْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمَكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ: وَضَعِيَتْ قَائِمٌ (عج) ما هم همین طور است، ایام غیبتش آن قدر طولانی خواهد شد تا حق خالص و ایمان از کدورت و غبار ارتداد [نفاق] مشخص شود و تمامی کسانی که طینت و باطنی خبیث دارند از میان شیعیان روگردان شوند زیرا خوف آن می‌رود که آنها در صورت خلافت و تمکین و امنیت مؤمنان در عهد قائم (عج) نفاقشان را آشکار کنند». همان طور که تعبیر روایت و استفاده از کلمات مربوط به آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ... وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (نور/۵۵) نشان می‌دهد، مسأله تمحیص نیز به موضوع خوف و امن باز می‌گردد و ناظر به قدرت نفاق در برابر

قدرت ایمان و خطر جریان اخلاق دنیاپرستی توسط منافقین در میان جامعه ایمانی و آثار شوم آن است. یعنی عناصری در بین شیعه هستند که خوفِ نفاق و درگیری با مؤمنین بر سر قدرت از آنها می‌رود که باید تمحیص شوند و در کشاکش امتحانات عادلانه الهی، جامعه ایمانی از وجود آنها پاک شود. زیرا این افراد وقتی حس کنند مؤمنین قدرت و امنیت پیدا کرده‌اند و خطر دیگری وجود ندارد، ادعای ریاست می‌کنند و جنگ و درگیری به راه می‌اندازند؛ در حالی که در دوران حضرت ولی عصر (عج) و با ظهور ایشان، باید امنیت برای یک زندگی ایمانی و امن و همه‌جانبه و بدون تقیه فراهم شود.

اساساً خصوصیت منافق این است؛ منافق، اسم خدا و پیامبر را می‌آورد اما راه کفر را می‌رود و به دنبال «ترجمه زندگی کافران به ادبیات دینی» و جاری کردن آن در جامعه ایمانی است. همانند کفار به دنیاپرستی و ماده‌پرستی و لذت‌محوری دل بسته و برای رسیدن به این هدف کفرآمیزش، بدنبال کسب قدرت و ریاست در جامعه است، اما چون نمی‌تواند از طریق دستگاه کفار به ریاست برسد، در پرده نفاق وارد دستگاه ایمان می‌شود. البته تفاوت منافقین با کفار این است که کفار برای سلطه بر مردم و بیگاری کشیدن از آنها و رسیدن به بالاترین هوس‌ها و لذت‌های مادی، صریح و مستقیم در مقابل خداوند متعال و انبیای الهی می‌ایستند و به صورت آشکار می‌جنگند، اما منافقین برای رسیدن به همین اهداف کفار، از ادبیات و ظواهر دینی استفاده می‌کنند. به طور نمونه، سامری از

قوم بنی اسرائیل بود و این قوم در دستگاه و دربار فرعون - که از نژاد قبطی ها بودند - جایگاه پایینی داشت و نژاد پست محسوب می شد. لذا به امثال سامری، امکان رشد و کسب مدارج قدرت در دستگاه نژادمحور فرعون داده نمی شد. بنابراین منافق از اخلاق دستگاه انبیاء سوء استفاده می کند و وارد جامعه الهی می شود که در آن، نژاد و قومیت اهمیتی ندارد و لذا طی مدارج قدرت برای او ممکن است. در نتیجه با ادعای دین داری و پذیرش دعوت انبیاء و با مخلوط کردن ادبیات کفر با ادبیات ایمانی و ورود به موضوعات مختلف قدرت و حاکمیت و به چالش کشیدن تصمیمات الهی انبیاء و بهانه گیری و تردید، به تدریج خود را به عنوان یک عنصر فعال و برتر در جامعه مطرح می کند و عناصر سست ایمان را که هنوز به اخلاق کفر و مناسک قدرت آن تمایل دارند، به دور خود گرد می آورد و قدرتی برای خود دست و پا می کند تا پس از نبی، ریاست را از آن خود کند.

بنابراین تا حدودی روشن شد که موضوع روایاتی که خالص شدن مؤمنین را از عوامل غیبت نام برده، مساله توازن قوا و قدرت و ابعاد حاکمیت است که اگر امتحانات مربوط به آن طی نشود، خوف آن می رود که مؤمنین سست ایمان فریب منافقین را بخورند و جمعیتی پدید آید که با اتکا به قدرت مادی کفار یا با دلخوشی به ترجمه دینی منافقین از راه و رسم کافران، در مقابل اهالی قدرت الهی و مناسک و قواعد آن بایستند. متناسب با این توضیح، روایت دیگری که پیرامون تمحیص از امیرالمؤمنین (ع) در شب های گذشته نقل شد و در آن از مثال

تکرار روند کرم‌زدگی غذا و جداسازی گندم‌های سالم استفاده شده بود، در فراز پایانی خود به مسأله میزان قدرت مؤمنین و «ضربه‌ناپذیری و مصونیت یک جمع در مقابل فتنه‌ها» اشاره دارد: «وَ كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُمَحِّصُكُمُ الْفِتْنُ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنُ شَيْئًا»<sup>۱</sup> و روشن است که مرکز تولید این فتنه‌ها دستگاه کفر و نفاق است که همراهی برخی مؤمنین را نیز به دنبال دارد. البته با تکیه به این توضیحات می‌توان گفت روایات مربوط به «عدم بیعت با طواغیت» نیز به مسأله قدرت باز می‌گردد؛ یعنی میزان توانایی محییین و مؤمنین در سطحی قرار داشته و دارد که اگر حضرت ولی عصر (عج) در پس پرده غیبت قرار نمی‌گرفتند، برای حفظ جان خود مجبور می‌شدند با سلاطین و غاصب قدرتمندان طغیان‌گر بیعت کنند که این برخلاف مأموریت ایشان مبنی بر قیام و نفی تقیه بود.

امروز اگر ملت ایران با پیروی هوشمندانه خود از منزلت نیابت عامّه، امتحانات مربوط به کسب قدرت و ایجاد اصل حاکمیت الهی را با موفقیت پشت سر گذاشته و توانسته با تکیه به مناسک قدرت الهی - و به تعبیر بیانیه گام دوم - دوگانه اسلام و استکبار را در سطح جهانی رقم بزند، باید دانست که امتحانات جدیدی در موضوع کیفیت و نحوه حاکمیت و اداره کشور در مقابل او

---

۱. «...تا اینکه از شما جز گروهی که فتنه‌ها نمی‌تواند آسیبی بدان برساند، کسی دیگر باقی نماند». الغیبة (للنعمانی) جلد ۱، صفحه ۲۵.

قرار گرفته و لذا به نظر می‌رسد موضوع تمحیص و خالص‌سازی و پاک شدن در دوران فعلی، دوری از توسعه پایدار و همه‌جانبه به عنوان نمونه اصلی «مناسک مادی در اداره کشور» و حرکت به سوی فهم مناسک الهی در اداره کشور و تحقق آن است. لذا باید با روشن‌گری نسبت به این خطر، با معتقدین به این راه و روش‌های مادی اتمام حجت کرد تا برگردند یا دچار تمحیص شوند. لذا جنس وظایف و امتحانات امروز مؤمنین با گذشته متفاوت است؛ در گذشته که شیعیان تحت فشار حکام جور بوده و قدرت نداشته و منزوی بودند، ممکن بود مؤمنین به صرف انجام احکام فردی خود و برپایی عزاداری و گریه بر مصائب امام حسین (ع) از شر وسوسه‌ها و فتنه‌ها نجات پیدا کنند اما امروزه مگر کسانی که به «شیعه انگلیسی» معروف شدند اهل نماز و عزاداری و گریه نیستند؟! وقتی امتحانات شیعه پیچیده شده و به سمت قدرتمند شدن حرکت می‌کند، قهراً عده‌ای از مؤمنین که در ظاهر بهترین اعمال فردی و عزاداری‌ها را انجام می‌دهند، عملاً به قدرت کفار تکیه کرده و علی‌رغم اتمام حجت‌های فراوان، از این کار خود دست برنمی‌دارند و دچار فتنه‌ها و ریزش‌ها قرار می‌گیرند. در دوران استقرار نظام جمهوری اسلامی نیز نمونه‌های مختلفی از این فتنه‌ها در بین مومنین رخ داد. به طور نمونه، این‌طور نبود که همه اعضای دولت موقت یا بنی‌صدر و همه طرفداران او مخالف امام حسین (ع) و عزاداری‌ها باشند بلکه حتی بعضاً در این مراسم شرکت می‌کردند و ظواهر مذهبی را رعایت می‌کردند



اما در امتحانات چگونگی تولید قدرت و جریان آن برای اداره کشور، لغزش پیدا کرده و دچار فتنه و انحراف شدند. سران فتنه سال ۸۸ نیز شیعه و دوست‌دار امام حسین(ع) و حتی دارای سوابق بزرگ انقلابی بودند اما وقتی امتحانات سخت شد و در اختلافات خود با نظام ابتدائاً به فرهنگ تحزب مادی و سپس به حمایت آمریکا و به قدرت اجانب و کفار تکیه کردند یا حداقل از آنها اعلام برائت نکردند، کشور را به لبه پرتگاه کشاندند تا جایی که نظام اسلامی مجبور شد آنها را از خود براند.

براین اساس، موضوع روایات تمحیص و خالص‌سازی و پاک‌سازی جامعه شیعه، «کسب قدرت و نحوه اعمال آن» است به این معنا که نباید قدرت کفرآمیز یا نفاق‌آلود و قواعد و الزامات و نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای آن در جامعه‌ی شیعیان و امور سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آنان جریان پیدا کند و اگر به دلیل تازه بودن این موضوعات یا روشن نبودن مناسک قدرت الهی، فضای اتمام حجت فراهم نشود، غیبت حضرت آنقدر طول می‌کشد تا امکان اتمام حجت و سپس پاک‌سازی جامعه از ناخالصی‌ها فراهم شود. لذا امتحانات خالص‌سازی و تمحیص در دوران فعلی که شیعه به قدرت و حکومت رسیده، پیچیده‌تر از گذشته است؛ زیرا اداره کشورها به نحوی مادی و الحادی، دارای ادبیات علمی و تخصصی در جهان است. حال اگر فرق اداره کشور به صورت الهی با اداره کشور به نحو الحادی معلوم نباشد، چگونه امتحان و اتمام حجت و تمحیص

ممکن خواهد بود؟! یعنی باید مشخص شود تفاوت اقتصادی که سود محور است با اقتصادی که به دنبال افزایش قدرت اسلام در برابر کفر است، چیست؟ تفاوت فرهنگ و علوم و رسانه‌ای که احساسات و تحلیل الهی به جامعه تزریق می‌کند با فرهنگ و علوم و رسانه‌ای که احساسات و تحلیل مادی را شکل می‌دهد، چیست؟ اگر فقاقت شیعه در حوزه‌ها و فهم کاربردی در دانشگاه‌ها و نظام اجرایی و درک عموم مؤمنین به ظرفیتی برای درک این امور نرسد، زمینه‌ای برای اتمام حجت و خالص‌سازی و تمحیص - که طبق روایات از عوامل ظهور است - فراهم نمی‌شود.

پس مجالس عزاداری‌ها باید این مسائل را برای مردم روشن کند. در این مجالس باید به مستمعین گفته شود و مستمعین نیز خود در این مهم مشارکت کنند که فرق برنامه اقتصادی اسلام - که قدرت اقتصادی دستگاه ایمان را در مقابل اقتصاد سرمایه‌دارانِ مترفِ دنیاپرست بالا می‌برد - با الگوهای متداول اقتصادی چیست؟ آیا «تولید» در اقتصاد اسلامی با تولید در نظام سرمایه‌داری یکسان است؟ اگر «الگوی تولید، الگوی توزیع و الگوی مصرف» الهی و مادی ندارد و یک امر عقلانی و صرفاً تجربی است، چرا باید با استکبار جهانی درگیر شویم؟! در واقع آنها صاحبان و تولیدکنندگان اصلی این الگوها هستند و اگر این الگوها جهت مادی ندارند، انصاف و عقل اقتضا می‌کند که ما نیز همانند سایر کشورهای دنیا ریاست آن‌ها را به رسمیت بشماریم تا بتوانیم از مدل‌ها و

تجربیات آن‌ها استفاده کنیم! اما اگر الگوی تولید، توزیع و مصرف نظام اسلامی با نظام سرمایه‌داری متفاوت است، آن الگو چیست؟ اگر به این الگو دست نیافته‌ایم، چه موانعی باعث آن شده است؟ نقش حوزه و دانشگاه در این خلأ علمی چیست؟ اگر این امور معلوم شود، شیعه در موضوع کیفیت قدرت و نحوه حاکمیت از الگوها و مدل‌ها و برنامه‌های کفرآمیز خالص شده و زمینه‌سازی برای ظهور فراهم خواهد شد. پس زمینه‌سازی برای ظهور موضوعی ساده و عرفی نیست بلکه سختی و پیچیدگی دارد؛ گرچه تمسک به مصیبت امام حسین (ع) و ارتقاء عزاداری‌ها می‌تواند مسائل پیچیده را تسهیل نماید. چون سیدالشهدا (ع)، فقط سفینه‌ی نجات از مشکلات فردی نیست بلکه سفینه نجات امت است و جامعه شیعه را در همین خطرات و پیچیدگی‌ها دست‌گیری می‌کند؛ به شرطی که موضوع تکلیف به درستی روشن شود و برای ورود به آن و انجام وظیفه، ترس و تردید کنار رود و عزم نخبگانی و عمومی ایجاد شود. لذا در دعای زیبای افتتاح می‌گوییم: «اللَّهُمَّ يَسِّرْ بِي عُسْرَنَا» سختی‌های ما را به لطف وجود حضرت حجت آسان کن. یا در تعقیبات نماز عصر می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْكُرْبِ وَالرِّخَاءَ بَعْدَ الشَّدَّةِ». حداقل یک احتمال در توضیح این دعای روزانه این است: چون قدرت برتر در اختیار دنیاپرستان است و با روش‌های تولید قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، دل مؤمنین را می‌لرزاند، امت محمد و آل محمد (ع) دچار «عسر و کرب و شدة»

هستند و از این رو، باید با استغاثه به خدای متعال، یُسْر و فرج را - که از طریق دستیابی به قدرت الهی ممکن می‌شود - از او بخواهند.

البته امروز نیز وقتی این نوع مباحث در منبر عزاداری‌ها مطرح می‌شود بعضی از مؤمنین اعتراض می‌کنند: «منبر حسینی و مجلس عزاداری، محل مناسبی برای این نوع حرفهای سخت و سنگینی نیست! الگوی توسعه چه ربطی به مسأله غیبت و ظهور امام زمان (عج) دارد؟!» باید به این افراد گفت: آیا وقت آن نرسیده که در مجالس عزای سیدالشهدا (ع) و اهل بیت (ع) این موضوع مورد تفکر و تأمل قرار بگیرد که چرا منتقم آل‌الله حضرت ولی عصر (عج) بیش از هزار سال در پس پرده غیبت قرار گرفته‌اند؟! حتماً مسأله پیچیده‌ای است که این فقدان بزرگ بیش از هزار سال طول کشیده است. اگر دغدغهی خون به ناحق ریخته شده‌ی امام حسین (ع) و فرزندان ایشان را داریم، آیا نباید در مجالس عزای این بزرگواران به ما توضیح دهند که چرا هزار سال است گرفتار غیبتِ منتقم خون آن‌ها هستیم؟! پیچیدگی علت این غیبت هزارساله را چگونه باید توضیح داد و در مورد آن گفتگو کرد؟ البته در ابتدای قیام حضرت امام (ره) نیز وقتی بعضاً در منابر و عزاداری‌ها به افشاگری کفر و مظالم پهلوی پرداخته می‌شد خیلی از مؤمنین اعتراض می‌کردند که در عزاداری امام حسین (ع) جای این مباحث نیست! اما به مرور زمان و با تشدید مظالم دستگاه طاغوت، مردم انقلابی و بصیر ایران، نسبت به این مظالم حساسیت نشان دادند و در ماه‌های آخر منتهی به پیروزی انقلاب،

مبارزه و الزامات آن به موضوع اصلی اکثر مجالس حسینی تبدیل شده بود و اساساً یکی از علل اصلی پیروزی انقلاب نیز حضور با بصیرت هیأت و عزاداران حسینی در موضوع امتحان آن عصر بود. در واقع یکی از عوامل اصلی پیروزی ما، ارتقاء ظرفیت عزاداری‌ها بود و لذا نباید این ارتقاء فراموش شود و عزاداری‌ها به ظرفیت قبلی خود بازگردند؛ بلکه در جهت خونخواهی اباعبدالله (ع) و زمینه‌سازی برای ظهور دائماً باید دقیق‌تر و عمیق‌تر شوند.

ممکن است گفته شود: «اگر تسلط قدرت مادی در دوران غیبت همواره در حال ضربه‌زدن به مؤمنین است و در این میان نیز امتحاناتی پیش می‌آید که برخی از مؤمنین دچار نفاق و کفر شوند، پس این چه زندگی و دنیایی است که هیچ‌گاه روی خوشی به اهل ایمان نشان نداده و نخواهد داد؟!» ان شاءالله در مباحث آینده، درباره تعریف دنیا و زندگی از منظر فرهنگ قرآن و روایات مطالبی بیان خواهد شد تا مؤمنین بدانند که زندگی خوش و خرم و با آسایش چه معنایی در نزد دستگاه الهی دارد و چه زمانی محقق خواهد شد.



## مبحث نهم

# تعریف «دنیا» در روایات به «دار بلاء» به معنای بلاهای ناشی از قدرت دستگاه طغیان و تسلط آن بر دستگاه ایمان و ارتباط آن با مسأله «توازن قوا» و دوران ظهور و رجعت

بیان شد که عامل اصلی غیبت کبری، مسأله توازن قوا است؛ یعنی نسبتِ قدرت مؤمنین با قدرت کفار و منافقین در وضعیتی قرار دارد که اگر حضرت ولی عصر هم اکنون ظهور کنند، نه تنها موفق به انجام مأموریت الهی خود نمی‌شوند بلکه به شهادت خواهند رسید و معنای توصیف آن حضرت به «خائف» نیز به همین واقعیت باز می‌گردد. لذا مؤمنین باید به درک و توانایی فکری و قدرت عملی‌ای دست پیدا کنند که موجب تغییر در توازن قوا شود که در این صورت، زمینه‌سازی برای ظهور معنا پیدا می‌کند. در همین رابطه، مرحوم کلینی در کافی روایت بسیار زیبایی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد علت تأخیر طولانی در ظهور و انتقام خون سیدالشهدا(ع)، همین مسأله توازن قوا است. این روایت از ولید بن صبیح نقل شده که ظاهراً مباشر و مسئول امور روزمره بیت حضرت صادق بود. او می‌گوید: «دَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا فَأَلْقَى إِلَيَّ ثِيَابًا وَقَالَ يَا وَلِيدُ

رُدَّهَا عَلَيَّ مَطَاوِيهَا» یک روز وقتی به محضر امام صادق مشرف شدم، ایشان فرمود: این لباس‌ها سر جای خود بگذار. وقتی بلند شدم تا امر حضرت را انجام دهم، ایشان فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ» خدا معلی بن خنیس را رحمت کند.

«معلی» از اصحاب بزرگ امام صادق (ع) بود که او نیز مباشر آن حضرت بود و لذا در معرض مستقیم رفت و آمدها و فعالیت‌های شیعه قرار داشت. البته خیلی آدم صریحی بود و در شرایط تقیه هم حقایق شیعی را فریاد می‌زد. نقل شده در روز عید فطر و قربان که همه مسلمانان بهترین لباس‌های خود را بر تن کرده و خوشحال و شادمان در نماز عید حضور پیدا می‌کردند، وقتی عالم درباری یا استاندار مدینه از منبر بالا رفت تا شروع به قرائت خطبه نماز عید کند، معلی با لباس خاک آلود و چهره‌ی غم‌زده بلند شد و فریاد زد: «خدایا! این مقام برگزیدگان توست که آن را به زور گرفته‌اند و دزدیده‌اند. اولیاء مقهور و مستتر شده‌اند و می‌بینند که کتابت به گوشه‌ای انداخته شده و احکامت تحریف گشته و سنت‌های پیامبرت متروک است. پس دشمنان اولیاء را از اول تا آخر لعن کن و جباران زمان ما را هم به همان ملعونین ملحق نما!» به خاطر همین روحیه، امام صادق او را سفارش به تقیه می‌کرد و نهایتاً درباره او فرمود: «معلی به درجه ما نمی‌رسد مگر با بلایی که داود بن علی بر سر او خواهد آورد.» شاید تعبیر فارسی این جمله، همان تعبیر شهید آوینی باشد: «در عالم رازی هست که جز به بهای



خون فاش نمی‌شود». لذا وقتی داود بن علی به استانداری مدینه رسید، برای دستگیری معلی - که مباشر امام صادق (ع) بود و قاعدتاً اطلاعات وسیعی از فعالیت‌های شیعه داشت - جایزه تعیین کرد. وقتی معلی دستگیر شد، از او خواستند تا همه اصحاب امام صادق را افشاء کند اما معلی مقاومت کرد. موقعی که یقین پیدا کرد که او را خواهند کشت، به بهانه گواهی بر دیون، مردم را در وسط شهر جمع کرد و دوباره همه را به امامت حضرت صادق دعوت کرد و لذا همان جا او را به شهادت رساندند. امام صادق (ع) به محض شنیدن خبر شهادت وی، نزد داود بن علی رفت و با او برخورد شدیدی کرد و داود بن علی همان شب با نفرین حضرت صادق به هلاکت رسید.

ولید بن صبیح می‌گوید وقتی من مشغول انجام کارهای روزانه امام بودم، حضرت صادق برای جناب معلی دعا کرد و فرمود خدا رحمتش کند، «فَطَنَنْتُ أَنَّهُ سَبَّهَ قِيَامِي بَيْنَ يَدَيْهِ بِقِيَامِ الْمُعَلِّيِّ بَيْنَ يَدَيْهِ» حس کردم به خاطر این که مشغول کارهای روزانه شده‌ام، حضرت صادق هم به یاد معلی و انجام کارهای روزانه توسط او افتاده و لذا برای او دعا کرده است. اما ظاهراً مسأله‌ای که امام صادق به دنبال بیان آن بود، مهمتر از اینها بود و لذا حضرت سه بار فرمود: «أَفٌّ لِلدُّنْيَا» به تعبیری یعنی اف بر دنیایی که در آن امنیت برای معلی‌ها نباشد اما امثال داود بن علی و خلفا بر مسند قدرت باشند. در ادامه روایت، امام صادق می‌خواهند دنیا و زندگی در آن را تعریف کنند. این مطلب خیلی مهم است. اگر در فروع

نماز و روزه به اهل بیت (ع) مراجعه می‌کنیم، حتماً باید برای مسائل اساسی‌تر از جمله تعریف دنیا و زندگی در دنیا نیز باید به این بزرگواران مراجعه کنیم. امام صادق پس از گفتن «اف بر دنیا» گویا علت آن را بیان کردند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ بَلَاءٍ»؛ دنیا فقط و فقط خانه و محل بلاء است و هیچ چیز دیگری نیست. البته متأسفانه در ذهن ما معنی بلاء بیشتر با گرفتاری‌های فردی گره خورده یا بعضی تصور می‌کنند خداوند متعال با اموری از قبیل بیکاری فرزندان یا قبول نشدن او در کنکور یا امراض و دردهای گوناگون دائماً در حال زجر دادن به مومنین است!

اما امام صادق (ع) در ادامه روایت، دار بلاء بودن این دنیا را به این صورت معنا کردند: «يُسَلِّطُ اللَّهُ فِيهَا عَدُوَّهُ عَلَىٰ وَلِيِّهِ»: این دنیا جایی است که اعداء الله و دشمنان توحید می‌توانند بر اولیاء خدا مسلط بشوند. یعنی علت اصلی بلاء و تعریف دنیا به محل ابتلاء، سلطه دشمنان خدا بر دوستان خدا است. وقتی میزان قدرت و قوای دشمنان خدا بیشتر باشد، بر اولیاء خدا مسلط می‌شوند و این واقعیت است که محور همه بلاها و منشأ تمامی مصائب در سطوح مختلف می‌شود. لذا با وجود این که بسیاری از این بلاهای شخصی و فردی، ناشی از گناهان ما است؛ اما از روایات این گونه فهمیده می‌شود که سطح اصلی «بلاء»، نه تنها فضیلت محسوب می‌شود بلکه اساساً دین‌داری و ایمان به آن وابسته است. لذا مرحوم کلینی بابی در کافی شریف دارند که آن را به «شده ابتلاء

المومن» نامگذاری کرده‌اند که یکی از روایات آن چنین تعبیری دارد: «وَيُتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدَ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ سَخِفَ إِيمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ»<sup>۱</sup> اندازه ابتلای مومن به اندازه ایمان و حسن عمل اوست؛ هر کس ایمان صحیح و عمل خوبی داشته باشد، بلای او شدید می‌شود و هر کس ایمان سخیف و عمل ضعیف داشته باشد، بلای کمی دامن‌گیر او می‌شود. متناسب با همین مطلب است که رابطه بین «بلاء» و «انبياء و اوصياء الهی» - که محور دین و ایمان هستند - هم به این صورت تشریح شده: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلْأَمْثَلُ»<sup>۲</sup>: شدیدترین بلاها در ابتدا متوجه انبیاء می‌شود و سپس دامن‌گیر اوصیاء می‌شود و بعد از آن، هر کسی که به این بزرگواران شبیه‌تر باشد، بلای شدیدتری خواهد داشت. پس دنیا چیزی نیست جز دار بلاء و محور بلاها و ابتلای اصلی، درگیری بین اعداء الله و اولیاء الله است اما روند این درگیری تاکنون به نحوی بوده که تسلط با دشمنان خداست. وقتی آنها مسلط بودند، واضح است که انبیا و ائمه و یاران ایشان را می‌کشند و دوستان خدا را به اسارت می‌گیرند و شکنجه می‌کنند و به انزوا می‌برند و معلی‌ها به مسلخ می‌روند.<sup>۳</sup>

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۲۵۲.

۲. همان.

۳. پس باید مؤمنین و هیبتی‌ها هم چنین زمزمه‌ای داشته باشند: «أف بر وضعیت این دنیا که در آن خون مطهر اباعبدالله الحسین (ع) را ریخته‌اند اما هنوز شرایط آمدن منتقم این خون حاصل نشده است. أف بر این

برای توضیح بیشتر باید گفت: اگر در این دنیا درگیری بین ولی الله و عدوالله همیشگی و دائمی است و اولیاء الله در کانون محوری این درگیری قرار گرفته‌اند، کسانی که ایمان قوی‌تری دارند به ولی خدا نزدیک‌ترند و لذا در معرض کانون

---

دنیا که همه در آن حق زندگی و لذت دارند، اما امام و مولای ما نمی‌تواند زندگی عادی داشته باشد و باید مخفی باشد. این چه زندگی است که همه زندگی ما باید در خوف و غیبت باشد و ما نتوانیم انتقام خون کسی را بگیریم که یک عمر برای او گریه کردیم و سینه زدیم. چه دنیای کثیفی! اُف بر این دنیا!» دنیایی که همیشه دستگاه طغیان بر آن مسلط است و به دستگاه توحید و ایمان حمله ور؛ ضربه می‌زند، اسیر می‌گیرد، شهید می‌کند و... چون این دنیا دار اختیار است و اختیار منفی نیز صرفاً این نیست که یک نفر سر کوچه بایستد و مزاحم نوامیس مردم بشود؛ بلکه ائمه کفر و نفاق برای شهوات خود نظام و دستگاه درست می‌کنند. آدم‌های دیوانه‌ای هستند که برای دستیابی به بالاترین درجات لذت، ۶۰ میلیون انسان را در جنگ جهانی دوم کشتند. البته بعداً فهمیدند به اسم صلح، می‌توانند بیشتر از دنیا لذت ببرند و لذا سازمان ملل را تأسیس کردند. بنابراین طواغیت برای لذات دنیوی خود دستگاه درست می‌کنند، تدبیر و محاسبه می‌کنند، نقشه می‌کشند، فدایی تربیت می‌کنند. برای این‌که به بالاترین سطح از لذت‌ها دنیا برسند خیلی زحمت و ریاضت می‌کشند تا به هر چیزی میل پیدا کردند، برای آن‌ها فراهم شود. زیرا قائلند اگر تمام قدرت‌ها را دارا باشند تمام لذت‌ها برای آن فراهم است؛ پس هیچ چیز نباید از زیر سلطه آن‌ها خارج شود. از این رو، وقتی انبیاء الهی مبعوث شدند و جاذبه‌ی الهی ایجاد کردند، با انبیا درافتادند تا مردم از سلطه آن‌ها خارج نشوند. یا جاذبه‌ی الهی اباعبدالله (ع) به قدری عظیم بود که حتی امروز نیز بعد از ۱۴۰۰ سال، قلب میلیون انسان‌ها را ذوب کرده و فدایی اسلام تربیت می‌کند، حال نظام طغیان چگونه توانست در زمان حیات و زندگی اباعبدالله الحسین (ع) مردم را از حول این جاذبه‌ی الهی جدا کند و به دور خود جمع نماید؟! چقدر تدبیر و طراحی و فعالیت کردند که حتی تصور آن از حیطة عقل ما خارج است! تعریف دنیا همین است؛ صحنه‌ی توازن قوا و تسلط قدرت‌ها بر یکدیگر است و تا به امروز، تسلط با دستگاه دشمن بوده است. حال این چه زندگی است؟! به کجای آن دل ببندیم؟!!

درگیری هستند و طبعاً ضربه‌های بیشتری به آنها وارد می‌شود. همان‌طور که اگر کسی در وسط دعوا بایستد، مشت و لگد بیشتری به او اصابت می‌کند. پس دار بلاء بودن دنیا به این معناست که طواغیت با یک دستگاه و نظام به صورت همه‌جانبه به نظام ایمان حمله‌ور هستند و حضرات انبیاء و اوصیاء و ائمه معصومین (ع) و نواب عام حضرت ولی عصر (عج) در محور و مرکز و کانون این تهاجم ایستاده‌اند تا از پرستش خدای متعال و جریان توحید دفاع کنند. بنابراین هر چه ایمان افراد و جوامع بیشتر شود، تقرب آنها به این بزرگواران بیشتر شده و در نتیجه، بیشتر به مرکز درگیری نزدیک می‌شوند و بالطبع در معرض بلاها و فشارهای بیشتری قرار می‌گیرند. برای درک بیشتر این مطلب می‌توان به همان روایتی مراجعه کرد که انسان‌ها را در رابطه با بلا به سه دسته تقسیم کرده: انبیاء، اوصیاء و سپس هر کسی که شبیه‌ترین به آنهاست. به نظر می‌رسد والاترین نمونه‌ی قسم سوم در دوران غیبت، نواب عام حضرت ولی عصر (عج) هستند. چه فشارهایی به حضرت امام (ره) در دوران قیام و در اوج انزوا و تنهایی و تبعید یا پس از پیروزی و در جریان جنگ تحمیلی آوردند و چه فشارهایی به مقام معظم رهبری وارد شده! به طور نمونه، اوایل سال ۹۷ با افت شدید ارزش پول ملی و بالا رفتن روزانه نرخ ارز، وضعیتی پیش آمده بود که اکثر مؤمنین ناامید شده و احساس می‌کردند که هر لحظه است که نظام اسلامی سرنگون شود. در این

وضعیت، کسی که زیر باران بلاها ایستاد و پرچم را به دست گرفت و با یقین استوارش تکیه‌گاه آهنین برای همه مؤمنین شد، مقام معظم رهبری بود.

پس این دنیا و زندگی در آن طبق فرهنگ روایات، به صحنه‌ی درگیری بین نظام طغیان و نظام ایمان تعریف می‌شود و بلاء و مصیبت نیز باید بر این اساس تحلیل شود. یعنی نظامی از ابتلائات و مصائب تصویر شود که سطح اصلی و محوری آن، درگیری دو دستگاه تاریخی و اجتماعی با یکدیگر و تسلط دشمنان خدا بر دوستان خداست. این تسلط از سوی اعداءالله، شرایط و بسترها و زمینه‌های ظلمانی در جامعه ایجاد می‌کند که مومنین به دلیل قرارگرفتن در آن شرایط، به گناه و لغزش فردی دچار می‌شوند و سپس ارتکاب این گناهان و لغزش‌ها، بلا و مصیبت در سطوح فردی را نیز در پی دارد. امروز هم با تسلط علمی که کفار و اهل دنیا به دست آورده‌اند، شرایط اجتماعی را بر مبنای دنیاپرستی و زیبا جلوه‌دادن شهوات تنظیم کرده‌اند: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» (آل عمران/۱۴) و از این طریق، ضربه‌های بزرگی به زندگی مومنانه و اخلاقی زده‌اند و زمینه حیات ایمانی را ضیق کرده‌اند و زمینه برای ارتکاب گناهان - و بالتبع ایجاد بلا و مصیبت - را توسعه داده‌اند. البته در گذشته تزئین شهوات به سادگی انجام می‌شده و به طور مثال پادشاهان با ساختن کاخ‌ها و به خدمت گرفتن نوکران و کنیزان بسیار، همه را در مقابل جلال و جمال مادی خود خاضع می‌کردند اما امروزه کفار برای معاشقه با دنیا و لذت بردن از تمنیات آن،

برنامه‌ریزی‌های گسترده و کلان اجتماعی می‌کنند؛ برای ایجاد انگیزه جهت فعالیت اقتصادی مردم، انبوهی از کالاهای متنوع را که دائماً جدیدتر، زیباتر، کارآمدتر می‌شوند در مقابل چشم ملت‌ها قرار می‌دهند و آنها را به صورت مادی تحریک می‌کنند تا برای دستیابی به این کالاهای متنوع، صبح تا شب کار کنند. یعنی آن دنیایی که حضرت صادق به آن «اف» گفت، امروزه مبنای انگیزش و حرکت‌های بزرگ اجتماعی و برنامه‌ریزی کلان قرار گرفته است. قدرت کفر مدرن تا این سطح ارتقاء پیدا کرده و امروزه مؤمنین با چنین امر خطیری درگیر هستند. لذا اگر در جامعه شیعه، دنیاطلبی و پول‌پرستی رواج پیدا کرده، به این دلیل است که حوزه و دانشگاه نسخه‌ای الهی برای برنامه‌ریزی اجتماعی به نظام اسلامی ارائه نداده‌اند و لذا نظام ناچار شده تا از الگوها و برنامه‌ریزی‌های کفار استفاده کند که لوازمات اخلاق مادی را به همراه خود می‌آورد. زیرا تخصصی که این مدل‌ها و الگوها را طراحی می‌کند، انسان را یک موجود مادی می‌بیند که صرفاً با انگیزش مادی تحریک می‌شود و لذا دائماً کالاهای جدیدی برای عشق‌بازی با دنیا به بازار می‌آید تا منشأ حرکت جامعه - شود.

اما منشأ حرکت و انگیزش اجتماعی در جامعه مؤمنین، معاشقه با عزای امام حسین (ع) در محرم و عاشورا و تکیه به فرهنگ شهادت و فداکاری برای اعلای قدرت اسلام است. به همین دلیل است که در جامعه‌ی ما - که ذکر و نام امام

حسین و اهل بیت (ع) زنده است - این الگوها و برنامه‌ریزی‌های مادی به طور کامل محقق نمی‌شود. چون هنوز در بین مردم ایران، اخلاق حسینی (ع) جریان دارد و آن الگوها با اخلاق ملت ایران و انگیزش‌های الهی آن، ناسازگار و درگیر است. در واقع خداوند متعال با ماه رمضان و امام حسین (ع) با محرم و حضرت زهرا (س) با فاطمیه و حضرت ولی عصر (س) با شب قدر می‌خواهند امت خود را از دست این دنیا طلبی‌ها نجات دهند. لذا به تبع این عزاداری‌ها، انگیزه‌های آخرت‌گرایانه و محبت اهل بیت (ع) در ملت ایران زنده است و به همین دلیل، نسخه‌های متداول جهانی و برنامه‌ها و نظامات مادی - که بر محور انگیزه‌های دنیاپرستانه طراحی شده - در کشور ما کمتر از دیگر کشورهای دنیا محقق می‌شود. اما در سایر کشورهای جهان به دلیل فقدان دستگامی معنوی که انگیزه‌های الهی را زنده نگهدارد، برنامه‌ریزی‌های مادی کاملاً محقق می‌شود و ملت‌ها را در عمق دنیاپرستی و ظلمات آن فرو می‌برد و آثار وحشتناک خود را بر آن‌ها به جا می‌گذارد.

در اینجا ممکن است بعضی این سؤال را مطرح کنند که: «بالاخره در این دنیا چگونه زندگی کنیم؟ اگر بخواهیم زندگی مؤمنانه داشته باشیم، مدام در کانون درگیری و بلا خواهیم بود و اگر تسلیم برنامه‌ریزی‌های اهل دنیا شویم، حیاتی ظالمانه و کثیف را رقم زده‌ایم. این که زندگی نشد؟ چه باید کرد؟!» اما به نظر می‌رسد ادامه روایت، این سوال را هم پاسخ می‌دهد چون امام صادق (ع) بعد از



توصیف دنیا به دار بلاء فرمود: «إِنَّ بَعْدَهَا دَارًا لَيْسَتْ هَكَذَا» بعد از این دنیا که چیزی جز صحنه بلا و درگیری و تسلط دشمنان نیست، زندگی و دنیایی فرا می‌رسد که این‌گونه نخواهد بود. یعنی «دَارٌ لَا يَسْلُطُ اللَّهُ فِيهَا عَدُوهُ عَلِيٍّ وَلِيهِ»؛ دنیایی است که در آن خبری از تسلط دشمنان خدا بر دوستان خدا نیست بلکه این مؤمنین و اولیاء الله خواهند بود که بر اعداء الله مسلط می‌شوند و به تعبیری توازن قوا تغییر می‌کند. گویا راوی همانند بعضی از ما تصور کرد که چنین دنیایی همان عالم برزخ و روز قیامت است و لذا پرسید: «جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَيْنَ تِلْكَ الدَّارُ» فدایت شوم؛ آن دنیای خوب کجاست؟ اما امام فرمود: «هَا هُنَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَرْضِ». در همین جاست و با دست مبارک به زمین اشاره کرد. یعنی آن زندگی و دنیای حقیقی و بدون مصیبت که قدرت و سلطه در آن به دست اولیاء الله است، روی همین زمین محقق می‌شود که همان عالم ظهور و رجعت است. اصل زندگی و حیات انسانی در آن دوران رقم می‌خورد؛ دورانی که به دلیل ضعف دشمنان خدا و شکست دستگاه شرارت، امام می‌تواند در امنیت کامل، تمام مؤمنین را هدایت کند و زمینه تکامل و رشد آنها را در بالاترین سطح ممکن فراهم آورد. چنین دنیایی، نه دار بلاء است و نه به آن «اف» گفته می‌شود بلکه غایت دین و بهترین مطلوب است و اساساً غرض خدای متعال از خلقت، تحقق چنان دنیایی بوده است. پس همان‌طور که مشاهده شد، در این روایت شریفه نیز هم دوران غیبت و هم عالم ظهور و رجعت کاملاً بر اساس وضعیت توازن قوا و

غلبه قدرت دستگاه ایمان و طغیان توضیح داده شده و حتی مفاهیم مهمی از قبیل دار دنیا و بلاء نیز بر همین مبنا تشریح شده است. یعنی این روایت نیز موید دیگری بر این است که علت غیبت و زمینه‌سازی ظهور به مساله توازن قوا وابسته است.

لذا مومنینی که به دنبال زندگی راحت هستند و از حجم بلایا و مصائب این دنیا خسته و وحشت‌زده هستند، باید توجه کنند که این زندگی تنها در دوران رجعت رقم می‌خورد و دوره فعلی از حیات را باید به نحوی مدیریت کنند که بتوانند در آن دوران حاضر شوند و طعم زندگی اصلی و واقعی را بچشند. یعنی دین برای دستیابی به زندگی آرمانی، مومنین را صرفاً به روز قیامت حواله نمی‌دهد بلکه آنها را به زندگی در دوران رجعت دعوت می‌کند. البته طبق روایات، امکان حیات و زندگی در دوران رجعت نیز فراهم است که شرایط آن در ادامه خواهد آمد. متناسب با همین مطلب است که طبق روایت، حضرت اباعبدالله‌الحسین قبل از شهادت خود - و در شرایطی که گویا اصحاب ایشان برای رویارویی با معرکه بزرگ و سخت عاشورا به بیشترین میزان از یقین و ایمان احتیاج دارند - با اصحاب خود تفصیلاً از عالم رجعت سخن گفت و فرمود: «فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ»<sup>۱</sup>، اولین کسی که زمین برای او شکافته می‌شود و از قبر خارج می‌شود و قیام خواهد کرد، من هستم.

---

۱. الخرائج و الجرائح: الباب ۱۶، ص ۱۳۸.

برای درک فلسفه‌ی عالم رجعت باید توجه داشت که در این دنیا، بسیاری از امور الهی به علت تسلط عدوالله محقق نشده است که تمام این امور در دوران رجعت محقق خواهد شد. یعنی بسیاری از درجات ایمانی، بسیاری از رشدها و بهجت‌ها و لذت‌های معنوی که خدای متعال از ابتدا برای بندگان مخلص خود در این دنیا در نظر گرفته بود، به دلیل تسلط طواغیت و دستگاه ظالمانه‌ی آنها محقق نشده؛ در حالی که خداوند این دنیا را برای همین امور خلق کرده بود. بنابراین حکمت عالم رجعت این است که آن وعده‌ها و اغراض خداوند از خلقت دنیا محقق شود. از زمان حضرت آدم تاکنون، خداوند متعال چند هزار سال به کفار و منافقین مهلت داده تا حاکمیت و تسلط پیدا کنند. لذا بسیار طبیعی است که هنگامی که مؤمنین از ظرفیت کودکانه خود خارج شده و به حدی بزرگ و قوی شوند که توان یاری و همراهی حضرت ولی عصر (عج) را پیدا کنند و توازن قوا را به نفع خود تغییر دهند، خداوند متعال نیز چند برابر مهلتی که به نظام طاغوت داده، برای زندگی نورانی و واقعی به مؤمنین فرصت بدهد. با این توضیح، اعداد چند هزار سال که برای مدت زمان حکومت امیرالمؤمنین و سایر ائمه (ع) در دوران رجعت آمده، کاملاً معقول و طبیعی است. بعضی به خیال خام خود تصور می‌کنند این روایات افسانه و اساطیر است؛ اما توجه ندارند که خداوند متعال به پست‌ترین و ظالم‌ترین افراد و حکومت‌ها (کفار و منافقین) حداقل بیش از ۷۰۰۰ سال اجازه جولان داده است؛ در حالی که این دنیا را برای

آن‌ها خلق نکرده بود. پس اگر از ابتدای هبوط حضرت آدم تا امروز بیش از ۷۰۰۰ سال به حکومت‌های اینها وقت داده است، طبیعی است که چند برابر آن را به مؤمنین فرصت خواهد داد تا زندگی الهی در ظلّ ولایت حضرات معصومین (ع) را سپری کنند. در حقیقت، اصل خلقت این دنیا برای همین نوع زندگی بوده است که بدون عالم رجعت حاصل نخواهد شد.

متناسب با همین مطلب است که در تفاسیر روایی، آیه شریفه «كَأَنَّ لَمَّا يُقْضَىٰ مَا أَمَرَهُ»<sup>۱</sup> (عبس/۲۳) به امیرالمؤمنین (ع) تأویل شده است<sup>۲</sup>؛ یعنی آن حضرت هنوز آن کاری را که بدان مأمور شده، انجام نداده است. پس باید در دوران رجعت ایشان بازگردد تا ظرفیت ایمانی حضرت علی را همه‌ی دنیا ببینند چون منافقین نگذاشتند مردم بخش اعظم از ظرفیت امیرالمؤمنین (ع) را مشاهده کنند و از آن بهره ببرند. آیا خداوند این انوار مقدس را با این ظرفیت‌های بی نظیر در این دنیا خلق کرده اما زمینه بروز این ظرفیت‌ها را فراهم نمی‌کند؟! از این رو، طبق روایاتی که ذیل آیه شریفه‌ی «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ

---

۱. «هرگز! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است».

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۰۴.

وَلَتَنْصُرُنَّهُ»<sup>۱</sup> (آل عمران/آیه ۸۱) وارد شده، منظور از این میثاق، ایمان به پیامبر اکرم (ص) و یاری امیرالمؤمنین (ع) است.<sup>۲</sup> در کتاب بصائر الدرجات نیز این روایت از امام صادق (ع) ذیل این آیه شریفه ذکر شده و کیفیت نصرت انبیاء به امیرالمؤمنین را توضیح داده است: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنْ آدَمَ (ع) إِلَّا وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا فَيَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع)»<sup>۳</sup>. انبیاء از حضرت آدم تا حضرت عیسی در دوران رجعت برمی گردند تا امیرالمؤمنین (ع) را یاری کنند. تازه آن دوران، ابتدای زندگی است چون امیرالمؤمنین (ع) و ۱۲۴۰۰۰ پیامبر همراه یاران و سپاهیان خود به جنگ با همه‌ی دشمنان انبیا و ائمه اطهار (ع) می روند که زنده شده اند. زیرا تا آن دوران، قدرت دست آنهاست و هر چه جنایت، ظلم و طغیان که بتوانند انجام داده و می دهند. چقدر لذات امروز آنها کثیف است هزاران کودک یمنی را می کشند از هیچ کس صدایی در نمی آید! اما وقتی یک خبرنگار خودشان را می کشند چه جنجالی به پا می کنند! این چه بازی قدرتی است؟! اما با ظهور و رجعت، اولین کسی که خاک از سر و رویش می ریزد و از قبر برمی -

۱. «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس رسولی به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید».

۲. امام صادق (ع) در ذیل این آیه فرمود: «بعد از آن (پیمان به ربوبیت خداوند)، از پیامبران برای رسول خدا (ص) پیمان گرفت که به او ایمان بیاورند و امیرالمؤمنین (ع) را یاری کنند.» تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۶۵۲ - بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۳۶.

۳. مختصر البصائر، صفحه ۱۵۰.

خیزد و برمی‌گردد حسین بن علی (ع) است: «أَوَّلَ مَنْ تَشَقُّقُ عَنْهُ الْأَرْضُ» و بعد چند هزار سال مؤمنین و بچه‌هیئتی‌ها با مولای‌شان زندگی خواهند کرد و آن زندگی است که ارزش دارد. در واقع توجه به رجعت و ظهور و تلاش برای زمینه‌سازی آن، بزرگترین عامل اخلاقی بر ضد دنیاپرستی است؛ چون به جای انگیزه‌های مادی، انگیزه معنوی برای زندگی با امام را تحریک می‌کند و عشق به دنیا را که مانعی بزرگ برای زندگی با معصومین است، زیر سوال می‌برد. «به تعبیر مقام معظم رهبری الان بشریت در کوره‌راه‌ها است. هنوز به اول جاده نرسیده» هنوز در آغاز راه هستیم و زندگی واقعی در آن زمان است.

حتی با ظهور حضرت و سپس عالم رجعت – که تمام ائمه معصومین (ع) با یاران خود برمی‌گردند – برای تحقق آن زندگی، جنگ‌ها و درگیری‌های گسترده‌ای خواهد شد. زیرا به غیر از درگیری با سران تمدن مدرن، همه ائمه جور نیز با یاران خود برمی‌گردند تا در همین دنیا قصاص شوند. حالا چه کسانی در دوران رجعت برمی‌گردند و حضرات معصومین (ع) را یاری می‌نمایند؟ طبق روایات تنها دسته‌ای از مومنین توفیق رجعت پیدا می‌کنند که ایمان محض داشته باشند و متمحّض در ایمان باشند: «لا يرجع الا من محض الايمان محضاً»<sup>۱</sup> که طبق توضیحات گذشته به این معناست که هر فعالیت و شغلی داشته باشد باید زندگی خودش را در راستای تغییر توازن قوای اسلام و کفر قرار

---

۱. تفسیر القمی، ج ۲؛ ص ۱۳۱.

دهد. شاهد بر این معنا هم ادامه روایت است که دسته دیگر از رجعت‌کنندگان را «من محض الکفر محضاً»<sup>۱</sup> معرفی کرده است؛ یعنی ایمان محض را در مقابل کفر محض قرار داده است. اما کسانی که در چاله‌های زندگی دنیا گیر کرده و به همین زندگی دل خوش هستند، به دوران رجعت، دل نداده‌اند که برگردند بلکه گرفتار همین نحوه حیاتی شده‌اند که دنیاپرستان برای آن‌ها برنامه‌ریزی کرده‌اند. اگر کسی به این زندگی دل داد، اهل رجعت نمی‌شود. گرچه اگر شیعه و مؤمن باشد به لطف و کرم خداوند بخشیده شده و به بهشت خواهد رفت اما در دروان رجعت – که زندگی واقعی و حقیقی است – بر نمی‌گردد.

در روایت دیگر امام صادق(ع) به چنین مضمونی اشاره می‌فرماید: کسانی که در این دنیا شهید شده‌اند برمی‌گردند تا در دوران رجعت با مرگ عادی رحلت - کنند. (زندگی با امنیت و آسایش را بچشند) و مؤمنینی که در این دنیا با مرگ عادی فوت کردند (ولی ما محض الایمان بودند) برمی‌گردند تا در رکاب اهل بیت(ع) شهید بشوند و از فیض شهادت بهره ببرند.<sup>۲</sup> ظاهراً در فرهنگ روایات وقتی دو کلمه «قُتِلَ أَوْ مَاتَ» در کنار هم آمده، اشاره به عالم رجعت دارد. بر همین اساس است که ما شیعیان و عزاداران حسینی در زیارت نیمه

---

۱. همان.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۱۰.

شعبان به امام حسین (ع) می‌گوییم: <sup>۱</sup> «أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ بَلْ بَرَجَاءِ حَيَاتِكَ حَيْتُ قُلُوبُ شِيعَتِكَ: گواهی می‌دهم شما شهید شدی و مرگ طبیعی را نچشیدی؛ بلکه قلب شیعه به امید زنده شدن (و زندگی در جوار شما در عالم رجعت) می‌تپد و زنده است»؛ نه به عشق این دنیا و لذت‌ها و دارایی فردی آن یا برنامه‌ریزی‌های اجتماعی هواپرستانه! پس عزادار واقعی و مخلص سیدالشهدا (ع) به امید زندگی با امام حسین (ع) زندگی می‌کند و لاغیر. علاوه بر این، طبق روایت در دوران رجعت مؤمن ۱۰۰۰ سال عمر می‌کند و چند نسل بعد خود را می‌بیند؛ چون دیگر مریضی وجود ندارد. وقتی با امام معصوم (ع) در یک زندگی همه جانبه همراه بشوید و در همه شؤون، ولایت را پذیرفتید، دیگر گناهی نیست که بیماری درست شود. چون عامل اصلی مریضی‌ها، گناه است. امروزه چقدر بشریت برای تولید علم پزشکی و طراحی، ساخت و تجهیز بیمارستان و آزمایشگاه و غیره ریاضت می‌کشد! در دوران رجعت دیگر به تمام این امور نیازی نیست. مؤمنین بخاطر قدرت ایمانی خود هزار سال عمر می‌کنند.

به طور نمونه آیا عظمت و قدرت ایمانی حضرت ابوالفضل العباس (ع) باید در مواظبت از نوامیس اهل بیت (ع) منحصر شود؟! درست است که حفاظت از حرم‌الله، خیلی شأن بزرگی است ولی کارهای عظیم دیگری هم از دست عباس بن علی بر می‌آید. در واقع امام حسین (ع) در برابر تهاجم نظام طغیان به

---

۱. البلد الامین، ص ۲۸۴؛ مصباح کفعمی، ص ۴۹۸.



قدری تنها بود که باید شخصیت بزرگ و بی نظیری حضرت عباس (ع) بشخصه از نوامیس اباعبدالله (ع) حفاظت کند! آیا قرار بود دنیا و نظم آن به این نحو باشد؟! یا قرار بود همه انسان‌ها در محضر حضرت ابالفضل العباس (ع) درس خدمت‌گذاری و یاری‌گری به امام حسین (ع) یاد بگیرند؟ ظرفیت ایمانی چنین شخصیتی در حد این بود که میلیاردها نفر را برای خدمت‌گذاری به ساحت ائمه اطهار (ع) پرورش دهد؛ ولی وقتی تسلط کفار و منافقین بر تمام شؤون جامعه اسلامی زیاد شد و در توازن قوا دست برتر را داشتند، حضرت عباس (ع) باید شخصا مسئولیت مواظبت از نوامیس رسول خدا (ص) را بعهده گیرد. این یعنی اوج تنهایی و فشار و غربت امام و اصحاب بزرگ ایشان. شاید برای تقریب به ذهن این مثال را بتوان زد: تصور کنید امروز مقام معظم رهبری به جای هدایت و رهبری یک نظام، مجبور باشد شخصا مواظب حفظ جان خانواده خود باشد. این، اوج فشار و تنهایی ایشان را نشان می‌دهد.



## مبحث دهم

# بیان نشانه‌هایی از «مراحل تغییر توازن قوا» از طریق ساخت «امت دینی» و ایجاد «حاکمیت الهی» در آیات و روایات و آثار آن در تبیین هویت تاریخی شیعه و تعیین امتحانات پیش‌رو

(قسمت اول)

موضوع بحث در شب عاشورا همانند مباحث گذشته، عامل غیبت فرزند اباعبدالله‌الحسین علیهماالسلام است. چرا که با شناخت عامل این غیبت، می‌توان زمینه ظهور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌فراهم کرد و از این طریق، در گرفتن انتقام خون به ناحق ریخته سیدالشهداء توسط منتقم آل‌الله، مشارکت داشت. بیان شد که عامل اساسی در غیبت و ظهور، مسأله قدرت است و شهادت ابی‌عبدالله به آن وضع فجیع معنایش این بوده که دشمنان و جبهه مقابل در عرصه توازن قوا، بر مومنین مسلط شدند و این فاجعه را رقم زدند. و همین مسأله بوده که ائمه هدی را از حق ولایت و هدایت محروم کرده و بعد هم همین مطلب بوده که باعث اعراض و روبرگرداندن امت از یازده نور پی‌درپی شده و لذا نور دوازدهم و امام

دوازدهم در پرده غیبت رفته؛ تا زمانی که مؤمنین قدرت مقابله و بقاء را دوباره به دست آورند. یعنی با ظهور امام زمان (عج)، کسانی که حاکمیت جهانی را در دست خود دارند، بالاترین تدبیرها و بیشترین فشارها را خواهند آورد که باقی بمانند و از بین نروند. در چنین شرایطی اگر کلیت جامعه شیعه توان تحمل چنان فشارهایی را نداشته باشد، حضرت ولی عصر نیز به سرنوشت جدّشان دچار شده و در تنهایی و غربت به شهادت می‌رسند؛ در حالی که مأموریت‌شان انجام نشده است! در واقع بستر این دنیا و تاریخ حیات بشری، معطل یک چیز است و آن این که قدرت مؤمنین به جایی برسد که بتواند در مقابل قدرت و طغیان کفار و منافقین دوام بیاورد. اساساً عزاداران حسینی اگر بخواهند در خونخواهی خون ابی‌عبدالله و زمینه‌سازی برای آن مشارکت داشته بانند، باید به این مسأله و علاج آن توجه کنند.

البته به دلیل تسلط و قدرت دنیاپرستان و تسخیر قلب‌ها و ذهن‌ها و رفتارها بدست آنان، تا حدود زیادی روشن است که قدرت مادی چگونه به دست می‌آید. اما سوال مهم این است که قدرت الهی چطور تولید می‌شود؟ مخصوصاً با توجه به این که طبق مباحث قبلی معلوم شد که انجام اعمال فردی برای ایجاد قدرت کافی نیست. برای ساده‌سازی پاسخ به این سوال می‌توان گفت که قدرت هنگامی به وجود می‌آید که تعدادی از انسان‌ها دور هم جمع شوند؛ یعنی بر محور یک ایده یا مکتب، جمع و اجتماع و امتی

شکل بگیرد. ایجاد امت، اولین حکمی است که در روند تولید قدرت باید انجام شود که در روایات هم نشانه‌های زیادی از آن به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه از خدمت امام باقر علیه السلام سوال شد: كَيْفَ سُمِّيَتْ الْجُمُعَةُ؟ نامگذاری روز جمعه چگونه بود؟ و امام پاسخ داد: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ فِي الْمِيثَاقِ فَسَمَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِجَمْعِهِ فِيهِ خَلْقَهُ.<sup>۱</sup> آن میثاقی که در روز الست از همه مخلوقات گرفته شد (و آن میثاق شهادت بر توحید خداوند متعال و نبوت نبی اکرم و ولایت امیرالمؤمنین بود) در روز جمعه بود. خدای متعال همه مخلوقات را جمع کرد و از آنها شهادت بر توحید و نبوت و ولایت گرفت و به همین دلیل، آن روز را جمعه نامید؛ چون همه مخلوقات را در چنین روزی جمع کرد. مضمون این روایت، تناسب زیادی با روایات دیگری دارد که در آنها تصریح شده «روز جمعه متعلق به امام زمان (عج) و روز منسوب به ایشان است.»<sup>۲</sup> چون ایشان هم با ظهور خود می‌خواهند همه مردم را بر محور توحید و نبوت و ولایت جمع کنند. یعنی آن عهدی که در عالم میثاق و در زمانی که بشر هنوز وارد دنیا و دار اختیار نشده بود، گرفته شد، قرار است در دوران ظهور از

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۱۳.

روی اختیار و با طوع و رغبت بشر محقق شود: «حتی تسکنه ارضک طوعاً»<sup>۱</sup> و این اختیار کی رام و مطیع می شود خدا می داند! البته منظور اختیار یک نفر و دو نفر نیست؛ بلکه اختیارات امت‌ها باید هماهنگ شود و همگی با اختیار خودشان بر محور نبوت و ولایت جمع شوند. پس روز جمعه به عنوان روز منسوب به امام‌غائب و روز ظهور<sup>۲</sup>، تناسب زیادی با مسأله جمع و اجتماع دارد.

بالا تر از این تناسب، تصریحی است که در توقیع شریف حضرت ولی عصر به شیخ مفید ره وارد شده: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا»<sup>۳</sup> اگر شیعیان ما - که خدا برای طاعت خود به آنها توفیق بدهد - در وفاء به عهدی که بر گردن آنهاست، اجتماع قلوب و همدلی داشتند، میمنت دیدار ما به تأخیر نمی افتاد و سعادت مشاهده ما خیلی زودتر از اینها برای آنها حاصل می شد. گویا خود حضرت دارند عامل غیبت و ظهور را توضیح می دهند و تأکید می کنند که انجام امور خیر

---

۱. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲. «يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمُتَوَقَّعِ فِيهِ ظُهُورُكَ» جمال الاسبوع بكمال العمل المشروع، ص ۳۸.

۳. الاحتجاج على اهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

توسط هر شخص به تنهایی کفایت نمی‌کند. بلکه اجتماع مؤمنین و همدلی و همفکری و همکاری در وفاء به عهد ولایت و پذیرش مدیریت الهی، موضوعیت دارد.

پس اگر سوال شود که: «چه کاری کنیم که خون‌خواه اباعبدالله بشویم و در زمینه‌سازی ظهور نقشی داشته باشیم؟»، پاسخ این است: «وارد عرصه‌ای به نام ساخت امت بشو!» امت ساختن، مردم را دور هم جمع کردن و یک قوم و یک ملت را مجتمع کردن بر یک محور و مرام و مکتب، خیلی مهم‌تر و پیچیده‌تر از این است که به صورت فردی نماز بخوانیم و روزه بگیریم.

لذا حضرت امیر در آن بیان نورانی فرمود: «إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السَّخَطُ»<sup>۱</sup>. تنها چیزی [یا عامل اصلی] که مردم را جمع می‌کند، رضایت و نفرت است. پسند نسبت به چیزهایی و تنفر از اموری، رضایت‌دادن به کارهایی و خشم از امور دیگری است که موجب شکل‌گیری جوامع می‌شود. میل‌ها و نفرت‌های جمعی و تمایلات عمومی است که اجتماع و جامعه ایجاد می‌کند. یعنی برای ساخت امت و جامعه باید بدانیم که تمایلات را چگونه جهت بدهیم و بر یک محور واحد تنظیم کنیم. در واقع گرچه مقابله

---

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۲ و الغارات، ج ۲، ص ۵۸۴.

با هوای نفس فردی خیلی مهم است اما چندین برابر مهم‌تر از آن، این است که میل‌ها بر یک محور حق جمع بشود و میل به حق و تنفر از باطل، محور شکل‌گیری اجتماع و جمع بشود. در این صورت و در چنین فضایی، کنترل هوای نفس فردی هم بسیار آسان‌تر از زمانی خواهد بود که تمایلات عموم بر محور باطل جمع شود و فضای حاکم بر جامعه، بر چنان اساسِ خطرناکی شکل بگیرد. پس عامل اصلی غیبت و عدم انتقام خون امام حسین، وضعیت قدرت مومنین است و آنها باید به دنبال تولید قدرت الهی بروند که این مسأله مهم در گام اول، از طریق ایجاد ائت و هدایت تمایلات بر محور خشنودی از حق و تنفر از باطل است. در واقع عباداتی مانند نماز و روزه که برای متدینین سخت نیست تا به انجام آن بنازند بلکه محقق کردن این امور اجتماعی است که سختی و مصیبت دارد و باید به آن اهتمام کنند.

البته در اینجا باید این بشارت را اعلام کرد که برخلاف همه تبلیغات داخلی و خارجی درباره ضعف‌های ملت ایران، این ملت بر اساس هویت ایمانی شکل گرفته و با میل به حق و تنفر از باطل دور یکدیگر جمع شده است. بله، ما دچار ضعف‌هایی هستیم اما نباید شخصیت جمعی و ایمانی خود را فراموش کنیم. چون ملت ایران بر محور غضب بر دشمنان امام حسین و رضایت و انفعال و خضوع و خشوع نسبت به ائمه هدی شکل گرفته و این بزرگترین ثروت برای ماست. این امری است که حضرت نوح و



حضرت ابراهیم چه زجرها برای تحقق آن کشیدند و انجام نشد. بعد از ۹۵۰ سال رسالت، به جای یک قوم و امت فقط ۸۰ نفر دور حضرت نوح جمع شدند.<sup>۱</sup> چند هزار سال از هبوط حضرت آدم گذشت تا به دورانی برسیم که قومی به نام بنی اسرائیل ۴۰۰ سال<sup>۲</sup> در انتظار حضرت موسی باشند و از ظلم قبطی‌ها زجر بکشند و نوامیس‌شان به کنیزی فرعون‌ها برود تا بر اساس غضب از فراغنه و رضایت به حضرت موسی، حرکتی جمعی را شروع کنند. یعنی اولین باری که امت دینی ایجاد می‌شود، امت حضرت موسی با محوریت بنی اسرائیل است و الا در زمان نوح و حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیهما السلام امت دینی محقق نشد. طبق روایات، تعداد بنی اسرائیل کم نبود بلکه مردان آنها به ۷۰۰ هزار نفر می‌رسیدند.<sup>۳</sup> این قوم به قدری ضربه خوردند و بیچارگی کشیدند و از سوی آل فرعون دچار خفت شدند که بالاخره حاضر شدند بر محور حضرت موسی و پیام و مرام الهی او جمع شوند و در مقابل فرعون بایستند. تازه اینجا بود که اولین امت دینی بوجود آمد.

۱. «وَ كَانَ الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ مِنْ جَمِيعِ الدُّنْيَا ثَمَانِينَ رَجُلًا» تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. «و وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَ الشَّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هُمْ مُنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بُشِّرُوا بِوَلَادَتِهِ وَ رَأَوْا عَلَامَاتِ ظُهُورِهِ» کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۱۴۶.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۰.

اما بعد از اینکه آن معجزات عظیم را دیدند و از نیل رد شدند، منافقین موفق شدند نظم این امت را مختل کنند. چون در مقابل دستور حضرت موسی برای ورود به ارض مقدس و جنگ با غاصبین آن، سرپیچی کردند. یعنی علی‌رغم این‌که بر محور حضرت موسی جمع شدند ولی جریان فرماندهی و فرمان‌پذیری را نپذیرفتند و جهاد نکردند تا مرحله بعدی از «تولید قدرت الهی» را رقم بزنند. بلکه گفتند ما به جنگ نمی‌رویم و تو و خدایت به جنگ بروید! خداوند متعال هم ۴۰ سال آنها را در صحرای سیناء آواره کرد: از شب تا صبح راه می‌رفتند اما در نزدیکی مصر، زمین از زیر پایشان کشیده می‌شد و به نقطه اول برمی‌گشتند. با وجود حساسیت شارع مقدس نسبت به نماز و سایر عبادات، چنین برخوردی با تارک صلاه ندیده‌ایم؛ اما کسانی که احکام مربوط به قدرت مومنین را ترک کنند، چنین برخوردی با آنها انجام می‌شود. در قضیه بنی‌اسرائیل هم یک امت با دست خالی و به دلیل نصرت الهی و مدیریت حضرت موسی، دستگاه مقابل را به هم ریخت و قدرت آن را نابود کرد؛ اما این فقط قدم اول بود. یعنی بعد از جدا کردن تمایلات عمومی از حول باطل و جمع کردن آنها بر محور حق، قدم دوم این است که فرمان‌دهی افرادی که این ایده و مکتب را سر دست گرفته‌اند و این جمع را ایجاد کرده‌اند، پذیرفته شود. یعنی فرمان‌دهی و فرمان‌پذیری نسبت به آنها جریان پیدا کند و این افراد، محور حاکمیت شوند.

پس گام دوم از روند تولید قدرت الهی، حکومت‌سازی است: وقتی این مکتب، رضایت عمومی را جلب کرد و تنفر از دشمنان آن در میان مردم شکل گرفت، صاحبان این مکتب باید حاکم جامعه شوند و آنچه را وعده داده‌اند، محقق کنند و با تکیه به پذیرشی که عموم نسبت به آنها دارند، پاسخگوی نیازهای مردم و جامعه شوند. اما بنی اسرائیل با این‌که در زمان خودشان قوم برتر بودند، این مرحله را نپذیرفتند و تن به فرمان و حاکمیت الهی حضرت موسی ندادند و با عکس‌العمل شدید خدای متعال روبرو شدند و با ۴۰ سال آوارگی در صحرا مورد عذاب قرار گرفتند.

ممکن است این تصور مطرح شود که سرپیچی از فرمان جهاد توسط بنی اسرائیل چگونه به مساله ایجاد حکومت مربوط می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که هیچ تلاشی برای ساخت یک حاکمیت نیست که در خلأ انجام شود. بلکه همیشه حکومت‌هایی هستند که اگر احساس کنند رقیبی در حال پیدایش است که ممکن است قدرت آنها را کاهش دهد یا نابود کند، به او حمله ور می‌شوند و به این صورت است که جنگ و درگیری به راه می‌افتد و به لازمه‌ای برای مساله «ساخت حاکمیت» تبدیل می‌شود. یعنی حداقل از ایجاد حاکمیت، تسلط یک گروه بر بخشی از سرزمین‌ها و اموال و انسان‌هاست و روشن است که این امور بی‌صاحب و رهاشده نیستند تا به راحتی و بدون دردسر در اختیار یک هیأت حاکمه‌ی جدید قرار بگیرند! حتی

ساخت امت نیز باعث واکنش‌های جدی از سوی اهالی قدرت مستقر می‌شود. لذا هنگامی که خبر خروج بنی اسرائیل از مصر به فرعون رسید، گفت: «إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ»<sup>۱</sup> اینها ما را عصبانی کردند. این در حالی بود که حضرت موسی به دلائلی - که ضعف بنی اسرائیل می‌تواند از مهمترین آنها باشد - هنوز ساقط کردن فرعون از اریکه قدرت را دنبال نمی‌کرد بلکه صرفاً بر خلاصی بنی اسرائیل از شر حکومت او متمرکز شده بود: «قَدْ جِئْتُمْ بَيْنَنَا مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۲</sup> و «فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعْذِبْهُمْ»<sup>۳</sup>. اما فرعون حداقل به دلیل این که در صورت آزاد کردن بنی اسرائیل، همه بردگان خود را از دست می‌داد، به شدت در مقابل حضرت موسی ایستاد. پس در صورتی که امتی بخواهد وارد گام دوم از تولید قدرت الهی بشود و حاکمیت جدیدی ایجاد کند، قطعاً باید منتظر برپایی جنگ باشد.

در واقع جمع شدن تعدادی از انسانها بر محور یک ایده و مکتب، نهایت کار نیست بلکه این اجتماع انجام می‌شود تا بر اساس آن، صاحبان آن ایده و مکتب، روابط موجود در میان این جمع را بازآرایی و تنظیم کنند و با قوانین و

---

۱. سوره مبارکه شعراء، آیه ۵۵.

۲. سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۰۵

۳. سوره مبارکه طه، آیه ۴۷.

رویه‌ها و اولویت‌های جدیدی، نظم نوینی را در جامعه پدید بیاورند و نیازهای اجتماعی را به نحو دیگری تأمین کنند. معنای این امور همان «ساخت حاکمیت» و جریان فرمان‌دهی و فرمان‌پذیری است. اما هنگامی که یهود آن را نپذیرفتند، دچار عذاب شدند و از آنجا که هیچ جمع و جامعه‌ای بدون حکومت باقی نمی‌ماند، لاجرم زیر دست حکومت‌های کفر و بت‌پرست قرار گرفتند.<sup>۱</sup> در چنین شرایطی، خدای متعال حضرت عیسی را مبعوث کرد تا هم علمای یهود و نفاق و بدعت‌های آنان را افشا کند و هم دوباره یک امت دینی سالم از نفاق را پی بریزد. حضرت عیسی گرچه هر دو مطلب را محقق فرمود اما امت عیسوی هم مجدداً به نفاق دچار شدند و باز هم مسأله حکومت محقق نشد. چون برای ایجاد حکومت، درگیری با حکومت‌های موجود قهری است و خون و خونریزی ضرورت پیدا می‌کند و کار فقط به صرف «رضا و غضب» پیش نمی‌رود. یعنی کسانی که مورد غضب این جمع هستند، حمله ور می‌شوند و لذا برای حفظ این جمع، یک مرحله بالاتر از رضا و غضب، باید خون داد و خون ریخت. اما نه امت موسوی و نه امت عیسوی حاضر به ورود مداوم و پایدار در این عرصه نشدند.

---

۱. برخی گزارش‌های تاریخی هم همین مطلب را تایید می‌کند. بنگرید به دانشنامه اسلامی ذیل واژه

بنی اسرائیل، به نقل از نثر طوبی (دائرة المعارف لغات قرآن کریم)

از اینجا مشخص می‌شود که مأموریت نبی اکرم صلی الله علیه و آله چقدر سنگین بود! از زمان حضرت آدم تا بعثت ایشان، بشریت به حاکمیت الهی تن نداد و امت دینی را هم به نفاق دچار کرد. اما پیامبر اکرم این راه باز کرد و شاید به همین دلیل است که در زیارات مأثوره به ایشان عرض می‌کنیم: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل»<sup>۱</sup> پایان دهنده دوران گذشته و آغاز کننده دوران جدید. یعنی حداقل یک احتمال درباره این عبارت آن است که حضرت رسول (ص) به دورانی که دین به حاکمیت نمی‌رسید، پایان دادند و عصر نوینی را آغاز و باب جدیدی را باز کردند که در آن علاوه بر ایجاد امت دینی، حاکمیت الهی را نیز مستقر فرمودند. یکی از مؤیدات این احتمال هم این است که در بعضی نقل‌ها، در کنار «الخاتم لما سبق»، عبارت «دافع جیشات الباطیل»<sup>۲</sup> نیز آمده که به جیش و ارتش و جنگ با کفار اشاره می‌کند؛ مسأله‌ای که طبق توضیحات فوق، از لوازمات «حاکمیت» است.

به جز این عبارات، سیره نبوی هم ما را به همین واقعیت منتقل می‌کند و گویا عبارات فوق، در حال حکایت از همین واقعیت بوده است. چرا که پیامبر اکرم تنها ده سال در مدینه حکومت کردند اما فرماندهی ۲۶ تا ۲۸ جنگ (بنا بر اختلاف مورخین درباره تعداد غزوات) را بر عهده داشتند.

---

۱. کامل زیارات، ص ۴۲ و کتاب المزار، ص ۷۷.

۲. الاقبال بالاعمال الحسنه، ج ۲، ص ۲۹۰.

چون قدرت پرستانی که دیوانه و مجنونِ شهوات دنیا هستند، یک جمع ایمانی که به دنبال قدرت است را رها نمی‌کنند. لذا پیامبر اکرم فقط برای این که شبهه جزیره عرب را از کفر نجات دهد، در ۱۰ سال حدود ۳۰ جنگ انجام داد و البته با نهادینه کردن چنین فرهنگی، باعث شد مسلمین در ادامه به حجاز محصور نمانند و امپراطوری‌های زمان خود را هم ساقط کنند و تا قرن‌ها زیر تسلط حکومت‌های کفر قرار نگیرند بلکه خود به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شوند. به نظر می‌رسد یکی از حکمت‌های برتری نبی اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به سایر انبیاء، این است که مصائب بی‌سابقه‌ای را برای تحقق این واقعیت جدید تحمل کرد؛ یعنی مأموریت سنگینی در تاریخ انبیاء به نام «استقرار حاکمیت الهی» را بعد از ۶۸۰۰ سال محقق فرمود! چگونه اعراب تازه‌مسلمان را که همه هویت خود را در قبیله خود می‌دیدند، برانگیخت و چه جاذبه‌ای ایجاد کرد که آنها حاضر شدند جلوی قبیله خودشان بایستند و بجنگند و سپس این روند را تا سرنگونی امپراطوری ایران و روم ادامه دهند؟! کاری که بنی اسرائیل جرأت انجام آن را پیدا نکرد گرچه حضرت موسی آنها را با «وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> توصیف فرموده بود. اما پیامبر اکرم با چه تحمل و حلم و صبری خصوصاً در برابر منافقین موفق شد این امر

---

۱. سوره مبارکه مائده، آیه ۲۰.

مهم را در میان امت خود به پذیرش برساند و آنها را برای جهاد به میدان بیاورد و گام دوم از تولید قدرت الهی یعنی «ساخت حاکمیت» را رقم بزند.

البته اکثر کسانی که دور پیامبر اکرم جمع شده بودند، به نفاق آلوده شدند. یعنی گرچه خواص و عوام از امت، ظاهری از اسلام را پذیرفتند اما باطن رفتار آنها فاصله‌ی چندانی با رفتار دنیاپرستانه‌ی رؤسای قبایل نداشت و منافقین توانستند از این وضعیت استفاده کنند و ریاست خود را به پذیرش برسانند. لذا پیامبر اکرم در خطبه غدیر فرمود: «لِعَلْمِي بَقَلِّهِ الْمُتَّقِينَ وَ كَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ»<sup>۱</sup> امت اسلام، توحید و نبوت را در ظاهر پذیرفت ولی ولایت را نپذیرفت و منافقین در اکثریت بودند. در واقع این‌گونه نبود که به صورت ناگهانی و بلافاصله بعد از شهادت پیامبر اکرم همه به این نتیجه برسند که فرد دیگری غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام باید خلیفه شود. بلکه در تمامی سال‌های حیات پیامبر نیز جناح بندی شدیدی بر ضد امیرالمؤمنین شکل گرفته بود و غاصبین در همان سال‌ها امت نفاق را بوجود آوردند و با تکیه به همین امت منافق و تمایلات عمومی که بر محور خود ساخته بودند، توانستند سریعاً حکومت نفاق را نیز شکل دهند.<sup>۲</sup> یعنی توحید و نبوت که

---

۱. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۵۹.

۲. تفصیل این روند در کتاب «ساختارهای اجتماعی قاتل امام؛ ساختارهای اجتماعی برانداز نظام» از منشورات حسینیہ اندیشه، بیان شده است.



امت‌ها و اقوام سلف به آن تن ندادند، مورد پذیرش اینان قرار گرفت اما ابداً اجتماع ذیل لوای ولایت را نپذیرفتند.

این امت و حکومت نفاق‌زده تا جایی پیش رفت که نه تنها مؤمنین بلکه امام مؤمنان را هم رسماً و علناً در روز عاشورا به شهادت رساند. تا قبل از بعثت نبی اکرم، این حکومت کفر بود که مؤمنین را می‌کشت اما بعد از بعثت، حاکمیت نفاق بود که به مومنین حمله می‌کرد و تا جایی پیش رفت که به قتل یاران ائمه راضی نشد بلکه خود امام معصوم و نوه پیامبر خدا را با فجیع‌ترین حالت به شهادت رساند. شهادت امام حسین علیه‌السلام یعنی غلبه قدرت امت و حاکمیت نفاق بر مؤمنین.<sup>۱</sup> لذا ائمه معصومین علیهم‌السلام مصائب عجیبی را تحمل کردند تا بتوانند در مقابل خلفای جور، دوباره این امت مؤمن را ایجاد و احیاء کنند. آن هم در اوج تقیه و در حالی که به دلیل عدم آمادگی عمومی، مقید به عدم قیام هستند! لذا از زمان حضرت سجاد به بعد، این امت مؤمن بر محور علاقه‌مندی به اهل بیت و غضب به دشمنان آنها تدریجاً پدید آمد و تمایلاتی جمعی بر مدار ائمه هدی شکل گرفت. یعنی ائمه هدی در یک شرایط پیچیده به امت‌سازی مبادرت

---

۱. البته تدبیر یزید لعنه‌الله‌علیه این بود که با شهادت امام حسین، امت نفاق را به امت کفر تبدیل کند که تشریح این مطلب در کتاب «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن» از منشورات حسینیّه اندیشه، بیان شده است.

کردند: هم تقیه می کردند و دست به قیام مسلحانه نمی زدند و هم با رفتار و مواضع خود، خلفای جور را به رسوایی و افتضاح می کشاندند و عدم حقانیت آنها را برای همه جامعه افشا می کردند و حیثیت جامعه نفاق را در همان دوران تقیه به باد فنا می دادند. در نتیجه، بر همگان اتمام حجت می شد و قلوب و اذهان برخی از مسلمین به حق تمایل پیدا می کرد و جمعیت شیعیان دائماً افزایش می یافت و خلفای غاصب را دچار نگرانی و اضطراب می کرد و لذا تصمیم می گرفتند که به صورت غیرعلنی، ائمه معصومین را به شهادت برسانند. اگر روایات و احادیث اهل بیت صرفاً یک بحث علمی بود که چنین عکس العمل هایی در پی نداشت. در واقع ائمه هدی با احیاء معارف دینی، تمام حیثیت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه نفاق و تقدس دروغین آن را به چالش می کشیدند و آبرویی برای منافقین باقی نمی گذاشتند. گرچه این مسیر در نهایت موجب شهادت حضرات می شد اما از سوی دیگر باعث می شد تا قلوب مستعد در برابر این رفتار زیبا ذوب شوند و رضا و سخط بر محور اهل بیت ایجاد شود و تدریجاً یک امت دینی و سالم شکل بگیرد.

پس اگر سوال شود که «چگونه باید قدرت الهی تولید کرد؟» پاسخ آن است که گام اول و دوم آن، ایجاد امت و ساخت حاکمیت است. اینها احکامی است که می تواند خون خواهی نسبت به اباعبدالله الحسین را معنا

ببخشد و به تدریج عوامل غیبت را کنار بزند و زندگی اجتماعی را به سمت حوائج حضرت ولی عصر و به سوی ظهور جهت بدهد. چون مومنین گرچه بر محور اهل بیت جمع شدند و امتی ایمانی در شرایط تقیه را تشکیل دادند، اما توانمندی تغییر در توازن قوا را نداشتند. این در حالی بود که منافقین نه تنها در ایجاد و حفظ حاکمیت قدرت بالایی داشتند، بلکه بالاتر از آن به یک «تمدن» دست یافته بودند که البته خود، طراح آن نبودند. اما موفق شده بودند تا روکشی از ظواهر دین را بر تمدن جاری در امپراطوری ایران و روم بکشند و رفتار مادی رایج در ابرقدرت‌های زمان را با لایه‌ای از مذهب ترکیب کنند و از این طریق، بر نیمی از دنیا مسلط شوند و از افغانستان تا روم شرقی و از آذربایجان و قفقاز تا عمان و بحرین را زیر سیطره خود بگیرند. روشن است که در چنین محیطی، ایجاد یک امت دینی به چه میزان سخت است و کسانی که در این امت قرار می‌گیرند، چه رفتار باارزشی از خود نشان داده‌اند و لذا شیعیان و محبین دائماً مورد تجلیل اهل بیت قرار می‌گرفتند. اما این بدان معنا نبود که قدرت ایمانی محبین به حدّ مقابله و موازنه با منافقین رسیده باشد. گرچه معدودی از اصحاب خاصّ به درجات ایمانی بالایی رسیدند اما کلیت جامعه شیعه دارای چنین برآیندی نبود. لذا امام دوازدهم در معرض خطر جانی از سوی ظلمه‌ای قرار گرفت که می‌دانستند این امام

همانند ائمه سلف نیست که تقیه کند بلکه مأمور به قیام است. در نتیجه‌ی این وضعیت بود که دوران غیبت کبری فرا رسید.

البته در این میان، همان اصحاب خاصّ توانستند در مقابل دشمنی که می‌خواست تمام آثار ایمانی را از بین ببرد، بایستند و به دلیل تدبیر مستقیم اهل‌بیت، اخبار و روایات و معارف را حفظ کنند و به کتابت دریاورند و آنها را سینه به سینه انتقال دهند تا فکر و فرهنگی که متناسب با رضا و سخط ایمانی است، باقی بماند و حتی با غیبت معصوم، تداوم امت دینی تضمین شود. نتیجه‌ی این تلاش‌ها به طور طبیعی، این است که با غیبت امام معصوم، خود این افراد جایگاهی محوری برای امت دینی پیدا کنند و نقشی در استحکام جامعه ایمانی داشته باشند. لذا در این دوران، پرچم دین‌داری بر دوش نواب عام حضرت ولیعصر قرار گرفت؛ البته بعد از وفات چهارمین نائب خاص یعنی علی بن محمد سمری که در نیمه شعبان ۳۲۹ هجری قمری از دنیا رفت. با وفات ایشان، نصّ خاصی وجود نداشت که نائب بعدی را بشخصه معلوم و معرفی کند اما بالاخره یک «امت» ایجاد شده و این تمایلات عمومی و رضا و سخطی که بر یک محور واحد شکل گرفته، یک واقعیت است که نمی‌تواند و نباید بدون مسؤل و متولّی و متکفل بماند. لذا عملاً مسأله «نیابت عامّه حضرت ولی عصر» رقم خورد و آن کسانی که علوم اهل‌بیت را حفظ و نقل و فهم می‌کردند، راه حضرات معصومین را ادامه دادند

و همزمان با تقیّه، دستگاه نفاق و عدم حقانیت آن را افشا می‌کردند و همانند شهید اول و شهید ثانی، در این راه کشته می‌شدند.

البته محور مهم دیگری که موجب می‌شد این امت حفظ بشود و پیوستگی و همبستگی خود را از دست ندهد، اقامه عزاء و بکاء بر سیدالشهدا بود که حفظ و فرهنگ‌سازی و تأکید و تشویق به آن، توسط همین نواب عامّ انجام می‌شد. در واقع قیام عاشورا و خون به ناحق ریخته‌شده‌ی اباعبدالله، ترکیبی از مظلومیت و استقامت و ستیز و عاطفه بود که دل‌ها را منفعل کرد و محور رضایت و سخط محبّین قرار می‌گرفت. یعنی ظلم آشکاری که به نواده رسول‌خدا تحمیل شد، موجب ذوب قلوب و سوز دل و تنفر از باطل و محبت به حق می‌شد که این واقعیت خود را در اشک و گریه بر امام‌حسین نشان می‌داد و این بکاء، نشانه واضحی بر این بود که رضا و سخط این جامعه بر چه محوری شکل گرفته است. لذا اقامه عزاداری‌ها محور زنده‌ماندن شیعه و جمع‌شدن مومنین و عامل حفظ آن امتی بود که ائمه معصومین تشکیل داده بودند. در همین راستا، ظاهراً آل‌بویه اولین دولتی است که موانع عزاداری حسینی را برطرف و این سنّت را به یک امر رسمی و علنی تبدیل می‌کند. در این دوران‌ها شیعیان به صورت پراکنده در سرزمین‌ها و شهرهای مختلف زندگی می‌کردند اما در دوران صفویه، شیعه از پراکندگی خارج می‌شود و به یک امت متّصل و بزرگ تبدیل می‌شود که همچنان با

پرچمداری نواب عامّ و تأکید آنها بر اقامه عزا و بکاء بر اباعبدالله الحسین به پیش می‌رود و گسترده‌تر و قوی‌تر و ریشه‌دارتر می‌شود.

اگر جامعه شیعه از این هویت تاریخی و روند آن مطلع نباشد یا از آن غفلت کند، مگر دشمن کارگر می‌افتد و بخشی از جامعه با ملاحظه چند ضعف و اشکال و مانور تبلیغاتی دشمن بر این اشکالات، دچار سرخوردگی و ناامیدی می‌شود و ثروتی به نام جمع‌شدن بر محور «رضا به حق و سخط از باطل» و تنفس در محیط «امت دینی» فراموش می‌کند. مگر جوامع و امّت‌های دیگر بر چه محوری جمع شده‌اند که حسرت داشته‌های مادی آنها، ما را ناامید کند؟! مگر اکثر امّت‌های جهان محوری جز رضا و سخط بر سر شهوات مادی و امکانات دنیوی دارند؟! مگر چیزی جز انگیزه‌های مادی باعث قوام زندگی اجتماعی آنها شده؟! مگر از چنین ریشه فاسدی می‌توان نتیجه‌ای جز تنه و ساقه و میوه فاسد انتظار داشت؟! پس آیات شریفه‌ای مثل «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا»<sup>۱</sup> بر چه کسانی و امت‌های صدق می‌کند؟!<sup>۲</sup> مگر بسیاری از آنها به بهره‌مندی از دنیا و لو از طریق کشتار هزاران بیگناه توسط دولت‌های‌شان رضایت نمی‌دهند؟! مگر جز در هنگامی که

---

۱. سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۸.

۲. «وَالَّذِي خَبَثَ مِثْلَ أَعْدَائِهِمْ لَا يُخْرِجُ عَلَيْهِمْ إِلَّا نَكِدًا كَذَبًا فَاسِدًا» تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۳۶

منافع مادی خود را در خطر ببینند، به غضب در می آیند؟! چرا در مقابل مظالم بزرگ دولت های خود نسبت به مستضعفین جهان مثل مردگان سکوت می کنند اما در مقابل اموری چون افزایش سن بازنشستگی و کاهش دستمزدها به جوش و خروش در می آیند و تظاهرات و اعتصاب به راه می اندازند و با رفتاری هماهنگ، یک کشور را فلج می کنند؟! چرا خبری از حرکات منظم و جمعی آنها در مخالفت با سایر مظالم شنیده نمی شود؟! آن امتی که رضا و سخط خود و علت قوام جامعه را بر محور حق و باطل تنظیم کرده، امت شیعه است. و این ثروت مادی و معنوی بزرگ با گذر از امواج خون و با فداکاری های نواب عامّ به تدریج به حرکت خود ادامه داده و از پراکندگی در قم و ری و کاشان و... به تشکیل یک ملت بزرگ رسیده و ایران را به مرکز محبت اهل بیت و گریه بر اباعبدالله الحسین تبدیل کرده و امروز وارد گام دوم از تولید قدرت یعنی ساخت حاکمیت الهی شده است. چنین میراث بزرگی را نمی توان با بزرگنمایی ضعف ها فراموش کرد و به شوخی و غفلت یا تنبلی و تردید از کنار آن گذشت و وظائف خود در قبال آن را ندیده گرفت.

البته همزمان با روند فوق، قدرت منافقین نیز تضعیف شد و در مقابل کفار و قدرت های جدید آنها توان هموردی را از دست داد. لذا امپراطوری عثمانی که خود را علمدار اسلام و وارث خلفا می دانست، بعد از جنگ

جهانی اول فروپاشید و به ۵۰ کشور تجزیه شد و کفار مجدداً بر سرزمین‌های اسلامی مسلط شدند و آن را به عنوان مستعمره بین خود تقسیم کردند. از آنجا که تقیه در مقابل کفار جایز نیست و احکام تقیه مخصوص منافقین است، برخی فقهای عظام شیعه حرکت‌های حکومتی و اجتماعی و قیام را آغاز کردند تا جلوی تسلط کفار بایستند. چرا قبل از آن قیام نمی‌کردند؟ چون تا قبل از این شرایط، گرفتار منافقینی بودند که گرچه ولایت را نمی‌پذیرفتند ولی توحید و نبوت را در ظاهر حفظ می‌کردند. لذا هنگامی که منافقین حفاظت از بلاد اسلامی و پرچم اسلام را کنار گذاشتند، امت شیعه و علمای آن در برابر کفر و خطر تسلط آن بر مسلمین قرار گرفت. این در حالی بود که تا پیش از این و بر اثر مجاهدات پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام، مسلمین با ساقط کردن کفر امپراطوری فارس و روم عملاً به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شده بودند و لو به دست منافقین، اسلام در توازن قوا نسبت به کفار به برتری رسیده بود. اما با فروپاشی امپراطوری عثمانی، این توازن قوا مختل شد و مسلمین و شیعیان در معرض حاکمیت کفر قرار گرفتند. لذا می‌توان گفت به همین دلیل بود که تلاش‌های علمای شیعه برای ورود به مساله حاکمیت آغاز شد که نمونه‌هایی از امتحانات سنگین و جدید آن، در قضیه مشروطه قابل ملاحظه است.



بعضی ادعا می‌کنند که «جمهوری اسلامی باعث اختلاف بین علماء و کسر شأن آنها شده، در حالی که در گذشته اینچنین نبود» اما این تحریف واقعیتی است که در گذشته‌ها اتفاق افتاده و چشم‌بستن بر اختلافات شدیدی است که علمای سلف در دوران مشروطه دچار آن شدند. البته این اختلافات تا حدّ زیادی طبیعی بود چرا که علم و ادراک غیر معصوم وقتی با موضوع و مسأله جدیدی مواجه می‌شود، نیازمند زمان است تا ابعاد آن را به خوبی فهم کند و بر آن مسلط شود. یعنی تا قبل از مشروطه، حاکمیت سیاسی با پادشاهانی بود که حریمی برای دین و امت دینی و فقهاء نگه می‌داشتند اما با آغاز نهضت مشروطه، علماء ناگهان خود را در مقابل نظم و ترتیبات سیاسی جدیدی دیدند که مبدأ آن ترتیبات، کشورهای کافر بود و عناصر تحصیل کرده در این کشورها علمدار این تغییرات بودند. لذا تا قبل از نهضت مشروطه، مسأله‌ی امتی بود که بر محور اشک و روضه و عزاداری شکل گرفته بود و با طرح مشروطه، بحث حاکمیت بر مسلمین از طرق جدید و بی سابقه مطرح شده و لذا اختلاف شکل می‌گیرد. شیخ فضل‌الله نوری که خود از سردمداران این نهضت بود پس از مدتی با ملاحظه علمداران مشروطه که اعتقادی به دین نداشتند، طرفداران مشروطه را مرتدّ اعلام می‌کند و از سوی دیگر، آخوند خراسانی کمک به مشروطه را نصرت امام‌زمان می‌داند! و کار به جایی می‌رسد که بر اثر این اختلافات، مومنین

دچار انشقاق می‌شوند و هر دو بزرگوار توسط دشمن از بین می‌روند و استبداد پهلوی که مطیع محض کفار انگلیسی و امریکایی است، روی کار می‌آید و روزگار ملت ایران و مبارزین و علماء را تا دهه‌ها سیاه می‌کند. پس امتحانات و تمحیص‌های جدیدی پدید می‌آید که موضوع اصلی آنها قدرت و عبور از مسأله «امّت» و ورود به موضوع «حاکمیت» برای جلوگیری از تسلط کفار است.

از مشروطه تا انقلاب اسلامی چه بر ما گذشت؟! و از پیروزی انقلاب اسلامی تا امروز چه بر ما گذشته و حالا در چه مرحله‌ای از امتحانات پیچیده برای «ساخت حاکمیت» هستیم؟! اگر قرار باشد نقشی در رفع غیبت و زمینه‌سازی ظهور و مشارکت در خون‌خواهی اباعبدالله داشته باشیم، باید به موضوعات فوق‌پردازیم و آنها را منقح کنیم تا تکالیف جدیدی که در سیر رشد و تکامل شیعه به وجود آمده، معلوم شود. نمی‌شود گفت: «ما صرفاً همانند سلف صالح عمل می‌کنیم» خیر! هم قدرت دستگاه طغیان افزایش یافته و هم جامعه شیعه رشد کرده و لذا تکالیف آن تغییر می‌کند و موضوعات جدیدی در مقابل او قرار می‌گیرد که تکلیف این موضوعات را اتفاقاً باید در مجالس اباعبدالله الحسین معین کرد. همان‌طور که عزاداری امام حسین بود که باعث امّت‌سازی و عبور موفق از امتحانات آن شد، امروز هم هیئات و مساجد و نمازهای جمعه و اماکن اجتماع مؤمنین است که باید

بر محور اباعبدالله الحسین، چالش‌های حاکمیت را بفهمد و به سمت حلّ آنها حرکت کند. هیچ نهاد و قشر دیگری نمی‌تواند مشکلات جامعه و حاکمیت دینی را رفع کند. دیگران اگر قادر به کاری باشند، تنها قادر به حلّ مقطعی مسائلی هستند که متناسب با جامعه کفر و نفاق است. اما راه‌حل‌هایی که منجر به نظم و ثبات در جامعه کفر و نفاق شده که نمی‌تواند نظم و ثبات در جامعه اسلامی ایجاد کند. لذا همه توصیه‌های کارشناسی که اکثر کشورهای دنیا با عمل به آنها به هدف خود رسیده‌اند، در ایران اسلامی کار نمی‌کند و کارآیی ندارد. چون انگیزه‌ها و تمایلات عمومی در این ملت، بر محور رضا و غضب الهی و بر محور اباعبدالله شکل گرفته و با آن سازوکارهای مادی سازگاری ندارد و آنها را نمی‌پذیرد و پس می‌زند. لذا امتحان ما و وظیفه جدید ما، ایجاد سازوکارهای الهی است که با اخلاق و وجدان این ملت متناسب باشد که در صورت موفقیت در آن، تازه بر چالش‌های مربوطه به «حاکمیت» فائق خواهیم آمد. اما روند تولید قدرت به این نقطه محدود نمی‌شود بلکه در گام سوم باید وارد «طراحی یک تمدن الهی» شود که در ادامه مباحث به این نکته مهم پرداخته خواهد شد.



**بیان نشانه‌هایی از «مراحل تغییر توازن قوا» از طریق  
ساخت «امت دینی» و ایجاد «حاکمیت الهی» در آیات و  
روایات و آثار آن در تبیین هویت تاریخی شیعه و تعیین  
امتحانات پیش‌رو**

(قسمت دوم)

بیان شد که عامل غیبت، کمتر بودن میزان قدرت و توانمندی مؤمنین در مقابل قدرت دستگاه طغیان (کفار و منافقین) است و برای زمینه‌سازی ظهور، باید توازن قوا تغییر کند و حرکت جامعه شیعه به سمت کاهش دائمی قدرت کفر و نفاق و افزایش دائمی قدرت دستگاه ایمان باشد. البته چنین قدرتی از طریق اجتماع و جامعه و جمع شدن مؤمنین تولید می‌شود. یعنی اولین قدم از تولید این قدرت الهی، «ساخت امت دینی» است که با جمع شدن مؤمنین بر محور حبّ الهی و بغض دشمنان خداوند متعال و رضا به اولیاء الهی و سخط و غضب از دشمنان خدای متعال بوجود می‌آید. لذا فراز و نشیب‌ها و مصیبت‌ها و فشارهای زیادی در طول تاریخ انبیاء و اوصیاء بر آنها باریدن گرفته تا در نهایت، امت شیعه و محبین اهل بیت بر محور اشک بر ابا عبد الله الحسین و

علاقه مندی به این امام مظلوم و غضب و سخط بر دشمنان ایشان شکل گرفته است.

پس اشک بر سیدالشهداء ابداً سرمایه‌ی کمی نیست بلکه به تعبیر حضرت امام، یک عمل سیاسی است.<sup>۱</sup> توضیح این که اشک یک ملت بر امام حسین علیه‌السلام، بروز و ظهورِ میل‌ها و نفرت‌هایی است که با یکدیگر گره خورده و از این طریق دور هم جمع شده و با ابراز تمایل به یک دستگاه و اظهار تنفر از دستگاه دیگر (که هر دو تا امروز امتداد دارند)، یک واقعیت عینی به نام جامعه را رقم زده است. لذا همه ما وجدان می‌کنیم که معنویت و دین و خداپرستی، با آغاز محرم دوباره جان می‌گیرد و طراوت پیدا می‌کند. یعنی این جامعه دوباره توجه شدیدی به محور خود پیدا می‌کند و بر آن متمرکز می‌شود و لذا احساس هویت و قدرت دوباره به او دست می‌دهد. در همین راستا، نایبان عامّ حضرت ولی‌عصر - که در دوران غیبت، مسؤولیت این امت را بر دوش داشتند - گرچه در تقیه به سر می‌بردند، اما در عین حال شیعه را بر محور اقامهٔ عزاداری برای اباعبدالله الحسین تربیت کردند و به این رضا و سخط بر محور اولیاء الهی پر و بال دادند و این جمع و امت به تدریج ایجاد شد و قدرت و موجودیت اجتماعی پیدا کرد.

---

۱. «ما ملت گریهٔ سیاسی هستیم، ما ملتی هستیم که با همین اشکها سیل جریان می‌دهیم و سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است، خرد می‌کنیم». صحیفهٔ امام، جلد ۱۳، صفحه ۳۲۷

بر همین اساس است که حکمت این همه تأکید اهل بیت علیهم السلام بر دوستی و موالات و مواسات و محبت بین مؤمنین معلوم می شود. دوستداران و عزاداران امام حسین علیه السلام با زیارت عاشورا مأنوس هستند و دیده اند که در این زیارت شریف فقط به محبت و ولایت ائمه هدی اکتفاء نشده بلکه مکرراً بر «موالاه ولیکم» و «ولی لمن والاکم» و «سلم لمن سالمکم» تأکید شده است. همچنان که لعن ها و برائت های وارد شده در این زیارت هم فقط به قاتلان اهل بیت و غاصبان حقوق آنها محدود نشده بلکه مکرراً «اشیاعهم و اتباعهم» را هم در بر گرفته و بر مضامینی مثل «عدو لمن عاداکم» و «حرب لمن حاربکم» تصریح شده است. این تأکیدها می تواند ناشی از این واقعیت باشد که همه ائمه نار و هم ائمه نور به صورت فردی و تنها عمل نمی کرده اند بلکه جامعه شناسان و جامعه سازان قهاری بوده اند که همواره بر محور خود، جمع و جامعه ایجاد می کرده اند. در واقع این موالات و محبت و آن عداوت و برائت، مظهر روشنی از رضا و سخطی است که صرفاً در قلب افراد باقی نمی ماند بلکه بنا به روایت «إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السَّخَطُ»<sup>۱</sup> مردم را به دور هم جمع می کند و یک واقعیت اجتماعی می سازد و موجب جامعه سازی می شود. لذا ولایت و محبت ائمه هدی، صرفاً رابطه قلبی یک فرد با یک وجود نورانی نیست بلکه آن بزرگواران در رأس یک جامعه قرار گرفته اند و به همراه

---

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۲ و الغارات، ج ۲، ص ۵۸۴.

پیروان و دوستداران خود، یک امر واقعی را بوجود آورده‌اند که محبت و ولایت باید به این کلیت و مجموعه تعلق بگیرد. در نتیجه باید نسبت به سایر افرادی که عضویت این جامعه و چالش‌های حضور در آن را پذیرفته‌اند، موضع حمایت و همراهی داشت و برای آنها حساسیت به خرج داد و پیوستگی بین یکدیگر را حفظ کرد و موجب انسجام بیشتر این مجموعه شد.

موید این مطلب، روایات دیگری است که در همین باب از کافی شریف نقل شده؛ مانند این بیان نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضِ زَبْرَجَدَةَ خَضْرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ وَ جُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً وَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ يَقُولُ النَّاسُ مَنْ هَؤُلَاءِ فَيَقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.»<sup>۱</sup> مومنینی که اهل محبت طرفینی بوده و به یک جمع تبدیل شده‌اند (متحابون، صیغه جمع از باب تفاعل که دلالت بر رابطه طرفینی دارد) با تشریفات خاصی وارد محشر می‌شوند به طوری که همه انبیاء و فرشتگان مقرب به مقام آنها غبطه می‌خورند. یا روایت شریف از حضرت سجاد علیه السلام: «قَالَ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ فَتَلَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَى أَيْنَ فَيَقُولُونَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۶.



إِلَى الْجَنَّةِ بغيرِ حِسَابٍ قَالَ فَيَقُولُونَ فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ وَ أَيْ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالُوا كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ نَعَمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ<sup>۱</sup> که از «متحابون» به عنوان دسته‌ای نام می‌برد که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و به صراحت حبّ و بغض در راه خدا را به عنوان «عمل» آنها معرفی می‌کند و آیه شریفه «نعم اجر العاملين»<sup>۲</sup> را بر آنها تطبیق می‌دهد. در حالی که برخی تصور می‌کنند حبّ و بغض در راه خدا و تولّی و تبرّی، صرفاً یک حالت قلبی است!

در همین راستا نقل شده که پیامبر اکرم - برخلاف روایات زیادی که از سوال راوی آغاز می‌شود و ناشی از تأثیرپذیری راوی از ارتکازات جامعه است - این سوال را از اصحاب خود پرسیدند (ظاهراً برای این که ارتکاز و ذهنیت جدیدی برای آنها ایجاد کنند): «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟»<sup>۳</sup> کدامیک از دستاویزها و ریسمان‌های ایمان محکم‌تر است؟ یا به تعبیری، کدامیک از نشانه‌های ایمان قابل‌اعتمادتر و باثبات‌تر است و مستحکم‌تر از سایر امور، ما را به دستگاه الهی متصل می‌کند؟ طبق روایت، بعضی گفتند خدا و رسولش داناترند و برخی در مقام پاسخ درآمدند و هر کدام از عبادتی به عنوان محکم‌ترین دستاویز ایمان

۱. همان.

۲. سوره آل عمران، ص ۱۳۶.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

نام بردند. یکی نماز را مطرح کرد و دیگری از زکات و سومی از حج نام برد و چهارمی به جهاد اشاره کرد. اما پیامبر فرمود: همه این‌ها فضیلت دارند اما محکم‌ترین دستگیره و ریسمان نیستند. به نظر می‌رسد این روایت بسیار مهمی است چون شخص شخیص پیامبر، خود در مقام اولویت‌دهی و طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری بین امور ایمانی هستند. لذا اضافه کردند: «وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ» محکم‌ترین ریسمان و دستاویز ایمان، محبت در راه خدا و تنفر در راه خدا و تولی به اولیاء الله و برائت از دشمنان خداست. به نظر می‌رسد مباحث پیش‌گفته با مضمون این روایت کاملاً متناسب است و حکمت این ارزش‌گذاری و اولویت‌دهی به حبّ و بغض در راه خدا و تولی و تبرّی بر مدار حق را به خوبی توضیح می‌دهد: این نوع از حبّ و بغض، اساس تشکیل جامعه ایمانی است و محیط عمومی را برای پرستش خدا فراهم می‌کند و زمینه‌ی اصلی برای تحقق نماز و زکات و حج و جهاد است و الا اگر چنین تمایلات در هم‌تنیده‌ای وجود نداشته باشد و این محیط و جاذبه عمومی فراهم نشود، عمل به احکام برای اکثریت افراد جامعه ممکن نخواهد شد. بلکه فقط اراده‌های پولادین هستند که می‌توانند بر خلاف مسیر آب حرکت کنند و در تنهایی و غربت، به برخی احکام عمل نمایند و الا اکثریت جامعه تحت جوّ حاکم (که

به دست حبّ و بغض مادّی و محیط دنیاپرستانه افتاده) قرار می‌گیرند و مقتضیات همان فضای مسموم را می‌پذیرند.

همچنین این روایت، در تناسب کامل با آن روایت مشهور از امام باقر علیه‌السلام است که می‌فرماید: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ»<sup>۱</sup> و با تشبیه اسلام به یک ساختمان، ستون‌ها و پایه‌های اصلی آن را نام می‌برد و در مقام اولویت‌دهی و ارزش‌گذاری بین این ستون‌ها، ولایت را برتر از همه معرفی می‌کند؛ آن هم با این استدلال صریح که ولایت، کلیدی برای دیگر فرائض یعنی نماز و زکات و حجّ و روزه است و شخص والی یا ولیّ، راهنمایی بر آنهاست. گویا شارع مقدس همانند سایر جامعه‌سازان و حاکمان به دنبال تحقق اغراض خود است و لذا آنچه بیشترین مداخلیت در «تحقق» را دارد، ارزشمندتر از سایر اوامر خود می‌شمارد. زیرا ولیّ الهی با رفتار خود، جلب‌کننده‌ی تمایلات عمومی و مظهر و حافظ آنهاست و از این طریق، جامعه و امت دینی و فضای عبودیت و پرستش خدا را «محقق» می‌کند تا سایر افراد در سایه‌ی محیط خاصّی که او فراهم می‌کند، زندگی کنند. شاید تنها تفاوت مضمونی بین این دو روایت، همین باشد که روایت اول، ناظر به عموم افراد جامعه است که باید نسبت به

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

اولیاء الله توّلی و در مقابل دشمنان تبرّی داشته باشند و لذا در آن از تعبیر «عری» (جمع عروه) استفاده شده که دستگیره و ریسمانی است که اشخاصِ پایین تر با گرفتن آن، به بالا صعود می کنند. اما روایت دوم، این هرم را از رأس آن مورد توجه قرار داده و ناظر به ولیّ و نقش او سخن گفته است؛ چرا که ولیّ یا والی، در واقع پرچمدار و وجود ملموس و تجسّم همه‌ی آن حبّ و بغض‌هایی است که بر محور الهی شکل گرفته است.

به نظر می‌رسد با همین تحلیل است که روایاتی چون: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ أَمْ مِنَ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ وَ هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ»<sup>۱</sup> و «كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ»<sup>۲</sup> نیز توضیح روشنی پیدا می‌کند. یعنی دین اساساً به دنبال درست کردن جمع و ایجاد جامعه دینی است و الا دنیاپرستان بی‌کار نمی‌نشینند و با ایجاد جمع و جامعه، سرپرستی انسان‌ها را به دست می‌گیرند و فضا را برای موحدین ضیق می‌کنند و چیزی برای دینداران باقی نمی‌گذارند. لذا دین به حبّ و بغض که محور جامعه‌سازی است، تعریف می‌شود و کسی که این محور را رعایت نکند، عملاً بی‌دین خواهد بود و از جامعه دینی و جاذبه روحی آن خارج خواهد شد.

---

۱. از امام صادق درباره حب و بغض پرسیدم و گفتم که آیا این جزئی از ایمان است؟ حضرت فرمود: «آیا

ایمان چیزی جز حبّ و بغض است؟!» الکافی، ج ۲، ۱۲۵.

۲. «هر کسی که محبت و بغض او بر اساس دین نباشد، دین ندارد.» الکافی، ج ۲، ص ۱۲۷.

پس حکمت این همه تأکید بر محبت بین مومنین و رسیدگی و توجه آنها به یکدیگر، شکل‌گیری همان قدرتی است که در گام اول خود، منجر به ساخت امت و درهم‌تنیده شدن حب و بغض‌های الهی می‌شود تا بر اساس یک پایه قدرتمند، موجودیت ایمانی جان بگیرد و جامعه دینی جریان و حیات پیدا کند و الا تراکم حب و بغض‌هایی که بر محور دنیا شکل گرفته، موجودیت مومنین را از بین خواهد برد یا آنها را به ضعف و انزوای شدید خواهد کشاند. این در حالی است که بعد از فتوحات پیامبر اکرم و ضربه اساسی ایشان به دستگاه طغیان، دیگر نباید چنین ضعف و فتوری برای موحدین رقم بخورد. به نظر می‌رسد این واقعیت که در روایات مهم و اساسی به آن تصریح شده، باید به عنوان امر حاکم و قید عام برای سایر روایاتی تلقی شود که به روابط خاصی بین مومنین توصیه کرده است. یعنی روایاتی که در ابواب مختلفی همانند «باب حق المومن علی اخیه»<sup>۱</sup>، «باب التراحم و التعاطف»<sup>۲</sup>، «باب زیارة الاخوان»<sup>۳</sup>، «باب المصافحه»<sup>۴</sup>، «باب المعانقه»<sup>۵</sup>، «باب التقبیل»<sup>۶</sup>، «باب تذاکر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳. همان.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۵.

الاخوان»<sup>۱</sup>، «باب قضاء حاجه المومن»<sup>۲</sup>، «باب السعی فی حاجه المومن»<sup>۳</sup>،  
 «باب تفریح کرب المومن»<sup>۴</sup>، «باب اطعام المومن»<sup>۵</sup>، «باب مَنْ كَسَا مومنًا»<sup>۶</sup>،  
 «باب فی إطفاف المومن و إكرامه»<sup>۷</sup>، «باب فی خدمته»<sup>۸</sup>، «باب نصیحه  
 المومن»<sup>۹</sup>، «باب من حجب اخاه المومن»<sup>۱۰</sup>، «باب من استعان به اخوه فلم  
 یُعنه»<sup>۱۱</sup>، «باب من منع مومنًا شیئًا» و غیر اینها نقل شده، می توانند و باید بروز و  
 ظهورِ همان حُبّ و بغضی تلقی شوند که جامعه ایمانی و قدرت دینی را به  
 وجود می آورد. یعنی آن میل ها و نفرت ها و آن رضا و سخطها صرفاً یک عمل  
 بسیط و ساده نیستند بلکه اجزاء مختلف و انشعابات گوناگونی دارند. لذا برای  
 آن که چنین جامعه ای مستحکم تر و بالنده تر شود، آن حُبّ و بغضها باید شُعب  
 و ابعاد و انحاء مختلف و رنگارنگی پیدا کنند که این ابعاد، در ابواب روایی

- 
۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۶.
  ۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۲.
  ۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۶.
  ۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹.
  ۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰.
  ۶. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۴.
  ۷. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۵.
  ۸. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۷.
  ۹. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۸.
  ۱۰. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۴.
  ۱۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۵.

فوق‌الذکر تجلی یافته است. اساساً تفصیل و تکثر و جزئیات است که جامعه می‌سازد، نه اجمال و کلیت! لذا این روابط متکثر گرچه شکل‌های مختلفی دارند اما همگی با هم موجب تقویت و توسعه‌ی این مجموعه و پیکره واحد می‌شوند و هر چه بیشتر بر حیات و قدرت و تداوم آن می‌دمند.

به عنوان نمونه، در روایات اهل‌بیت توصیه شدیدی به دعا برای برادران مومن شده و ائمه هدی وعده داده‌اند که اگر مومنی برای برادرش دعا کند، از دو برابر تا صد هزار برابر استجاب دعا برای دعاکننده خواهد بود.<sup>۱</sup> ممکن است تصوّر اولیه و یا حتی تصوّر رایج درباره این روایات به همین گزاره کلی محدود شود که «دعا برای مومنین یک امر مطلوب است اما ضرورتی ندارد؛ چرا که بهر حال من با اعمال فردی خودم، به دین‌داری مشغولم» اما با توضیحاتی که داده شد، معنای عمیق‌تری از این روایات به ذهن متبادر می‌شود: اگر امت‌سازی یک حکم اساسی در دین باشد و مهم‌ترین ریسمان ایمان حساب شود، عمل به آن وابستگی تامی به اراده و میل و نفرت و فکر و عمل تک‌تک افراد دارد و گره خوردن هر یک از اراده‌ها به دیگری، دارای موضوعیت است. همچنین هر ضعفی در هر شخصی، در کل مجموعه‌ی ایمانی اثر می‌گذارد و برآیند کل کار را کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر، وقتی دین‌داری در ذات خود به عنوان امری اجتماعی تلقی شد، باید با پای همدیگر راه برویم و «هم‌پا» و «هم‌راه» شویم.

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۸.

در این صورت، شخص مومن دچار این تلقی نمی‌شود که «من با اعمال فردی خودم، به دین‌داری مشغولم» بلکه متوجه می‌شود که «هر ضعف ایمانی در برادر مومنم، حرکت ایمانی من را نیز تضعیف می‌کند و هر چه قدرت ایمانی برادر مومنم افزایش پیدا کند، زمینه برای حرکت ایمانی و قوت دینی من نیز بیشتر خواهد شد.» در واقع یکی از ابعاد دعا برای برادران مومن، به معنای ملاحظه‌ی ترکیب میل‌ها و درهم‌تنیدگی ایمان‌ها و اراده‌ها و اثر آنها روی یکدیگر است که این ملاحظه، موجب نیاز و حاجت واقعی برای تغییر در دیگر مومنین می‌شود و به صورت طبیعی (و نه تزیننی) دعا برای برادران مومن را در پی می‌آورد.

البته پیچ و خم‌های ساخت یک امت، تازه اولین گام است. بعد از آن که تمایلات عمومی حول یک محور و مرام و مکتب شکل گرفت، وقت عمل فرا می‌رسد و کسانی که پرچمدار این مکتب و ایده و مرام و عقیده هستند، باید زندگی اجتماعی را بر اساس همان مکتب تنظیم کنند و در آن چارچوب، پاسخگوی نیازهای مردم باشند و رویه‌ها و جایگاه‌ها و روابط را مشخص کنند. یعنی قدم دوم از تولید قدرت الهی، «ساخت حاکمیت» است. گرچه اشک، محور امت‌سازی برای مومنین بوده اما نمی‌شود در آن توقف کرد بلکه باید بر محور حبّ و بغض الهی، تنظیم زندگی و اعمال حاکمیت را به عهده گرفت. طبیعی است که تشکیل حاکمیت، موجب نزاع و درگیری می‌شود چون منابع و



امکانات و نیروی انسانی، چیزی نیست که اهل دنیا از آن بگذرند و به راحتی حاضر شوند که چنین اختیاراتی به دست دیگران بیفتد. لذا ایجاد و دوام حاکمیت، بدون جنگ و خونریزی ممکن نیست و این واقعیت (گرچه به دو شکل کاملاً متفاوت) هم در مورد حاکمیت الهی و هم در حاکمیت طاغوتی صدق می‌کند: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ»<sup>۱</sup> به همین دلیل است که مهمترین دستگاه‌ها در هر حاکمیتی، دستگاه‌های نظامی و امنیتی هستند که باید با فدایی بودن و خطرپذیری در حد جان، حافظ حکومت باشند. انقلاب اسلامی نیز در ابتدای پیروزی خود تا چند سال، درگیر همین مسأله بود.

البته همان‌طور که در توضیح روایات تمحیص و بیان سیر تشکیل امت و حاکمیت، اشاراتی در این زمینه مطرح شد، خدای متعال به جنگ و خونریزی با هر نظامی فرمان نداده و نحوه برخورد مومنین با نظام کفر باید متفاوت از برخورد آنها با نظام نفاق باشد. یعنی بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقیه در برابر «کفر» و تسلط آنها مجاز نیست اما اگر مؤمنین قدرت و ظرفیت برقراری حکومت را ندارند، در برابر نظام «نفاق» مکلف به تقیه هستند. لذا به دلیل ابتلاء جامعه شیعه به حکومت‌های نفاق در قرون متمادی و عدم قدرت مومنین برای برخورد با آنان، نواب عام حضرت ولی عصر بر اساس حکم تقیه

---

۱. سوره مبارکه نساء، آیه ۷۶.

رفتار می کردند. امپراطوری عثمانی هم به عنوان وارث حکومت‌های نفاق، تا قرن نوزدهم یک ابرقدرت جهانی بود و علی الظاهر نام اسلام را یدک می کشید و از دارالاسلام در مقابل صلیبیون دفاع می کرد. اما به تدریج در مقابل غرب و زندگی پرزرق و برقی که در مدرنیته با آن مواجه شده بود، تضعیف شد و با شکست در جنگ جهانی اول، از بین رفت و سرزمین‌های تحت سلطه‌اش بین کفار تقسیم شد و پرچم دفاع از اسلام در مقابل کفر که در دست منافقین بود، بر زمین افتاد. در نتیجه‌ی این تغییر بزرگ بود که فقهای شیعه و نوّاب عامّ تدریجاً و به صورت مستقیم در مقابل و معرض کفار قرار گرفتند و لذا رفتار این بزرگواران نیز دچار تغییر شد و فقاقت به عرصه‌های جدیدی قدم گذاشت. از جمله در مقابل خطر تسلط کفار بر سوق مسلمین، فتوای معروف مرحوم میرزای شیرازی صادر شد که این مقوله را تحت عنوان «محاربه با امام‌زمان» مندرج کرده بود. یعنی نیابت عامّه با موضوعات جدیدی مواجه شد و سعی کرد تا امتی را که حول او جمع شده‌اند، وارد عرصه‌های جدیدی کند و قدرت امت را در مقابل خطر تسلط کفر بکار بگیرد. البته این کفر از قبیل سجده بر چوب و سنگ نبود بلکه شکلی جدید داشت. چون واضح است که نه ایمان و نه کفر همواره شکلی ثابت ندارد بلکه به دلیل تغییر ظرفیت در هر دو، شکل‌های جدیدی از دنیاپرستی یا خداپرستی در طول تاریخ رقم می خورد. در غیر این صورت باید آیاتی که در قرآن برای توبیخ کفار وارد شده، فاقد مصداق

امروزین دانست یا آن معارف بلند و ابدی را به بت پرستان منزوی و معدودی منحصر کرد که امروزه در تبت زندگی می کنند و به موزه ای برای جهانگردان تبدیل شده اند!

نمونه بارز این تغییر رفتار و ورود به عرصه های جدید توسط فقاہت، مسأله مشروطه است که در آن، نظام سیاسی نوین و شیوه جدیدی در حاکمیت مقابل جامعه شیعه قرار گرفت. چرا که بعد از قرن ها استبداد شاهان و وابستگی قانون به میل سلاطین، این مطلب مطرح شد که قدرت شاه باید به قانون مشروط شود و قانون نیز باید توسط نمایندگان مردم تعیین گردد. این نوآوری غربی به ایران نیز صادر شد و عده ای از فقهاء از این باب که کاهش استبداد و مقید شدن شاه به قوانین، امری مطلوب است، از مشروطه حمایت کردند. اما عده ای دیگر به این مسأله حساسیت پیدا کردند که این قوانین و این نظام سیاسی چه نسبتی با دین دارد و به این جمع بندی رسیدند که اثر این تغییر در جامعه ایران، نه کاهش استبداد که ضربه به دیانت مردم و رواج بی دینی و کفر خواهد بود. پس فقهاء و نواب عام، دیگر در سطح رهبری امت باقی نماندند بلکه وارد موضوعات عینی و خارجی شدند که ظاهراً به صورت مستقیم آیه و روایتی درباره آنها وارد نشده تا بتوان با تکیه به مباحث فقهی متداول و مرسوم، به راحتی حکم آن را معلوم کرد. بلکه عقلانیت غیر معصوم نیاز به زمان و آزمون و خطا دارد تا بر ابعاد این موضوعات اشراف پیدا کند و نحوه برخورد با آنها را از دین استنباط نماید. در

واقع تغییر ظرفیت کفر و توانایی آن در ایجاد موضوعات جدید و پیچیده و مواجهه مستقیم جامعه شیعه و عقلانیت غیر معصوم با این مسائل نوین و بی سابقه، زمینه شکل گیری اختلافات عمیقی شد که در مشروطه رخ داد و مظهر آن، اختلاف بین شیخ فضل الله نوری و آخوند خراسانی بود. علمای بزرگی که هر دو معروف به فقاہت و تقوا بودند اما یکی حکم به کفر و ارتداد مشروطه خواهان داد و دیگری کمک به مشروطه را نصرت امام زمان دانست. این اختلاف به جایی رسید که مومنین را نیز دو شقّه کرد و در این میان، برخی با انتساب دروغین خود به مرحوم آخوند، برای شیخ فضل الله حکم اعدام صادر کردند و او را به دار کشیدند و سپس مرحوم آخوند و طرفداران او را از صحنه سیاسی حذف کردند و چنان تجربه تلخی را رقم زدند که مرجعیت تا سالها از ورود در مسائل سیاسی استیحا ش داشته باشد و کفار مدرن از طریق پهلوی تا چند دهه بر مومنین مسلط گردند.

متناسب با این واقعیت است که در دعای افتتاح - که در اواخر غیبت صغری به ما رسیده<sup>۱</sup> - این نوع درخواستها ذکر شده: «اللَّهُمَّ الْمُمْ بِه شَعْنًا خدایا به واسطه حضرت ولی عصر، پراکندگی ما را جمع کن. وَ اشْعَبْ بِه صَدْعَنَا شکاف و تفرقه بین ما را به برکت حضرت مجتمع کن وَ اَرْتُقْ بِه فَتَقْنَا این گسیختگی بین ما را به همراهی تبدیل کن. وَ اَهْدِنَا بِه لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ

---

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۳۸.

بوسیله ایشان ما را به حق - که در آن اختلاف شده - هدایت کن». به نظر می‌رسد فقره آخر کاملاً ناظر به امتحانات جامعه شیعه در عرصه قدرت و اجتماع است؛ چون روشن است که کفار و منافقین بر سر حق اختلاف نمی‌کنند و دعوای آنها بر سر دنیا و امور باطل است. بلکه این مؤمنین هستند که بر سر حق اختلاف پیدا می‌کنند که این اختلاف می‌تواند به چنان نتایج خطرناکی منجر شود. در دعاهای مربوط به حضرت ولی عصر، این مضمون و محتوا تکرار شده و همین نشان می‌دهد که برای حرکت به سمت ظهور، جمع و اجتماع و عدم تفرقه و دوری از اختلاف و پراکندگی، موضوعیت دارد. چرا که تمامی این امور، قدرت را کاهش می‌دهد و در توازن قوا، موجب مغلوب شدن مومنین می‌شود. کما این‌که بنا برخی تفاسیر<sup>۱</sup>، در قرآن کریم هم نهی از اختلاف و نزاع به همین امر معلل شده: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»<sup>۲</sup> پس در روند ساخت قدرت از طریق امت و حکومت، اولین و

---

۱. «فَتَفْشَلُوا فَتَضَعُوا عَنْ قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ دَوْلَتُكُمْ شَبَهَتِ الدَّوْلَةَ بِالرِّيحِ فِي نَفْوِذِ أَمْرِهَا وَ هَبُوبِهَا يُقَالُ هَبَّتْ رِيحٌ فَلَانَ إِذَا نَفَذَ أَمْرَهُ» تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۰۷. «قد تكون الريح بمعنى الغلبة والقوة، و منه قوله تعالى: " وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ » الصحاح، ج ۱، ص ۳۶۸. «وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ: معناه تذهب صولتکم و قوتکم. و قال مجاهد: نصرتکم، و قال الأخفش: دولتکم، و الريح هنا كناية عن نفاذ الأمر و جريانه على المراد، تقول العرب هبت ریح فلان، إذا جرى أمره على ما يريد، و رکدت ريحه، إذا أدير أمره.» مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۸۴۲.

۲. سوره مبارکه انفال، آیه ۴۶.

محکم‌ترین ضربه‌ها از طریق اختلاف و پراکندگی است که جمع و اجتماع را (که منشأ قدرت هستند) تضعیف می‌کند و این اختلاف‌ها ناظر به موضوعاتی از سنخ اجتماعی و حکومتی است و نه صرفاً بر سر احکام فردی. یعنی بعید است که کسی ادعا کند اختلافات مراجع در برخی فروع موجود در فقه فردی، پراکندگی و شعث و صدع و فتق (عباراتی که دعا بر آنها تکیه کرده) را در پی داشته و دارد. لذا به نظر می‌رسد از آغاز نهضت مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی، جامعه شیعه با تلاش برخی علماء تلاش می‌کند از ظرفیت «امت‌سازی» عبور کند و وارد ظرفیت «ساخت حاکمیت» شود و چند دهه در گیر و دار این تغییر و پیچیدگی‌ها و امتحاناتِ مربوط به آن است که در نتیجه‌ی این رویه‌ی جدید، اختلافاتی بین علماء ایجاد می‌شود و بدنه مردم متدین را نیز دچار تفرقه می‌کند.

به عنوان نمونه، شهید آیه الله مدرس بعد از شکست مشروطه از پا نمی‌نشیند و علی‌رغم اینکه اجرای «اصل طراز» توسط حاکمیت مطرود شده، سعی می‌کند با ورود به مجلس به عنوان نماینده، عملاً به اصل طراز جامه عمل بپوشاند و جلوی قوانینِ مخالف با احکام اسلامی را بگیرد. این در حالی است که شرکت در انتخابات و نمایندگی مجلس (همانند فتوا به تحریم تنباکو) مضمونی نیست که در آیات و روایات به آن اشاره شده باشد. ولی از آنجا که این مسأله به موضوعی سرنوشت‌ساز و مبتلابه برای جامعه شیعه تبدیل شده، آن

بزرگوار با شجاعت و یقین به این نتیجه می‌رسد که عرصه حاکمیت (در سطح مجلس قانون‌گذاری) نباید از علماء و حافظان حدود اسلامی خالی بماند؛ و لو این‌که به دلیل بی‌سابقه بودن این موضوع در سنت علماء، دچار آزمون و خطاهایی شود. یعنی غیرت بر کلمه توحید ایجاب می‌کند که یک عالم غیر معصوم در مواجهه با یک موضوع جدید، تن به برخی ابهام‌ها و آزمون و خطاها بدهد اما وظیفه خود در دفاع از دین را ترک نکند. هر چند در نهایت، حکومت طاغوت نسبت به او و مبارزات موثرش حساس شود و او را در غربت و تنهایی به شهادت برساند و به دلیل عدم همراهی مردم و تسلط پهلوی، تغییری در توازن قوا حاصل نشود.

در قدم بعدی، مرحوم آیت‌الله کاشانی با همین دغدغه وارد عرصه می‌شوند اما در سطحی بالاتر عمل می‌کنند و به جای نمایندگی در مجلس، ریاست مجلس شورای ملی را به عهده می‌گیرند تا با قدرت بیشتری در مقابل تصویب قوانین مخالف با اسلام و رفتار غیراسلامی حاکمیت و وابستگی آن بایستند. حتی با کمک مردم محبّ اهل بیت و علاقه‌مند به روحانیت، در برهه‌ای موفق می‌شوند یک نخست‌وزیر و دولت او را ساقط کنند اما کمی بعد، حکومت پهلوی با کمک خارجی و استفاده از اختلافات داخلی کودتا می‌کند و وضعیت را به حالت سابق باز می‌گرداند و آن عالم بزرگوار را در کنج انزوا قرار می‌دهد. پس ظرفیت هزارساله‌ی امت محمد و آل محمد که بر محور اشک بر امام

حسین شکل گرفته، در تب و تاب است تا وارد مسأله حاکمیت شود اما چند دهه در حال کشش و تنش و رفت و آمد و آزمون و خطا و شکست و پیروزی و فراز و نشیب است.

در ادامه این روند است که حضرت امام خمینی (ره) پرچم دفاع از توحید در عرصه حاکمیت را به دست می‌گیرند اما به نظر می‌رسد این کار را بر اساس یک جمع‌بندی جدید از تجربه علماء در این عرصه آغاز می‌کنند. یعنی به این نتیجه می‌رسند که تمرکز بر قوانین و نهاد مجلس نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. چون حتی اگر تمام قوانین اسلامی شود اما هیأت حاکمه به وابستگی و پذیرش تسلط کفر مبتلا باشند، همه این قوانین را زیر پا می‌گذارند و اراده‌ی طاغوتی خود و اربابان خود را محقق خواهند کرد. به عبارت دیگر، حضور فعال در مجلس حتی در سطح ریاست نمی‌تواند توازن قوا را تغییر دهد چون در کنار قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه وجود دارد و شاه نیز حاکم بر هر سه قوه است. لذا فعالیتی که با محوریت حضور در مجلس و انتخابات باشد، از چند جهت می‌تواند مورد ضربه‌ی دشمن قرار بگیرد و منجر به آسیب و شکست و انزوا شود. لذا حضرت امام اصلاً در طول مبارزات خود وارد فضای سیاسی موجود نشد و ساخت قدرت مستقر را به هیچ نحو نپذیرفت و از انتخابات و سایر شیوه‌های سیاسی مرسوم برای مبارزه استفاده نکرد. بلکه تقریباً از همان ابتدای مبارزات، مرکز تولید و توزیع قدرت را نشانه گرفت و اعلام کرد «شاه



باید برود». چون مرکز قدرت و ابزارهای اعمال آن به دست شاه و اربابان خارجی اوست و اگر این وضعیت به رسمیت شناخته شود و چارچوب‌های آن به نوعی مورد پذیرش قرار گیرد، شکست مبارزین سریع و حتمی خواهد بود. کما این‌که در گام‌های قبلی مبارزه، همین اتفاق افتاد. البته عدم توفیق مبارزات علمای قبلی، از باب کوتاهی و تقصیر نبود بلکه آن بزرگواران در زمان خود، در اوج غیرت و خطرپذیری برای حفاظت از اسلام قرار داشتند اما به عنوان غیرمعصوم در مواجهه با موضوع جدید، در حال آزمون و خطا بودند. روشن است که در تمام این مدت چه خون‌ها ریخته شده، چه نسل‌ها و عمرها و اموال و فرصت‌هایی نابود شده و جبهه‌ی مقابل چقدر قدرتمندتر شده است. پس مسأله حاکمیت، دارای عمق تاریخی و عقبه‌های طولانی است و به همین علت، مبارزه در مقابل آن، به درازا می‌کشد و نباید در این روند طولانی خسته شد.

البته وقتی حضرت امام (ره) چنین راهبردی را اعلام کرد، اغلب نخبگان سیاسی که اهل مبارزه بودند با ایشان مخالفت کردند چون مبارزه به یک علم تبدیل شده بود و دو روش و نسخه بیشتر نداشت: یا روش غربی که مبارزه پارلمانی و ورود به انتخابات و کسب کرسی و فشار آوردن به حاکمیت بود یا روش شرقی که با تکیه بر چریک و آموزش نظامی و درگیری مسلحانه بود. یعنی مبارزه یا از طریق نخبگان سیاسی و یا از طریق نخبگان نظامی انجام می‌شد؛ در حالی که حضرت امام مخاطب خود را عموم مردم قرار داده بودند و

از طریق اطلاعیه‌های خود بر متدینین تأثیر می‌گذاشتند. لذا نخبگان مبارز، قیام امام را کور و مبهم می‌دانستند و معتقد بودند صدور اطلاعیه و سخنرانی برای مردم عادی که با پیچ و خم‌های فعالیت سیاسی آشنا نیستند و فقط به اقامه عزاداری می‌پردازند، هیچ حاکمیتی را ساقط نمی‌کند. در واقع علوم سیاسی و اجتماعی روز برای مبارزه راه و روش‌های خاصی را پدید آورده بود که می‌توان به آنها «کالای سیاسی» گفت و بدون آنها مبارزه امکان نداشت. همان‌طور که گفتگو با انسان‌ها از راه دور، راه و روش خاصی دارد و برای تحقق آن، کالای ارتباطی همانند تلفن ثابت و تلفن همراه تولید شده است. در نتیجه، اگر کسی ادعا کند که بدون تلفن ثابت یا تلفن همراه با شخصی در شهر دیگری صحبت کرده، او را دروغگو حساب می‌کنند یا در بهترین حالت، آن را تجربه‌ای شخصی و ماورائی می‌دانند که امکان تکرار آن برای دیگران وجود ندارد. در عرصه سیاسی نیز کالای مبارزه و ساقط کردن حکومت‌ها، به روش پارلمانی و روش مسلحانه منحصر بود و اگر کسی از این روش‌ها استفاده نمی‌کرد، جاهل و عقب‌مانده و ناآشنا به سیاست محسوب می‌شد و مورد طرد و انزوا قرار می‌گرفت.

در واقع هم حکومت پهلوی و هم نخبگان سیاسی که مخالف شاه بودند، با حضرت امام درگیر بودند اما آن بزرگوار با افشاگری نسبت به مظالم و مفسد شاه از طریق اطلاعیه‌ها و سخنان خود و شاگردانش و مداومت و صبر بر این

روشننگری ، حساسیت‌های الهی مردم ایران را در راه حق تحریک کرد و وجدان حسینی آنان را به حرکت درآورد و قیام بزرگ ۱۵ خرداد را در مقابل نگاه متعجب نخبگان رقم زد. به نظر می‌رسد حضرت امام با نبوغ و بصیرت الهی خود متوجه این نکته بود که اجتماع ملت ایران بر محور اشک بر امام حسین و حساسیت نسبت به ظلم شکل گرفته و برای ارتقاء این امت و ورود آن به سطح حاکمیت، باید ابزاری از همین سنخ را بکار برد و حسین زمان و یزید زمان را به آنها معرفی کرد و از آنها در مقابل خطراتی که برای اساس دین توسط یک حاکمیت وابسته بوجود می‌آید، کمک خواست. و الا ابزارهای مادی باعث حرکت این امت نمی‌شود بلکه در مقابل ابزارهای مادی که شاه از آنها بهره می‌برد، شکست خواهد خورد. این بصیرت معجزگون حضرت امام در شناخت احکام امت‌سازی و حاکمیت‌سازی بر محور حق و بر محور خون اباعبدالله الحسین بود؛ آن هم در حالی که چنین مباحثی در حوزه‌های علمیه مطرح نبود و حتی ابعاد ابتدایی آن منقح نشده بود و هیچ تجربه‌ی قبلی در این سطح وجود نداشت. در واقع خون اباعبدالله است که تاریخ را به جلو می‌راند و لذا همان‌طور که این خون مطهر، باعث شکل‌گیری امت شیعه شد، ورود به سطح حاکمیت و ساخت حکومت الهی را نیز خون اباعبدالله رقم زد و این واقعیت در قیام ۱۵ خرداد تجلی پیدا کرد.

گرچه پس از این قیام حضرت امام (ره) زندانی و تبعید شد و در انزوا قرار گرفت و نخبگان مبارزی که به روش‌های شرقی و غربی مبارزه عمل می‌کردند، روی موج قیام سوار شدند؛ اما ابزارهای مادی که در اختیار حکومت پهلوی بود، بر همه آنها غلبه کرد و تا سال ۵۵، تمامی جریان‌های مبارز (شرقی و غربی) توسط ساواک، سرکوب یا متحمل ضربه‌های سنگین و اساسی شدند. یعنی در شرایطی که همه روش‌های متداول مبارزه شکست خورده بود، حساسیت مردم نسبت به حضرت امام و دفاع از حرمت ایشان در یوم‌الله ۱۹ دی، مشعل مبارزه الهی را مجدداً روشن کرد و هوشیاری حضرت امام (ره) در زنده نگه داشتن این حرکت، موجب شکل‌گیری یک نرم‌افزار جدید در مبارزه شد که تناسب کاملی به عزاداری سیدالشهدا و فرهنگ اربعین داشت و می‌توان از آن به «چهل‌های متوالی» تعبیر کرد. این واقعیت جدید، قیام قم را به تبریز و یزد و تدریجاً به سراسر ایران گسترش داد و ملت حسینی ایران را با محوریت اهالی مساجد و هیئات و عزاداری‌ها به حرکت درآورد و در ادامه، نافرمانی نسبت به حکومت پهلوی و اعتصابات را به امری عمومی تبدیل کرد و باعث فلج شدن ساختار قدرت شد. در واقع خدای متعال، راه تولید قدرت الهی و ساقط کردن یک حاکمیت مادی را از طریق چهل‌های متوالی به حضرت امام (ره) عطا کرد؛ آن‌هم در شرایطی راه‌های علمی و تجربه‌شده برای مبارزه که در جهان مورد استفاده قرار می‌گرفت، در مقابل پهلوی شکست خورده بود. اما راه

حسینی مبارزه که نه در حوزه و دانشگاه مورد بحث علمی قرار گرفته بود و نه در عرصه عمل تجربه شده بود، حکومت ۲۵۰۰ ساله پادشاهی را که مستظهر به حمایت ابرقدرت‌های جهان بود، در مقابل چشمان حیرت‌زده نخبگان سیاسی نابود کرد. پس باید توجه داشت که چه ثروت‌های عظیمی در اختیار ملت ایران قرار گرفته تا دین و دین‌داری وارد عرصه حاکمیت شود که این یادآور تطبیق آیاتی از قبیل «و آتاکم ما لم یؤت احداً من العالمین»<sup>۱</sup> بر ملت رشید ایران است.

غیرت و بصیرت حضرت امام (ره) در شکل‌گیری حاکمیت و مهندسی بنیان آن هم بی‌نظیر بود و در شرایطی که جهان به دو قطب شرق و غرب تقسیم شده بود و هر حکومتی برای ایجاد و بقاء خود ناچار از وابستگی به یکی از این دو قطب بود و در عمل هیچ راه دیگری برای تشکیل و بقاء حاکمیت وجود نداشت، آن مرد بزرگ شعار «نه شرقی نه غربی؛ جمهوری اسلامی» سر داد و به آن جامه عمل پوشاند. همه اینها در حالی بود که عناصر مورد اتکا برای اداره کشور در ابتدای انقلاب و دیگر نخبگان سیاسی، چنین موضعی را غیرمنطقی و غیرممکن می‌دانستند و بر سر آن، اختلافات بزرگی در جامعه ایجاد کردند. اما حضرت امام این اختلافات را نیز مدیریت کرد و به راه خود ادامه داد؛ چون اساساً برای قدرت اسلام و تغییر توازن قوا در مقابل کفار قیام کرده بود. البته

---

۱. سوره مبارکه مائده، آیه ۲۰.

بخاطر این هدف مقدس و عمل به آن، انواع فشارها را تحمل کرد و با همراهی ملت بزرگ ایران، در مقابل هر دو ابرقدرت ایستاد. چون به تعبیر مقام معظم رهبری شرق و غرب در مسائل گوناگونی با هم اختلاف داشتند اما در تنها چیزی که با هم ائتلاف کرده بودند، نابودی جمهوری اسلامی بود ولی عظمت ایمان امام و مردم این ائتلاف بزرگ را به شکست کشاند و جمهوری اسلامی باقی ماند. این بقاء معجزگون به برکت خون جوانانی بود که در هیأت‌ها و مساجد تربیت شدند و در مقابل دشمن فداکاری کردند و به شهادت رسیدند. لذا «خون» - که درجه‌ای بالاتر از اشک است - دستگاه حق را تثبیت کرد. نثار جان و خون، حاصل غیرت و غضب الهی در برابر فشارها و مظالم دستگاه کفر برای نابودی دستگاه حق است و مرتبه‌ای عمیق‌تر از رضا و سخط جمعی را نشان می‌دهد.

در کنار تلاش‌هایی مانند تحریک اقوام و کودتا و قطع روابط و...، محور مهم تلاش ابرقدرت‌ها برای نابودی جمهوری اسلامی، جنگ تحمیلی بود که مدیریت آن و اختلافات مربوط به این قضیه، بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. جنگ یک امر تخصصی و علمی بود و محاسبات خاص خود را داشت که بر اساس آن، پیروزی‌های بزرگ و بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی ممکن نبود و کارشناسان جنگی در این باره، به برتری سخت‌افزاری و نرم‌افزاری ارتش عراق و به هم‌ریختگی ارتش ایران استناد می‌کردند. گرچه ارتش با کمک نیروهای

متدین و با فشار رهبری و مردم، عملیات‌های کلاسیکی را طراحی کرد اما پیش‌بینی‌ها درست بود و هیچ‌یک از این عملیات‌ها به پیروزی مهمی منجر نمی‌شد بلکه بیشتر با شکست همراه بود. بنی‌صدر با تکیه به همین محاسبات، با نیروهای مردمی و انقلابی درگیر بود و حضور موثر آنها در جنگ را نمی‌پذیرفت و آن را غیرعلمی و برخلاف امور تخصصی می‌دانست. این اختلاف در نحوه مدیریت جنگ، از محورهایی بود که باعث هزینه‌های بزرگی از جمله سقوط اولین رئیس‌جمهور ایران شد اما از سوی دیگر، تکیه به فرهنگ شهادت‌طلبی و وجدان حسینی ملت ایران، فضایی فراهم کرد تا با تغییر عقلانیت جنگی و تحول در طراحی عملیات‌هایی که سخت‌افزار در آنها محوریت نداشت، واقعیت‌میدانی جدیدی پدید بیاید و پیروزی‌های بزرگ نظامی در مقابل ماشین جنگی صدام و حامیان جهانی آن رقم بخورد که تا دهه‌ها موجب امنیت انقلاب اسلامی و بازدارندگی الهی در مقابل محاسبات مادیون در عرصه نظامی شود و حتی برای بسیاری از جوانان دست‌خالی در جهان اسلام، جرأت روحی برای مقابله با کفار و اشغالگران ایجاد کند که آثار آن در شکل‌گیری محور مقاومت، واضح و روشن است. یعنی فرهنگ شهادت‌طلبی که مبتنی بر عاشورای سیدالشهداست، این واقعیت را در مقابل همگان به نمایش گذاشت که نه تنها هزینه‌های سرسام‌آور برای خرید امنیت از ابرقدرت‌های جهان بی‌معناست بلکه می‌توان بر اساس تدابیر ابتکاری و نوین و

با کمترین هزینه و سخت‌افزار، بیشترین ضربه را به بزرگترین ارتش‌های جهان وارد کرد و امنیت را از آنان سلب نمود و عزت اسلامی را دوباره زنده کرد و توازن قوای نظامی را تغییر داد. لذا خون امام حسین و خون جوانانی که با شاگردی در مکتب روح‌الله، جان خود را تقدیم اهتزاز پرچم سیدالشهدا کردند، جمهوری اسلامی را در مقابل شدیدترین حمله‌های جهانی حفظ کرد و ایستادگی بر فرهنگ جهاد، تثبیت حاکمیت الهی را به ارمغان آورد.

با پایان جنگ تحمیلی، «اصل حاکمیت» در شرایط تثبیت قرار گرفت و نشان داد که در برابر تهدیدها مقاوم است. لذا مسأله اصلی در این دوران، مسأله «کیفیت حاکمیت» و نحوه اداره کشور است. یعنی علی‌رغم دستاوردهای بزرگ انقلاب در اداره کشور، چالش‌های بزرگی هم وجود دارند که تشدید شده‌اند و مهمترین آنها، مشکل اقتصادی و تورم مزمن و کاهش قدرت خرید و فشار معیشتی به مردم است. وضعیتی که دشمن به آن امید بسته تا باعث جدا شدن مردم از نظام و از هم‌پاشیدن جمع و اجتماع مومنین شود و رهبری هم بارها از این شرایط، به «جنگ اقتصادی» تعبیر کرده‌اند و به ضعف‌های داخلی در اقتصاد اشاره داشته‌اند که دشمن روی آنها دست گذاشته و عامل افزایش فشار معیشتی شده است.

روشن است که همانند مسأله مبارزه و مقوله جنگ که به موضوعاتی علمی و تخصصی تبدیل شده بودند و لذا نخبگان اصرار داشتند که رهبران انقلاب باید



این تخصص را به رسمیت بشناسند و بر طبق آن عمل کنند، در موضوع «نحوه اداره کشور» هم گفته می‌شود اداره کشور یک امر علمی و تخصصی است که از آن به «توسعه پایدار و همه‌جانبه» تعبیر می‌شود. یعنی توسعه پایدار و نسخه‌های مبتنی بر آن، مورد استفاده کشورهای مختلف قرار گرفته و موجب شکل‌گیری تجربه‌های عینی و موفق‌ی شده و ملت‌های گوناگونی را از فقر و تورم به رشد و ثروت و ثبات رسانده و ایران نیز از این قواعد علمی عامّ مستثنی نیست و باید این علوم و تجربیات را مبنای عمل خود قرار دهد تا از مشکلات اقتصادی‌های پدیدار کند. اما همانگونه که حضرت امام پذیرفت که در رهبری مبارزه، مهندسی بنیان حاکمیت و مدیریت جنگ از روش‌های متداول و مرسوم استفاده کند، مقام معظم رهبری نیز نمی‌پذیرد که ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه، مبنای اداره کشور قرار بگیرد. همان‌طور که حضرت امام با شجاعت مثال‌زدنی و ایمان عمیق خود در برابر عرف سیاسی جهان در «اصل حاکمیت» ایستاد و با نفی دوگانه‌ی «یا شرقی یا غربی»، «نه شرقی نه غربی؛ جمهوری اسلامی» را مطرح کرد، مقام معظم رهبری هم در «نحوه حاکمیت» در مقابل عرف جهان ایستاده و تصریح کرده که «ادبیات توسعه بار ارزشی و التزاماتی دارد که با آن موافق نیستیم».<sup>۱</sup> اما بخش مهمی از نخبگان حوزوی و دانشگاهی

---

۱. «عمداً نخواستیم کلمه‌ی «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه‌ی توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم. ما

چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرند و معتقدند نسخه‌های توسعه‌یافتگی امری علمی و جهان‌شمول هستند که برای رفع فقر و تولید ثروت و سایر نیازهای انسانی مشترک بکارگرفته می‌شوند و اوصافی از قبیل اسلامی و غیراسلامی و ارزشی و غیرارزشی در مورد آنها صدق نمی‌کند و تصوّر نمی‌شود. همان‌طور که در دوران مشروطه عده‌ی کثیری اعتقاد داشتند مشروطه برای رفع استبداد است و مخالفتی با دین ندارد و در مقابل تحلیل امثال شیخ فضل‌الله از مشروطه ایستادند و موجب اختلاف در روحانیت و متدینین شدند و این روند منجر به تسلط روشنفکران غربزده و سپس منتهی به استبداد سیاه و وابسته توسط پهلوی شد.

امروز هم، چنین اختلافی درباره «نحوه اداره کشور» و چگونگی رتق و فتق امور اقتصادی و فرهنگی و داخلی و خارجی وجود دارد. به نظر می‌رسد بسیاری از ناهنجاری‌ها و بی‌نظمی‌ها و کشمکش‌ها و دوقطبی‌های موجود در

---

نمی‌خواهیم یک اصطلاح جاافتاده‌ی متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن می‌فهمند، بیاوریم داخل مجموعه‌ی کار خودمان بکنیم... ما این وام‌نگرفتن مفاهیم را در موارد دیگری هم در انقلاب داشته‌ایم. ما از کلمه‌ی «امپریالیسم» استفاده نکردیم؛ کلمه‌ی «استکبار» را آوردیم. ممکن است یک زوایایی در معنای امپریالیسم وجود داشته باشد که مورد نظر ما نیست. حساسیت ما بر روی آن زوایا نیست؛ حساسیت ما بر روی آن معنایی است که از کلمه‌ی «استکبار» به دست می‌آید. لذا این را مطرح کردیم، در انقلاب جا افتاد؛ دنیا هم امروز منظور ما را می‌فهمد. و همچنین مفاهیم دیگری.» بیانات در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی جمهوری اسلامی، ۱۳۸۹/۹/۱۰

جامعه به این اختلاف باز می‌گردد و لذا می‌توان از این وضعیت به «مشروطه فرهنگی و مشروطه اقتصادی» تعبیر کرد. البته با این تفاوت که اکثر قائلین به مبنای گرفتن ادبیات توسعه در اداره کشور از متدینینی هستند که هنوز با آنها اتمام حجت نشده و با نسخه کاربردی برای اداره کشور که بر مبنای اسلام باشد، مواجه نشده‌اند. همان‌گونه که اکثر قائلین به دوری از ادبیات توسعه و توجه به فرهنگ و ارزش‌های خودی در اداره کشور نیز به نسخه‌ای کاربردی دست نیافته‌اند و لذا وقتی به مناصب اجرایی می‌رسند و وارد میدان عمل می‌شوند، در مخمسه بین ادبیات توسعه و ارزش‌های دینی گرفتار می‌شوند و لذا نتایج و آثار مدیریت آنها، تفاوت معناداری با جبهه مقابل ندارد. همین وضعیت است که موجب درگیری بین دو جناح در کشور شده و اختلافات زیادی را پدید آورده و حتی به نظر می‌رسد منشأ اختلاف در ارکان نظام و عامل شکل‌گیری فتنه‌های متعدد شده است.

پس جمهوری اسلامی و رهبران آن در همراهی با مردم نخواستند تا روش اداره دنیاپرستان را مبنای کار خود قرار دهند اما حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها هم نسخه‌ی کاربردی همه‌جانبه‌ای که بر مبنای دین و ارزش‌های این ملت باشد، به نظام ارائه نکرده‌اند و لذا نوعی از ناهنجاری و بی‌نظمی در اداره کشور تعمیم پیدا کرده که تداوم آن خصوصاً در عرصه اقتصاد، موجب نارضایتی عموم و طمع دشمن برای جداکردن مردم از نظام شده است. همچنان‌که این

وضعیت، عامل انتقاد برخی نخبگان حوزه و دانشگاه از نظام اسلامی و دعوت از مسئولین کشور برای پذیرش نظر متخصصین و کارشناسان شده و به فاصله بین نظام اسلامی و نخبگان دامن زده است. اما بصیرت و تیزبینی مقام معظم رهبری باعث شد تا ایشان به جای انفعال، از جامعه علمی کشور بخواهند تا به طراحی «الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی» پردازند و جایگزینی برای «توسعه غربی» پیدا کنند. اما این خواسته مهم و راهبردی که در سال ۱۳۸۹ مطرح شد، سالیانی است که در انزوا قرار گرفته. به نظر می‌رسد بخش مهمی از این ضایعه، به دلیل عدم حساسیت روحانیت و متدینین نسبت به این مسأله و تصورات ساده‌انگارانه درباره نحوه اداره کشور است؛ مبنی بر این‌که «اگر مسئولین متدین و پرکاری بر مصدر امور قرار بگیرند، مشکلات کشور حل خواهد شد و خلأ اصلی، کمبود مدیران لایق است.» این در حالی است که این سفارش رهبری از نظر اهمیت و عظمت، همانند نظر حضرت امام مبنی بر نفی دوگانه «یا شرقی یا غربی» و طرح «جمهوری اسلامی» است؛ یعنی رهبری دوگانه «یا توسعه‌یافته و یا در حال توسعه» را رد می‌کنند و خواهان طراحی «الگوی پیشرفت اسلامی» هستند. اگر این راه سخت اما نورانی طی نشود، ما در معرض خطر مشروطه فرهنگی و اقتصادی و هزینه‌های سنگین آن خواهیم بود. چون در هر صورت، وجدان این ملت وجدانی علوی و حسینی است و به همین دلیل، نسخه‌های دنیاپرستانه در این کشور قابلیت تحقق ندارد بلکه تنها

به افزایش تنش‌ها و ناهنجاری‌ها و دوقطبی‌ها می‌انجامد مگر این‌که نحوه اداره کشور نیز متناسب با وجدان این ملت تغییر کند. لذا همان‌طور که هیأت‌ها و مساجد در زمان انقلاب مجتمع شدند که به جای استفاده از روشهای مادی در مبارزه، از راه جدید و الهی در مبارزه استفاده کنند، امروز باید بر این مهم متمرکز شوند که در کیفیت حاکمیت هم نباید از روشهای مادی استفاده شود بلکه باید به دنبال روش‌های جدید رفت.

ممکن است بگویید: «اداره کشور، یک مسأله تخصصی و کار متخصصین است. چرا اصلاح وضع آن را به گردن مردم و مساجد و هیئات می‌اندازید؟!» اما واقعیت در جامعه ما این است که مردم از خواص و متخصصین جلوترند و اگر حرکت کنند، خواص را به حرکت و تحول مجبور می‌کنند. همان‌گونه که در دوران مبارزه، نخبگان سیاسی شکست خورده و ناامید شدند اما وقتی مردم بر اساس نظر حضرت امام به خیابان‌ها آمدند، تمام نخبگان مبارزه اعم از چپ و راست و شرقی و غربی و مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی و نهضت آزادی و جبهه ملی ناچار شدند پشت سر مردم و حضرت امام قرار بگیرند تا آبرو و اعتبار خود را حفظ کنند. ملت ایران، حسینی است. اگر برخی متخصصین از هویت تخصصی خود به نفع انقلاب دست برنمی‌دارند و این خلأ از طریق منابر و تریبون‌های دینی برای مردم روشن شود و به حرکت بیفتد، نخبگان هم ناچار می‌شوند خودشان را اصلاح کنند. قدرت ملت ایران برای همه ثابت شده

و فقط یک نمونه کوچک آن در حوادث اخیر دیده شد: پس از هرج و مرجی که در تخصیص ارز ۴۲۰۰ پیش آمد و فسادهای بزرگ اقتصادی را رقم زد، عصبانیت ملت با وجود این که به تظاهرات کشیده نشد، تغییر قوانین قضایی را در پی آورد و رییس قوه قضائیه در نامه‌ای به رهبری، خواستار اختیارات خاص برای رسیدگی سریع به این مفاسد شد و بر اثر آن، مقررات رسیدگی‌های قضایی در این بخش تغییر کرد. اگر همین مطالبه عمومی بر سر مسائل کلان شکل بگیرد و متمرکز بر کیفیت اداره کشور و تفاوت محتوایی «هفت سرفصل بیانیه گام دوم» با سرفصل‌های ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه شود، لختی و سستی در حوزه و دانشگاه را از بین خواهد برد. چون «معنویت و اخلاق»، «علم و پژوهش»، «اقتصاد»، «سبک زندگی»، «استقلال و آزادی»، «عدالت و مبارزه با فساد» و «روابط خارجی» همگی در ادبیات توسعه دارای ادبیات علمی و تجربه‌های عینی است ولی مردم ایران نمی‌خواهند همانند دنیاپرستان باشند و نظم مادی را بپذیرند و به یک قدرت مادی تبدیل شوند. پس باید تکلیف ادبیات توسعه در این موضوعات را معین کنیم و از این نسخه‌ها فاصله بگیریم و به تدریج، نسخه‌های متناسب با اخلاق این ملت را بدست بیاوریم. در غیر این صورت، نخبگان و کارشناسان همان راه‌حل‌ها را در مقابل مسئولین نظام قرار خواهند داد و نتیجه‌ای جز تکرار مشروطه در عرصه فرهنگی و اقتصادی نصیب ما نخواهد شد.

البته روشن است که چنین مسأله‌ای دارای سختی‌ها و پیچیدگی‌های زیادی است و اساساً موضوعاتی که شیعه به آن امتحان شده و می‌شود، از همین قبیل است و به همین دلیل است که دوران غیبت بیش از هزار سال ادامه پیدا کرده است. البته امتحان در موضوع «کیفیت حاکمیت» و رسیدن به وضعیت «ضربه‌ناپذیری از کفر و نفاق در کیفیت حاکمیت»، امتحان فعلی ماست و الا امتحانات پس از این هم ادامه دارد و به نظر می‌رسد موضوع امتحان بعدی (که همان، سطح بعدی توازن قواست)، «ساخت تمدن الهی» است. در واقع آن مراکزی که «روش حاکمیت» را به دنیا صادر و دیکته می‌کنند، همان «صاحبان تمدن» هستند. یعنی همین ۷ کشور صنعتی که برای جهان، تعیین تکلیف می‌کنند، قدرت کفر را تا سطح تمدن‌سازی ارتقاء داده‌اند و لذا اگر مومنین به این سطح نرسند، خوف نسبت به وضعیت توازن قوا (که عامل غیبت بود) تداوم پیدا می‌کند. چون حضرت ولی عصر به دنبال برقراری حاکمیت توحید بر جهان هستند و لاجرم باید با قدرت‌های جهانی که صاحب تمدن هستند، مبارزه کنند. در چنین شرایطی، اگر شیعیان و منتظران قدرت و تجربه تمدن نداشته باشند، ضربه می‌خورند و دوباره امام تنها می‌ماند و در معرض شهادت قرار می‌گیرد و قرار نیست این اتفاق بیافتد. لذا تا قدرت مومنین به ساخت تمدن نرسد، عامل غیبت بر طرف نشده و ظهور معنا پیدا نمی‌کند.

پس ساخت «امت، حاکمیت، تمدن» به نحو الهی، باید به عنوان سطوح تولید قدرت و تغییر توازن قوا و عامل اصلی در رفع عوامل غیبت و مقدمه‌سازی واقعی برای ظهور محسوب شوند. ساخت و حفظ امت دینی هزار سال به طول انجامیده و به لطف خدای متعال و توجه حضرت ولی عصر، ساخت حاکمیت الهی سرعت بیشتری گرفته و ایجاد «اصل حاکمیت» در یک روند صد و پنجاه ساله محقق شده است. امروز و با تثبیت اصل حاکمیت، به امتحان در عرصه «کیفیت حاکمیت» رسیده‌ایم و به نظر می‌رسد بیانیه گام دوم نیز ناظر به همین مسأله یعنی الهی شدن کیفیت حاکمیت است تا با عبور از این مرحله، ورود جدی به مسأله ساخت تمدن الهی امکان‌پذیر شود. عبور از این موضوع امتحان بزرگ و پیچیده فقط با محوریت هیأت‌ها و عزاداری‌ها ممکن است چون امتحان‌های قبلی در موضوع امت دینی و اصل حاکمیت الهی نیز از طریق این نهادهای مقدس ممکن شد. در واقع انگیزه‌های حسینی و شور فداکاری برای امام حسین است که می‌تواند موانع بزرگ را در هم بشکند. همان‌طور که در این پنج روز منتهی به عاشورا چه گردشی از خدمات انجام می‌شود و اطعام یک ملت چند ده میلیونی به صورت مجانی صورت می‌پذیرد. این اخلاق اگر وارد موضوعاتی چون «الگوی تولید، توزیع و مصرف» شود و پشتوانه تغییر در «تنظیمات اقتصاد کلان» شود، فتوحات و معجزات جدیدی را رقم خواهد زد. اساساً آمادگی شیعه برای انجام بالاترین تلاش‌های جمعی در خدمت به امام حسین بدون کمترین بهره‌مندی، بزرگترین سرمایه و هدیه الهی



به محبّین و بهترین نمونه تبعیت از امامی مانند امیرالمؤمنین است که علی رغم درآمد ۴۰ هزار دیناری از کشاورزی در سال و کسب نصاب شدیدترین تولید ثروت، به کمترین سطح مصرف نان قناعت می کرد و نان جو پُرک‌نشده‌ی خشک را با زانو می شکست و می خورد. البته این سطح از زهد برای ما ممکن نیست و کسی هم نباید آن را از غیر معصومین مطالبه کند اما حرکت در این جهت ممکن است و بالاترین تولید و کمترین مصرف با هدف اهتزاز و عظمت بیشتر پرچم امام حسین علیه السلام را در پی می آورد و نمونه آن در عاشورا و در اربعین، در مقابل چشم همگان قرار دارد. لذا خدمت رسانی عظیمی که در اربعین هوش از سر انسان می برد، اگر وارد بخش صنعت و تولید و اقتصاد کلان شود، آنگاه بشریت دوباره خواهد دید که امام حسین چطور تاریخ را جابجا می کند و امت‌ها و حاکمیت‌ها و تمدن‌ها را با خون خودش تکان می‌دهد. این فضیلت‌هایی که برای اشک و عزا بر امام حسین نقل شده، مبالغه نیست چون این قدرت را دارد که منجر به این تغییرات بزرگ شود.

بحمدالله این اخلاق و انگیزه در ملت ایران جاری است، اما عقلانیتی که بتواند این انگیزه‌ها را در سطح حاکمیت و پیچیدگی‌های آن نیز جریان دهد، در حوزه و دانشگاه وجود ندارد و این نهادها تلاش چندانی هم برای دستیابی به آن از خود نشان نمی‌دهند. در نتیجه و کمال بی انصافی، هرج و مرج در اداره کشور ادامه پیدا می‌کند و جهت همه نارضایتی‌ها را به سمت انقلاب و رهبری منحرف می‌کند. این در حالی است که امروزه هر حاکمیتی به نسخه علمی

متناسب با اهداف خود احتیاج دارد تا از ناهنجاری‌ها فاصله بگیرد. اما مسئولان ارائه این نسخه در نهادهای علمی، نوآوری الهی در این عرصه را نمی‌پذیرند و مرتباً نظام را به نسخه‌های موجود روشهای مادی متداول ارجاع می‌دهند و توجه ندارند که انقلاب اگر می‌خواست از این راه‌ها و شیوه‌ها استفاده کند که از ابتدا نباید انقلابی صورت می‌گرفت. پس امروز مومنین و هیئات و مساجد با کسب بصیرت در عرصه کیفیت حاکمیت و خطر نسخه توسعه پایدار باید فضا و شرایطی برای مطالبه و تحقق اداره الهی کشور را پدید آورند تا مقدمه‌سازی برای ظهور و انتقام خون امام حسین (ع) معنا دار شود.